

# آیه به آیه تورا می جویم

ارتباط قلبی با امام عصر ارواحنا فداه

در پرتو قرآن و روایات معصومین علیهم السلام



تالیف جمعی از نویسندگان

# آیه به آیه تو را می‌جویم

ارتباط قلبی با امام عصر ارواحنا فداه

در پرتو قرآن و روایات

گردآورندگان:

آقایان: عطارنژاد، فرزانه، اسلام‌بیک، روشن‌بین، سلطانی‌نژاد و

محمودزاده.

سرشناسه: جمعی از نویسندگان  
عنوان و پدیدآور: آیه به آیه تو را می‌جویم: ارتباط قلبی با امام عصر  
در پرتو قرآن و روایات، عطارنژاد، فرزانه، اسلام‌بیک، روشن‌بین،  
سلطانی‌نژاد، محمودزاده  
مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۵  
مشخصات ظاهری: ۱۶۴ ص.  
شابک: ۵-۰۲۶-۵۳۹-۹۶۴  
یادداشت: فیپا  
یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.  
عنوان دیگر: ارتباط قلبی با امام عصر در پرتو قرآن و روایات  
رده‌بندی کنگره: ۹ ب ۹۳ ز ۵ / ۱۴۱ BP  
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷ / ۲۱۸  
شماره کتابخانه ملی: ۲۲۳۲۷ - ۸۵ م



شابک ۵-۰۲۶-۵۳۹-۹۶۴ ISBN 964 - 539 - 026 - 5

آیه به آیه تو را می‌جویم

گردآورندگان:

عطارنژاد، فرزانه، اسلام‌بیک، روشن‌بین، سلطانی‌نژاد، محمودزاده

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

ویراستار: احمدرضا رخش‌جان

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۵

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ: کیان‌گرافیک

وب سایت: <http://www.monir.com>

پست الکترونیک: [info@monir.com](mailto:info@monir.com)

تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه آبسردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹ - تلفن و فاکس: ۷۷۵۲۱۸۳۶ (خط ۴)

دیگر مراکز پخش: نشر نیک‌معارف: ۶۶۹۵۰۰۱۰ • نمایشگاه کتاب اعراف: ۲۲۲۰۸۵۲۹

نشر آفاق: ۲۲۸۴۷۰۳۵ • نشر رایحه: ۸۸۹۷۶۱۹۸ • پخش آینه: ۳۳۹۳۰۴۹۶

۱۱۰۰ تومان

ثواب این تلاش ناچیز را

از طرف دوست عزیزمان، شادروان سهیل رحیمی ایزد

به مولا و مقتدایش حضرت حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه

تقدیم می‌داریم.



فهرست مطالب..... صفحه

مقدمه ..... ۷

۱- چاه پر آب ..... ۱۱

۲- زندگان همیشه مرده ..... ۱۵

۳- آمدنم بهر چه بود ..... ۱۹

۴- تاریخ تولد ..... ۲۳

۵- راه ابلیس ..... ۲۹

۶- یک تمنای فراموش شده ..... ۳۵

۷- دقت در انتخاب غذا ..... ۳۹

۸- شاید کسی را فراموش کرده ایم ..... ۴۳

۹- به کهف پناه ببرید ..... ۴۷

۱۰- ربط ..... ۵۳

۱۱- غیب ..... ۵۷

۱۲- لقمان ..... ۶۳

۱۳- سلام ..... ۶۹

۱۴- صلوات ..... ۷۵

۱۵- آینه دار غربت ..... ۷۹

۱۶- به سان کودک ..... ۸۵

۱۷- مستضعف ..... ۸۹

۱۸- از چنگ مرگ برهیم ..... ۹۵

۱۹- سعادت و شقاوت ..... ۱۰۱

- ٢٠- کمال دین..... ١٠٧
- ٢١- علم قرآن نزد کیست..... ١١١
- ٢٢- آسایش..... ١١٥
- ٢٣- شب قدر..... ١١٩
- ٢٤- زیرک..... ١٢٣
- ٢٥- دیدن روی تو چشم دگری می خواهد..... ١٢٩
- ٢٦- برادران یوسف..... ١٣٥
- ٢٧- عهد..... ١٣٩
- ٢٨- راه خدا..... ١٤٥
- ٢٩- کیست خدا را یاری کند..... ١٥٣
- ٣٠- مودت..... ١٥٩

## مقدمه

قطاری سریع‌السیر در حرکت است، مملو از مردمان گونه‌گون.  
 قطاری بی‌وقفه که حتی مسافران خود را در حال حرکت پیاده می‌کند!  
 و مسافران تنها اندک زمانی میهمان‌اند و به سرعت باید قطار را ترک کنند.  
 به درون قطار می‌رویم؛ چه هنگامه‌ای است! بازارهای مگاره، خرید و فروش  
 عمر، و مشتریان مشتاق و غافل از عاقبت!  
 چنان سرگرم زرق و برق قطارند که اصلاً به پایان راه نمی‌اندیشند!  
 تذکرات صاحب‌شان را هم جدی نمی‌گیرند؛ انگار اصلاً نمی‌شنوند!  
 این قطار عمر من و توست.

\*\*\*

چندی پیش که از مشکلات زمانه، درمانده و رنجور شده بودم و نمی‌دانستم به  
 کدام سو روم، با کلماتی از قرآن روبه‌رو شدم:  
 ﴿لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾  
 چه پیام مهمی!

خداوند برای همه اقوام، همه مردمان و در همه زمان‌ها یک هدایت‌گر قرار داده است؛ هدایت‌گر و امامی که هر گروه و قومی در روز قیامت با او صدا زده می‌شوند.<sup>۱</sup>

و امروز امام ما، امام زمان علیه‌السلام است؛ موعود امت‌ها، همان مولای دیرآشنای ما.

همان آقا و مولایی که هم‌اکنون در میان ماست و ما را مراقبت و هدایت می‌کند.

به راستی چرا گرمای حضور و محبت امام زمان علیه‌السلام را در میان خود حس نمی‌کنیم؟

مگر او هدایت‌گر زمان ما نیست؟! پس چرا در تاریکی‌های جهل درمانده‌ایم و از نور وجودش بهره نمی‌بریم؟

چرا از صمیم قلب، خدا را نمی‌خوانیم که ما را ببخشد و او را بر ما ظاهر کند؟

چرا در مشکلات، هر دری را می‌گوییم؛ به جز آستان او؟

چرا در دفتر عمرمان، صفحه‌ای با یاد او جای نداده‌ایم؟

چرا چرخه‌ی زندگی‌مان، بی توجه به آن عزیز گردش می‌کند؟

مگر او امام زمانه‌ی ما نیست؟! پس چرا زندگی با او را تنها برای دوران ظهور گذاشته‌ایم؟!

چرا زندگی را با یاد او صفا و روشنی نمی‌بخشیم؟ چرا جای او را در جمع خود خالی می‌بینیم؟

۱. اسراء (۱۷): ۷۱ ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ﴾



نکند در حالی از قطار پیاده شویم که قلبمان حتی لحظاتی در مهر آن عزیز  
نتپیده/ باشد؟!!

عاشق شو ار نه روزی کار جهان سرآید

ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی

هم قطارانِ عزیز! نکند که هشیاران، لذت زندگی با او و گفت و شنود قلبی را  
چشیده باشند و ما...

\*\*\*

چندی پیش با عده‌ای از دوستان دانشجو تصمیم گرفتیم عترت را در قرآن  
جست‌وجو کنیم. هریک از ما بر آن شد که به مدد روایات و هدایت اهل بیت  
علیهم‌السلام، آیاتی در موضوع امام عصر علیه‌السلام بیابد. این جست‌وجو آن قدر  
شگفت‌انگیز بود؛ گویی که هریک از این آیات از او می‌گویند، و بساور ما به  
حدیث شریف ثقلین تقویت شد.

قصد ما از این نوشته، تنها بیان یک تذکر است:

از یاد امام عصر علیه‌السلام غافل نشوید! ... و بس.

ما پیام خود را رساندیم!

اکنون شما برای این پیام‌رسانی چه می‌کنید؟ اگر توفیق رفیق راهتان شد و در  
این مسیر گامی برداشتید، ما را از دعای خیر و راهنمایی‌های خود محروم  
مسازید.

Email: Yamahdi \_ adrekna@yahoo.com

نیمه‌ی رمضان ۱۴۲۷

میلااد مسعود امام حسن مجتبی و امام جواد علیهما‌السلام

﴿ فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فِيهَا  
خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبَنِي مُعْتَلَّةٍ وَ قَصْرِ مَشِيدٍ ﴾

## چاه پرآب

شهری خشک و بی آب و علف، در هجوم بی وقفه‌ی خورشید سوزان و چهره-  
هایی تفتیده در حسرت نوازش نسیم و ناامید از یافتن جرعه‌ای آب. رفع  
عطش، آرزویی است دیرینه بر کام تشنگان؛ آرزویی که عده‌ای در حسرتش  
رفتند و عده‌ای هنوز در انتظار؛ به امید آبی و شاید هم سرابی.

آری! سخن از مردمانی است که روزگار درازی، دست بی‌رمقشان با خاک  
آشناست و چشمانشان در جست‌وجوی آب.

و این کار مردمان است: هر ماه چاه نویی برمی‌کنند و باز صدها آه و افسوس  
از بی‌آبی؛ اما عجیب‌تر این که چاهی پرآب در نزدیکی این شهر، سالیانی  
است که چشم‌انتظار مردمان تشنه‌ی کویر ایستاده است. راه این چاه پرآب را  
خداوند در دل مردمان نقش کرده؛ اما دریغ که اینان غافل از خود و غافل از  
خدای خودند؛ امید به دستان ناتوان خود بسته‌اند و غافل از دست توانمند

خدا. هر بار چاهی می‌کنند؛ اما به جای آب، این ناامیدی است که ظرف وجودشان را لبریز می‌کند؛ اما...

آن چاه جوشان و حیات‌بخش، زیر خاک و غبار فراموشی مردمان دفن گردیده است.

مردمی بی‌طاقت که گرما و بی‌آبی بدن‌هایشان را سست می‌کند و آرام آرام جان می‌دهند؛ اما هیچ وقت توجه نمی‌کنند که در اطراف شهر چاهی است پرآب. و اگر هم نام و نشان چاه پرآب را بدانند، باز به سوی آن نمی‌روند و خود چاهی جدید حفر می‌کنند؛ مردمی نه دور از پندار و تصور؛ مردمی در همین زمین و در همین نزدیکی؛ شاید کنار من و تو و شاید هم خود من و تو!...

... و خداوند چه زیبا از این چاه پرآب فراموش شده و بلا استفاده یاد کرده است:

﴿چه بسیار آبادی‌ها که اهل آن را در حالی که به ظلم و ستم مشغول بودند، هلاک کردیم؛ پس دیوارها روی پایه‌هایشان خراب شد؛ و چه بسیار چاه‌ها که بدون استفاده ماند و قصرهای مرتفع خالی گشت.﴾<sup>۱</sup>

در تفسیر آیه آمده:

« این آیه مَثَلِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است. «بِئْرٍ مَعْطَلَةٍ» چاهی است که از آن آب کشیده نمی‌شود و او امام غایب است که از ایشان علمی اقتباس نمی‌شود.»<sup>۱</sup>

امروز بر روی زمین ظلم و فساد آشکار شده است؛ انسان‌ها در تبِ بی‌هویتی و بی‌دینی می‌سوزند و واژگان اخلاق و انسانیت از مصداق تهی شده است؛ محبت از دل‌ها رخت بر بسته؛ روابط خویشاوندی سرد و خشک شده؛ ثروتمند بر نیازمند رحم نمی‌کند و مردمان از تشنگی معنویت جان می‌دهند. اما انگار، از یاد برده‌اند امامی دارند که هر چند از دیدگان غایب است؛ اما آن‌ها را می‌بیند و صدایشان را می‌شنود؛ دردشان را می‌داند و احساس می‌کند و چون چشمه‌ای زلال پذیرای کام عطشناک تشنگان است؛ اما افسوس و صد افسوس که کسی با این چشمه و این آب حیات، کاری ندارد و این چشمه، معطل و بی‌استفاده است!

این زمین ماست که مردمش تک‌تک جان می‌دهند و رو به سوی امامشان نمی‌کنند تا آنان را سیراب از حیات معنوی کند.

این تشنگان، امام زمان خود را از یاد برده‌اند و راه چاه گم کرده‌اند. اما اگر در میان این تشنگان، کسی بیدار شود و راه چاه پرآب را بیابد باید چه کند؟

این حدیث، راه را به او نشان می‌دهد:

۱. تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۲: ۵۹ و ۶۰.

خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود:

«ای موسی! مرا نزد آفریدگانم محبوب گردان و آنها را هم محبوب من کن... اگر تو یک بنده‌ی فراری از درگاه من یا کسی را که درگاه مرا گم کرده، به من بازگردانی، برای تو بهتر است از این که صد سال عبادت کنی؛ در حالی که روزهای آن را روزه بگیری و شب‌ها را به عبادت بایستی.»

... حضرت موسی علیه السلام پرسید:

« کیست کسی که درگاه تو را گم کرده؟ »

خدای متعال فرمود:

« کسی که امام زمانش را نمی‌شناسد و (یا) با وجود شناخت ایشان، نسبت به امامش بی‌توجه است... »<sup>۱</sup>

ای کسانی که راه چاه را یافته‌اید؛

ای کسانی که در زمان غیبت، مشکلات علمی و معنوی خود را بسا توسل و توجه به امام عصر علیه السلام حل می‌کنید؛

پیش از آن که تشنگان جان دهند، راه چشمه‌ی حیات را به آنان بنمایید؛

انسان‌هایی که نسبت به امام زمان خود غافل‌اند و در مشکلات روزمره‌ی زندگی گم‌گشته‌اند را به سوی آن حضرت متوجه کنید.

مبادا که با کوتاهی، این چاه پرآب و این چشمه‌ی حیات، متروک و متروک‌تر شود!

۱. بحارالانوار ۲: ۴ (ضمن حدیثی از امام حسن عسکری علیه السلام).

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ  
حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ  
لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴾

### زندگان همیشه مرده

و آن‌گاه که خود را مالک خود انگاشتند و فراموش کردند مخلوق بودن خود را و این‌که صاحب دارند و خالق و آن هنگام که توانگران خود را صاحب حیات و بقای خود دانستند و تهی‌دستان نیز خیال کردند که اگر هم چون توانگران به خود اتکا کنند، می‌توانند از چنگال بیماری مهلک نجات یابند، همه از شهر جهت فرار از بیماری و مرگ گریختند و آن زمان خداوند فراموش شد. آنان از یاد بردند که مملوک‌اند و مخلوق. به ناگاه عذابی بس عظیم‌تر، همگان را به خواب ابدی فرو برد؛ خوابی برخاسته از غفلت و فراموشی پروردگار.



... سال‌ها از مرگ غافلین گذشت. آن مردمان که هزاران نفر بودند، بدن‌هایشان پوسید و توده‌ی استخوان‌هایشان در خارج از شهر، گوشه‌ای جمع شد و تپه‌ی استخوانی سال‌ها نماد عبرتی بود برای آیندگان.

تا این‌که مردی از دیار خورشید پا به بیابان نهاد و با دیدن این استخوان‌ها آهی از افسوس کشید و به حال آنان گریست: از پیشگاه صاحب و خدای خود برای آنان طلب بخشش نمود و با او داد سخن داشت و به نجوا پرداخت که بار خدایا! تو توانایی در دوباره زنده کردن مردگان، همان‌گونه که ایشان را می‌راندی!<sup>۱</sup>

و به قطع زنده نمود خداوند آن مردگان را از روی فضل و مهربانیش؛ چرا که آن بزرگ‌مرد نبی و خلیفه‌ی او بود بر روی زمین و پاک‌دلی که از یاد خدایش غافل نمی‌شد.<sup>۲</sup> و امروز این ماییم که از پس قرن‌ها غفلت پا به عرصه‌ی وجود نهاده‌ایم؛ اما آیا عبرت می‌گیریم از گذشتگان خود و می‌اندیشیم در کردار و آینده‌ی خود؟

روزها فکر من این است و همه شب سخنم

که چرا غافل از احوال دل خویشتم

از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود

به کجا می‌روم آخر نمایم وطن‌ام؟

۱. داستان شهری از شهرهای شام که هفتاد هزار خانه بودند و طاعون در آن جا شایع شد و... این داستان در سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۴۳ به اجمال بیان شده. شرح آن در کتاب حیات القلوب باب چهاردهم آمده است.

۲. این شخص، پیامبر خدا - حزقیل علیه السلام - بود (بر طبق احادیث)؛ حیات القلوب، باب

و ای کاش در فکر کار خویش بودیم. در هر اسم از این که ما را مرگی بزرگ-  
تر از گذشتگان فراگرفته باشد؛ مرگی که در آن هیچ روشنایی نباشد و این  
مرگ، مرگ قلب‌هاست؛ تیرگی خاطره‌هاست؛ غفلت از یاد خدا!<sup>۱</sup>  
و استخوان‌های متحرک امروز چه فرقی می‌کنند با استخوان‌های انباشته‌ی  
دیروز؟!

آیا امروز زندگی ما رنگ و بوی خدایی دارد؟  
سؤال من این است که اگر امام زنده و صاحب عصر و زمان نداشتیم چگونه  
می‌زیستیم و چه فرقی با امروزمان می‌کرد؟  
آیا بسنده کنیم به همین حد که هر ساله تنها جشنی برای ولادتش بگیریم و  
فراموشش کنیم تا ...  
و امروز این قلب‌هاست که مرده‌اند؛ سالیانی است که کم‌تر کسی متذکر این  
مطلب است.

خدا نکند که ما مصداق ﴿صُمُّ بَکُمُّ عُمَىٰ فَهَمَّ لَا يَرْجِعُونَ﴾<sup>۲</sup> باشیم که کور و لال  
و کور شده باشیم و هیچ‌چیز را نبینیم و آنچه از یاد برده باشیم این باشد که  
ما صاحب داریم!

و شاید دوباره مردی از خورشید بیاید که دست به دعا بردارد و برای زنده  
شدنمان درخواست نماید.

نه، نه! مطمئن باش؛ قطعاً می‌آید؛

او خواهد آمد ...

۱. اشاره به: اعراف (۷): ۱۷۹: ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا... أُولَٰئِكَ هُمُ الْعَاقِلُونَ﴾

۲. بقره (۲): ۱۸.

او همان صاحب و ولی نعمت اصلی مان است. اوست که:

﴿يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾<sup>۱</sup>

هموست که زنده می کند زمین را پس از مردنش<sup>۲</sup> در حالی که:

«أَنْهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَرَاهُ قَرِيباً»<sup>۳</sup>

---

۱. حدید(۵۷): ۱۷.

۲. تفسیر کنزالدقائق، ج ۱۳، ذیل آیه ۱۷ حدید: «خداوند زمین را به وسیله‌ی حضرت قائم علیه‌السلام زنده می کند، پس از مرگ زمین؛ منظور از مرگ زمین کفر اهل زمین است و کافر در واقع مرده است.»

۳. همانا آنان (ظهور) او را زمانی بس دور می‌شمرند و ما آن را نزدیک می‌دانیم؛ مفاتیح الجنان، فرازی از دعای عهد.

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾

### آمدنم بهر چه بود؟

دوران کودکی‌ام را از زمانی به یاد می‌آورم که ۴ یا ۵ سال بیشتر نداشتم و با هم‌سالانم مشغول تفریح و سرگرمی بودم. برادر و خواهر بزرگ‌ترم، همیشه خوش‌حال از کلاس درس و مدرسه فارغ می‌شدند و من نشاط درس و سرگرمی آموختن را در آن‌ها می‌دیدم و همین باعث می‌شد تا دوست داشته باشم هر چه زودتر، خواندن و نوشتن را در مدرسه بیاموزم. از آن به بعد، سال‌ها برای من آرام‌سپری می‌شدند تا سرانجام با یک کیف و چند قلم و دفتر راهی کلاس درس شدم و تازه فهمیدم نشاط مدرسه با مشکلات تحصیل، عجین است؛ اما شوق درس خواندن تازه در من بیدار شده بود و من از این دشواری‌ها خسته نمی‌شدم. چند سالی گذشت؛ اما شاید به قدر چشم بر هم زدنی بود. من در آغاز راه مقاطع بالاتر بودم و هر چه معلومات بیشتر - تری فرا می‌گرفتم، مشتاق‌تر می‌شدم.

از دوره‌ی دبیرستان، دو سه سالی گذشته بود. من مثل دیگر هم‌سن و سال‌هایم، در فکر کنکور و امتحانی بودم که سرنوشت آینده‌ی مرا تعیین می‌کرد و

تمام آموخته‌هایم را به معرضِ آزمون می گذاشت. کنکور پلی بود که می-توانست مرا به هدفم یعنی دانشگاه برساند؛ به همین خاطر سخت کوشیدم و به آرزوی خود رسیدم.

راه زندگی در این سن و سال هموار به نظر می‌رسید و من مثل دیگران، در فکر ادامه‌ی تحصیل و کار و پیشرفت بودم؛ اما جز همین چند لغت نمی-توانستم هدف دیگری را برای آینده‌ام متصور شوم. این‌جا بود که کمی به فکر فرو رفتم:

آیا به‌راستی هدف زندگی انسان تنها همین چند واژه است؟

درس کنکور، دانشگاه، ازدواج، کار و پیشرفت!

اگر به تمامی این مراحل دست یافتیم، دیگر هدفی نداریم؟!؟

مگر می‌شود خداوند مخلوقی چنین اعجاب‌انگیز و جاودانه را تنها برای همین چند کلام ساده آفریده باشد؟!؟

بعد هم پیر و افسرده و ...

در نهایت، زیر خروارها خاک مدفون و پوسیده می‌شویم.

آیا به‌راستی این است پایانِ زندگی؟

در این صورت، آیا خلقت انسان عبث و بیهوده نیست؟

این‌ها سؤالاتی است که ذهن هر جوانی را می‌تواند آزار دهد. من نیز این

گونه بودم؛ مدت‌ها از بحران هویت رنج کشیدم تا این‌که به لطف خدا،

جواب خود را در قرآن یافتم:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾<sup>۱</sup>

﴿ و جنیان و انسان‌ها را نیافریدم؛ مگر برای بندگی ﴾.

آری! «بندگی»، این است هدف والای زندگی.

و این معنا، گفتنی نیست؛ شنیدنی نیست؛ چشیدنی<sup>۱</sup> است.

باید در طریق آن وارد شد و بر آن استقامت ورزید؛<sup>۲</sup>

باید دعوت خدا و رسول را اجابت کرد

۱. امروزه، بشر آن چنان در تکنولوژی مادی پیشرفت کرده و آن قدر زرق و برق زندگی دنیوی او را مسحور کرده که به کلی از هدف اصلی خلقت خود غافل شده؛ اما در این بین، چه بسیار فطرت‌های بیداری که در عین برخورداری از بالاترین امکانات دنیوی، حیات مادی هیچ‌گاه آن‌ها را ارضا نکرده و در پی مفهوم عالی حیات بوده‌اند؛ اما چه بسا که بعضی از این افراد در اثر گم کردن حقیقت عالی حیات، به دام یأس و افسردگی شدید و بی‌انگیزگی در زندگی افتاده‌اند. براساس قرآن و روایات تنها راه نجات از چنگ یأس و دل‌مردگی وارد شدن در طریق بندگی خدا، معرفت او و محبت حجت خداست. درک لذت حقیقی از حیات انسانی تنها در سایه‌ی محبت و معرفت امام عصر علیه‌السلام ممکن است.

البته درک لذت این حیات معنوی، همانند درک مزه‌ی طعام، گفتنی و شنیدنی نیست؛ چشیدنی است، با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی‌شود؛ باید دستورات دین را همانگونه که در قرآن و روایات چهارده معصوم آمده عمل کرد؛ باید با عزم و اراده‌ی جدی در طریق محبت امام زمان علیه‌السلام وارد شد.

۲. جن (۷۲): ۱۶: ﴿ وَ آتُوا اسْتَقَامًا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَاءً غَدَقًا ﴾ و اگر بر طریقه‌ی ایمان، استقامت بورزند، هر آینه از آب کثیر، سیرایشان می‌سازیم. ﴿ در روایت معنی این آیه چنین آمده است: «اگر ایشان بر ولایت اهل بیت علیهم‌السلام پایدار بمانند، هر آینه به ایشان علم بسیاری عطا می‌کنیم که از ائمه علیهم‌السلام فرا گیرند.» مجمع البیان ۵: ۳۷۲. آری! این علم است که انسان را حیات حقیقی می‌بخشد.



تا آنان ما را زنده کنند؛<sup>۱</sup>

باید راه چشمه‌ی حیات جست تا به حیات جاودانه رسید.<sup>۲</sup>  
و چشمه‌ی حیات تنها یکی است: همان که روزهای جمعه او را مورد خطاب  
قرار داده، می‌گوییم:

«سلام بر تو ای چشمه‌ی حیات!»<sup>۳</sup>

آری! باید در زندگی راهی به سوی مهدی علیه‌السلام جست  
و زندگی را با نام و یاد و محبت او گره زد...  
و آن‌گاه، لذت زندگی حقیقی را چشید.

۱. انفال (۸): ۲۴: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...﴾

ای خدا! چه می‌شد این حقیقت باورمان می‌شد که هدف از آمدن ما به دنیا، خور و خواب و  
خشم و شهوت نیست؟! ای کاش می‌فهمیدیم که ما برای یک حیات طیبه و یک زندگی  
والا تر خلق شده ایم! آن‌گاه شاید تا این اندازه در گل و لای دنیا غوطه ور نمی‌شدیم! و ای  
کاش دعوت تو را اجابت می‌کردیم تا تو و رسالت ما را زنده کنید!

۲. روایتی به این مضمون هست که راوی می‌گوید به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: من  
حاضر نیستم محبت شما را با دنیا عوض کنم... حضرت فرمودند: «بد مقایسه ای کردی! دنیا  
جزین است که شکمت را سیر کند و عورتت را بپوشاند! اما محبت ما به تو حیات ابدی می  
دهد.»

۳. «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ الْحَيَاةِ»؛ مفاتیح الجنان، زیارت امام زمان علیه‌السلام در روز جمعه.

﴿... وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...﴾

## تاریخ تولد

هجده ساله بودم و در اوج جوانی؛

آزمون سراسری موسوم به کنکور را هم داده بودم و در انتظار اعلام نتایج دقیقه‌شماری می‌کردم؛

پدرم به اقوام وعده داده بود که در صورت قبولی من، سورِ مفصلی برپا کند.

... بالاخره انتظار به پایان رسید و نتیجه همان دل‌خواه پدرم بود:

با رتبه‌ی بسیار عالی، در همان انتخاب رشته‌ی اولم، در بهترین دانشگاه شهر

پذیرفته شدم. جشن مفصل فارغ‌التحصیلی در دبیرستان برپا شد و به نفرات

اول، هدایایی تقدیم شد... به من هم یک ساعت مچی دادند.

اما روی دیگر سکه:

پدرم همان شب جشن در بیمارستان بود؛

خوب به خاطر دارم

آن روز را که به بیمارستان رفتم و نگاه مظلومانه‌ی پدرم را که با شادی و غم هم‌راه بود؛

شادی از قبولی من و غم بیماری خودش؛ سکنه‌ی قلبی!  
از قبولی ام گفتم و ساعت مچی را نشانش دادم؛ غنچه‌ی لب‌خندی به لبانش شکوفه کرد؛

غنچه‌ای از پیوند غم و شادی.

نگاهی به ساعت انداخت و تنها یک جمله‌ی کوتاه گفت: مراقب مادرت باش!  
آن روز جمعه بود؛ جمعه‌ای فراموش نشدنی برای خانواده‌ی ما.  
من به خانه برگشتم. غم سنگینی دلم را می‌فشرد و من دلیل آن را نمی‌دانستم.

... اما به زودی معلوم شد. انگار یک‌باره خانه را بر سرمان خراب کردند.  
اقوامی که شاید سالی یک‌بار هم به دیدنمان نمی‌آمدند،  
آن شب آمدند و تلخ‌ترین خبر را در گوشمان سرودند...  
آن شب پدرم را از دست داده بودم.  
... روزها می‌گذشت و ما...

در خانه، جای خالی پدر را بیش‌تر احساس می‌کردیم.  
تازه فهمیده بودیم که چه پشتیبانی را از دست داده‌ایم! غم داغ برادر را برادر مرده می‌داند.

پدر یعنی حامی؛ پدر یعنی دل‌سوز؛

پدر یعنی نگهبان؛ یعنی چتر...

و در این میان، نگاه‌های ترحم‌آمیز اقوام، بیشتر خردمان می‌کرد.  
... روزها سپری می‌شد و من به دانشگاه می‌رفتم.

از غم هجران پدر شاید کمی رهیده بودم؛  
 اما فکری در سرم افتاده بود که خیلی آزارم می داد:  
 من خیلی در حق پدرم کوتاهی کرده بودم؛ به بهانه ی درس خواندن و  
 کنکور، به حرف هایش زیاد اعتنا نمی کردم و دستورهایش را عملی نمی نمودم.  
 راستش در این اواخر یادم هست که از من رنجیده خاطر بود. غرور جوانی و  
 مستی شباب پرده روی عظم افکنده بود و من به پدرم، به عزیزم، به همسای  
 جانم، بی توجهی می کردم.

اکنون من مانده بودم و عذاب وجدان.

«ای کاش» ها امانم را بریده بود:

ای کاش تا زنده بود، دستش را می گرفتم و می بوسیدم؛

ای کاش خجالت نمی کشیدم و می گفتم: بابا دوستت دارم؛

ای کاش به هر نحوی شده او را از خودم راضی می کردم...

و ای کاش...

البته دستش را که نه، اما صورتش را بوسیده بودم؛ ولی تنها در دوران  
 کودکی ام،

و شاید یک بار هم آن روز که صورتش را بر روی خاک نهادند. حالا من  
 مانده بودم و عذاب وجدان عمل نکردن به این آیه ی قرآن:

﴿و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾<sup>۱</sup>

این فکرها، آینه ی دقّم شده بود تا مدت ها...

تا این که در دانشگاه با یک دوست آشنا شدم.

دوست که چه بگویم! عزیزتر از جان، دل سوز و بامحبت.

آشنایی با این دوست، نقطه‌ی تحول زندگی‌ام بود.

او افقی تازه از آیه‌ی ﴿وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾<sup>۱</sup> را به من نشان داد؛ او راهی برای جبران محبتِ ناکرده به پدرم، باز کرد و به من فهماند که پدر حقیقی‌ام کیست؟

کلام رسول خدا - که سلام خدا بر او و خاندانش باد - را بر من خواند که فرموده‌اند:

« من و علی دو پدر این امت هستیم و قطعاً حق ما بر آنها

بزرگ‌تر از حق پدرِ نسبی بر آنهاست.»<sup>۱</sup>

آری! امامان معصوم در هر زمان، پدرِ دل سوزِ امت‌اند.<sup>۲</sup>

... و اکنون

که پس از سال‌ها آلبوم خاطرات گذشته‌ام را ورق می‌زنم، به تاریخ تولدم می‌-  
رسم، در بیست سالگی!

همان تاریخ که پدرِ واقعی‌ام را شناختم؛

همان تاریخ که نام زیبای مولایم، حضرت مهدی علیه‌السلام زنده‌ام کرد  
که تا پیش از آن مرده بودم!

حالا تازه فهمیده‌ام که یتیم واقعی کیست؛

«... یتیم انقطع عن امامه و لا یقدر علی الوصول الیه...»<sup>۳</sup>

۱. تفسیر کنزالدقائق ۲: ۶۵؛ ذیل آیه‌ی ۸۳ سوره‌ی بقره.

۲. امام رضا علیه‌السلام فرموده‌اند: «... الإمام الأنیس الرفیق و الوالد الشقیق...»؛ کافی ۱: ۱۹۸، ح ۱.

۳. احتجاج طبرسی ۱: ۹ (بخشی از روایت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله).

« یتیمی که از امامش دور افتاده و راه وصال آن بزرگوار را  
نمی‌داند.»

اکنون، بندبند تنم، ضلع ضلع استخوانم، همه‌ی عروق و اعصابم، چشم و  
گوش و دست و پایم،  
همه و همه شاهدند که:

تو ای پدرِ مهربان! از هنگام تولد دوباره‌ام، تو دستم را گرفته‌ای.  
و بیش از هر پدرِ دل‌سوزی، یاری‌ام کرده‌ای.

تو ای مولای زمانه! ای حجت زمان! ای امام حاضر! ای پدرِ مهربان!  
ای که بر فرش‌های ما قدم می‌نهی! ای که در بازارهای ما آمدوشد می‌کنی!  
مرا ببخش که روزها و شبانگاه زندگانیم را، گاه بی یاد تو سپری می‌کنم.  
معرفت‌ام بخش که بیش‌تر به یادت باشم!

محبت‌ام ده که جز تو را در دعایم از خدا طلب نکنم!

اکنون سال‌هاست که بر سرِ مزارِ پدرم می‌روم

و پسر شش ساله‌ام را نیز به همراه می‌برم.

به یاد می‌آورم آن زمان را که دستان کوچکم در دست پدر بود؛

آن گاه صورت زیبای پدرم را در ذهن به تصویر می‌کشم.

یاد می‌کنم خنده‌هایش را، محبت‌هایش را، سخنانش را،

و بی‌اختیار اشک بر گونه‌های من و پسرم جاری می‌شود.

۱. در روایت آمده: «يَتَرَدَّدُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنِي فِي أَسْوَاقِهِمْ وَ يَطَّأُ فُرُشَهُمْ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ» (امام زمان علیه

السلام) در بین مردم رفت و آمد می‌کند؛ در بازارهایشان راه می‌رود و بر فرش‌هایشان قدم می‌

گذارد؛ ولی (مردم) ایشان را نمی‌شناسند؛ غیبت نعمانی: ۱۶۳، ح ۴.



آن‌گاه در نزد قبر پدر دست به دعا برمی‌دارم<sup>۱</sup> و می‌گویم:  
 خدایا! تو کمک‌ام کن که به آن آیه‌ی قرآن عمل کنم  
 و پدرِ دل‌سوزم، امامِ زمانم را تنها نگذارم!  
 اگر پدرِ جسمانی‌ام از دنیا رفته، پدرِ حقیقی‌ام زنده است.  
 یاری‌ام کن تا زندگیم با یاد آن مولا پیوند خورد!  
 یاری‌ام کن تا یتیمان واقعی را بیدار سازم که لااقل متوجه یتیمی خود شوند؛  
 بفهمند پدری دارند که باید به سویش حرکت کنند؛  
 یاری‌اش کنند و دعایش نمایند...  
 و تو، پسر! بدان که من پدرت نیستم.  
 پدر من هم این خفته در مزار نیست.  
 پدر واقعی ما زنده است؛ زنده‌ی زنده.  
 سخنان ما را می‌شنود و خواسته‌های ما را می‌داند.  
 از این پس به او رجوع کن و حل مشکلات را از او بخواه!  
 تا در گوشم قصه‌ی تو،  
 در چشمم چهره‌ی تو،  
 در سینه‌ی من آتش تو پنهان شد.  
 در لب‌هایم سوزِ بیان،  
 در قلبم شورِ نمان،  
 در دیده‌ی من اشک روان جوشان شد.

---

۱. حضرت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام فرمودند: «زیارت کنید مردگان را؛ زیرا آن‌ها خوش‌حال می‌شوند و حاجت خود را در نزد قبر آن‌ها از خدا بخواهید، بعد از آن که آن‌ها را دعا نمودید»؛ کافی ۳: ۲۲۹، ح ۱۰.

﴿ وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ﴾ قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ﴿ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ﴾

## راه ابلیس

ابلیس رانده شده از درگاه الاهی، همواره نزد بشر منفور است. او در نزد انسان‌ها مظهر زشتی‌ها و تجلی بدی‌هاست. تصویر ابلیس، حتی در ذهن کودکان ما بسیار سیاه و زشت است؛ اما جالب این جاست که بدانیم ابلیس در ابتدا این‌گونه نبود. او ابتدا به مدد عبادات طولانی، در جایگاهی به نزد فرشتگان آسمانی منزل گرفته بود.

پس ابلیس، چگونه ابلیس شد؟ با این تصویر سیاه و زشت در اذهان مردمان؟

باید به ابتدای خلقت انسان برگردیم. خداوند پس از آفریدن آدم از خاک، انوار خمسه‌ی طیبه را در پشت آدم جای داد و برای تجلیل و تعظیم آن بزرگواران، به ملائکه فرمان داد که بر آدم سجده کنند:<sup>۱</sup>

﴿ همانا شما را خلق کردیم؛ پس صورتتان دادیم و سپس به فرشتگان گفتیم: سجده کنید بر آدم؛ پس سجده کردند جز ابلیس که نبود از سجده‌کنندگان. (خدا) فرمود: چون تو را امر به سجده کردم، چه چیز تو را باز داشت از این که سجده کنی؟ (ابلیس) گفت: من بهتر از او هستم؛ مرا از آتشی آفریدی و او را از گلی. فرمود: فرو شو از آن (مقام)، تو را نرسد که در آن (جایگاه) کبر ورزی؛ پس برون شو که همانا تویی از خوارشدگان.﴾<sup>۲</sup>

باید کمی بیشتر در این داستان دقت کنیم. آدم خلق می‌شود و خداوند قصد می‌کند که آدم را اکرام کند؛ اما با اعتراض ابلیس مواجه می‌شود. ابلیس تکبر می‌نماید و از آن جا که نمی‌خواهد در مقابل یک مخلوق سر تعظیم فرود آورد، دست به عملی می‌زند که او را از درگاه الاهی بیرون می‌کنند. حال می‌توان از این داستان یک سنگ محک ساخت تا با آن، اعمال ابلیس گونه‌ی انسان‌ها را سنجید. در تاریخ بشر تکبر یعنی عمل ابلیس بارها تکرار شده است.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، باب ۲۳؛ ضمن حدیث ۴.

۲. اعراف (۷): ۱۱-۱۳.

خداوند به انسان دستور داده تا در برابر پدر و مادر خضوع کند و خود را کوچک نماید؛<sup>۱</sup>

اما کدامین انسان، آن چنان که باید و شاید بال‌های ذلت خود را در برابر پدر و مادر می‌گشاید؟

آری! اشتباه ابلیس، هر روز و هر ساعت، بارها و بارها توسط آدمیان تکرار می‌شود؛ اما بزرگ‌ترین مصداق این ابلیس نمایی، در داستان مخالفان اهل بیت علیهم‌السلام نمایان است. خداوند از روی حکمت و دلایلی بزرگ، اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به عنوان حجت و امام بر مردم برگزید و دستور به تسلیم و فروتنی در برابر ایشان داد؛ اما در برابر این امر الاهی، عده‌ای - به مانند داستان ابلیس و آدم - آگاهانه و ناآگاهانه منش ابلیس بر می‌گزینند. این عده تکریم امامان و پیامبران را بر نمی‌تابند و نسبت به آن‌ها کبر می‌ورزند.

خداوند در قرآن به ما فرزندان آدم هشدار داده که عبادت شیطان نکنیم.<sup>۲</sup> عبادت شیطان به چه معناست؟ آیا تنها به این معناست که در مقابل شیطان خم و راست شویم و رکوع و سجود و نیایش و پرستش کنیم؟ مسلماً نه. عبادت شیطان همان پیروی و اطاعت اوست.<sup>۳</sup> خداوند دستور می‌دهد که رهرو راه شیطان نباشیم. مبادا که راه ابلیس در پیش گیریم و در برابر امامان معصوم علیهم‌السلام فروتن نباشیم! پس آگاه باشیم. هر کس به هر نحو در تکریم و بزرگداشت ائمه علیهم‌السلام کوتاهی کند، در مسیر ابلیس است.

۱. اسراء (۱۷): ۲۴: ﴿وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾ ﴿بِالْ مَذَلَّتْ خُودَ رَا (هَمْ چُون

جوجهی پرندگان) در برابر پدر و مادرت، از روی مهربانی فرو آور. ﴿

۲. بس (۳۶): ۶۰: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ...﴾

۳. البیان فی تفسیر القرآن (السید الخونی): ۴۵۷.

هرکس مقامات و معجزات پیامبر و امام را منکر می‌شود؛

هرکس علوم ربانی امامان را انکار می‌کند؛

هرآن که عصمت امامان را نفی می‌کند؛

آن که به زیارت قبور ائمه علیهم‌السلام و مقام شفاعت آن بزرگواران و توسل به

آنان بی‌اعتنایی می‌کند؛

آن که تلاش می‌کند از این بزرگواران، تقدس زدایی کند؛ ...

این افراد، خواسته یا ناخواسته، آگاهانه یا ناآگاهانه، راه ابلیس می‌سپزند. گناه

بعضی از این افراد، به این بهانه متمسک می‌شوند که تنها خدا را باید تعظیم و

تکریم و تقدیس کرد؛

اما جالب این که ابلیس هم به خدا چنین گفت:

« پروردگار من! مرا از سجده بر آدم معاف گردان، در عوض من

تو را عبادتی خواهم کرد که هیچ فرشته‌ی مقرب و پیامبر

فرستاده شده‌ای، تو را آن گونه عبادت نکرده باشد.»

خدا فرمود:

« من نیازی به عبادت تو ندارم. من می‌خواهم فقط از طریقی که

خود می‌خواهم عبادت شوم، نه آن گونه که تو می‌خواهی.»<sup>۱</sup>

پس هرکس حجت خدا را فروتنانه تکریم نکند، در واقع از خدا سرپیچی

کرده‌است. امروز من و شما باید از خود بپرسیم که در مقام تکریم امام زمان

علیه‌السلام چه کرده‌ایم؟

بیشتر تلاش ما کسب احترام و عزت برای خودمان در نزد مردم است. درس می‌خوانیم تا به ما مهندس و دکتر بگویند و نام ما بیشتر در میان مردم بلند آوازه شود؛ اما آیا نسبت به امام زمانمان هم این گونه‌ایم؟

آیا در جهت بلندآوازه شدن نام آن حضرت کوششی کرده‌ایم؟ آیا تا به حال مجلسی برپا کرده‌ایم که در آن از اوصاف جمال و کمال و مهر و عطف آن بزرگوار سخن به میان آید؟ آیا همان طور که دلمان می‌خواهد خودمان بلندآوازه و معروف شویم و بر سر زبان‌ها بیفتیم، آیا یک‌دهم این مقدار، در فکر ترویج و تعظیم نام امام زمان علیه‌السلام بوده‌ایم؟

آیا در هنگام نام بردن آن حضرت، با استفاده از القاب «ارواحنا فداه»، «علیه‌السلام» و... آن حضرت را تکریم می‌کنیم؟ و...

اگر از ما پرسند که آیا در مقام تعظیم امام زمان علیه‌السلام بوده‌ایم یا - خدای ناکرده - کبر ورزیده‌ایم و ناخواسته طریقت ابلیس گزیده‌ایم، پاسخ چه می‌دهیم؟



﴿ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴾

## یک تمنای فراموش شده

و ما هر روز زندگی را با چندین هدف و مقصود آغاز می‌کنیم. از همان لحظه‌ای که خواب را بدرود می‌گوییم، در پی آنیم که چگونه به جزء جزء آمال و آرزوهای خود در زندگی مادی دست‌یابیم. هر راهی را می‌آزماییم تا دریابیم که کدامین راه، آسان‌تر و سریع‌تر ما را به هدف و مقصود می‌رساند؛ البته راه نزدیک برای رسیدن به دنیای فراخ‌تر، به آسانی به چنگ نمی‌آید و گاهی ما انسان‌ها در پی این فراز و نشیب، عمرمان را بر سر شناخت راه از چاه می‌نهیم و به دنیای فراخِ برجِ عاج نشین‌ها نمی‌رسیم.

در زندگی مادی این گونه سعی و خطا در انتخاب راه، شاید کم‌ضرر باشد؛ اما انتخاب راه در زندگی معنوی به این نحو، هرگز عاقلانه نیست. آیا عاقلانه است که برای رسیدن به هدف خلقت، تمام راه‌های ممکن را بیازماییم؟ نه! این گونه نیست. خداوند آن هنگام که هدف آفرینش را بندگی خود قرار داد،

راه رسیدن به آن را نیز آفرید؛ پس چاره‌ای نیست جز این که با خدا راز و نیاز کنیم و از او بپرسیم که چه راهی ما را به هدف خلقت نزدیک می‌کند؟ نماز، راهی است که خداوند ما را بدان امر نموده تا با او نیایش کنیم؛ او به کلامان گوش فرا دهد و اجابت‌مان کند. در هر روز بیش از یک میلیارد مسلمان، ده بار در نماز خود این جمله را تکرار می‌کنند:

﴿ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴾<sup>۱</sup>:

﴿ ما را به راه راست هدایت کن. ﴾

اما چرا این همه تشنّت در میان مسلمانان راه یافته؟ آیا همه‌ی این راه‌ها صراط‌های مستقیم‌اند؟ البته که نه! ما صراط‌های مستقیم نداریم. راه «مستقیم» برای رسیدن به یک هدف معلوم بیش از یکی نیست و هر که غیر از این بگوید، نه از هندسه چیزی می‌داند و نه از دین؛ بگذریم. درد این است:

از هم گسیختگی ملل اسلامی؛ تشنّت آرای مسلمانان؛ پراکندگی افکار و اعتقادات.

ما مسلمانان به جای اتحاد و هم‌دلی، به روی هم شمشیر می‌کشیم. تا امروز، بسیاری دم از وحدت زده‌اند؛ سرود یک‌پارچگی سر داده‌اند؛ اما بیشتر این منادیان وحدت به بن‌بست خورده‌اند. چرا؟

زیرا قرآن را از یاد برده‌اند و نماز را ضایع کرده‌اند.

نماز از صراط مستقیم می‌گوید که همه‌ی مسلمانان باید بر سر آن جمع شوند

و قرآن از «حبل الله» می گوید که همه باید به آن چنگ زنند و متفرق نشوند.

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾<sup>۱</sup>

پس رمز وحدت این است:

حبل الله (=ریسمان خداوند) و صراط مستقیم.

اما «صراط مستقیم» و «حبل الله» چیست؟

پیامبر و اهل بیت علیهم السلام فرموده اند:

«وَاللَّهُ نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»<sup>۲</sup>

آل محمد علیهم السلام، آن هایند ریسمان خداوند که مردمان مأمورند به آن چنگ زنند و متفرق نشوند.<sup>۳</sup>

آری! یگانه راه وحدت مسلمانان، چنگ زدن به دامن اهل بیت پیامبر علیهم السلام است.

و ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ درخواستی از خداست که اگر مستجاب شود، وحدت مسلمانان محقق می شود.

پس چرا دعای این خیل مسلمان در نماز مستجاب نمی شود؟

چرا به صراط مستقیم راه نمی یابند؟

شاید فراموش کرده اند که ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ یک جمله ی خبری نیست؛ این آیه یک دعاست؛ یک تمناست.

۱. آل عمران (۳): ۱۰۳.

۲. تفسیر کنزالدقائق ۱: ۶۸؛ ذیل آیه ی ۵ سوره ی حمد؛ معنا: «به خدا قسم، ما هستیم صراط

مستقیم».

۳. تفسیر کنزالدقائق ۳: ۱۸۱؛ ذیل آیه ی ۱۰۳ سوره ی آل عمران.

و تو خود بنگر، از میان این انبوه مسلمان، کدام یک هر روز ده بار در نماز با التماس از خدا می‌خواهد که او را به راه مستقیم درآورد و خدا او را اجابت نمی‌کند؟!!

آری! اگر ما عظمت «صراطِ مستقیم» را درک کنیم، خواهیم دانست که چرا دست نشانده‌های شیطان بر قلب‌ها - و نه فقط زبان‌ها - قفل زده‌اند تا که شاید، قلب انسان‌ها از تمنای ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ منصرف شود؛ چرا که این راه، همان راه آدم و نوح است:

همان راه خلیل و موسی و عیسی و راه خاتم پیامبران علیهم‌السلام است.<sup>۱</sup>  
 آری! این امیرمؤمنان علی علیه‌السلام است که صراط مستقیم خوانده شده،<sup>۲</sup>  
 و امروز این راه مستقیم همان حجت زمان، حضرت مهدی علیه‌السلام است.  
 اکنون، هر روز که به نماز می‌ایستیم، از سوره‌ی حمد، عطر حضرت مهدی  
 علیه‌السلام به مشاممان می‌رسد

و کلمه‌ی صراط مستقیم، آن امام غایب از نظر را بر ما تداعی می‌کند؛ پس  
 بیاید اندکی درنگ کنیم و این بار و هر بار دیگر که به نماز می‌ایستیم،  
 از عمق جان بخوانیم و بخواهیم که نه، تمنّا کنیم: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ و  
 در هنگام این تمنّا خوب به یاد داشته باشیم که صراط مستقیم همان امام زمان  
 علیه‌السلام و تنها راه رستگاری است.

۱. تفسیر کنزالدقائق ۱: ۶۸: از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمودند: «اهدنا الصراط

المستقیم، صراط پیامبران است.»

۲. تفسیر کنزالدقائق ۱: ۷۰.

﴿ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ ﴾

## دقت در انتخاب غذا

امروزه با پیشرفت علم و فناوری، مردم می‌کوشند تا از راه‌های گوناگون، اندام متناسب و زیبایی داشته‌باشند. انواع تخصص‌ها در زمینه‌ی تغذیه، اندام و ... ایجاد شده و هر روزه به مشتریان این قبیل شغل‌ها افزوده می‌شود.

حفظ اندام در بهترین شکل آن، از دغدغه‌هایی است که باعث شده تا مردم در مصرف بسیاری از مواد غذایی و خوراکی دقت نظر بالایی داشته‌باشند.

دست‌یافتن به ظاهری زیبا و متناسب، همراه با مشقت‌ها و سختی‌هایی است که بدون تحمل آن‌ها و پرهیز از بعضی عادات، ممکن و میسر نیست.

مشقت در این عرصه مشغولیتی است که ما بدان اهمیت زیادی می‌دهیم؛ حال آن‌که عرصه‌های گوناگون دیگری نیز نیازمند چنین سخت‌کوشی‌هایی هستند؛ لیک ما بدان‌ها اعتنایی نمی‌کنیم و از آن‌ها غافل مانده‌ایم.

جای بسی تعجب است که ما انسان‌ها در انتخاب غذاهای جسمی تا این حد دقت نظر به خرج می‌دهیم؛ اما در مورد غذای روح خود و کسب علوم دینی تا این حد بی تفاوت‌ایم.

مگر نه این است که یک غذای سمی به راحتی انسان را از پای در می‌آورد و سلامت او را به خطر می‌افکند؛ پس چگونه خواندن یک کتاب شبه‌آلود یا یک رمان تحریک‌کننده نمی‌تواند روح انسان را بمیراند؟

مگر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در حدیث شریف ثقلین<sup>۱</sup> تنها قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام را به عنوان یگانه آب‌شخور هدایت ما معرفی نکرده‌اند؟!

پس چرا ما قرآن و نهج البلاغه و اصول کافی را کنار نهاده، عمر خود را با خواندن مجلات و مقالات بیهوده و محرک، تباه سازیم؟

حال به کلام خداوند در مورد طعام دقت کنید:

﴿ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ ﴾<sup>۲</sup>:

﴿انسان باید در غذای خود به دقت نظر کند (که چه چیز بخورد

و چه چیز نخورد)﴾

با کمی دقت نظر متوجه می‌شویم اگرچه انسان باید به دقت، آنچه تناول می‌کند و از آن سیر می‌شود را بررسی کند؛ اما شاید به دور از انصاف باشد که

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنِّي تَارِكٌ لِكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا وَ أَتَهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» «من در میان شما دو چیز گران‌بها باقی می‌گذارم: کتاب خدا و خاندانم. تنها اگر به این دو چنگ زنید، بعد از من گمراه نخواهید شد و این دو (قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام) هیچ‌گاه از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

۲. عبس (۸۰): ۲۴.

این کلام خدا را فقط در مورد غذای جسمانی بدانیم و از عمق آن آگاه نباشیم.

در روایات، از امامان معصوم علیهم السلام چنین سؤال شده که منظور از طعام در این آیه چیست؟ در پاسخ فرموده‌اند که منظور از طعام، علمی است که شخص کسب می‌کند؛ باید دقت کند این علم از چه کسی به او می‌رسد.<sup>۱</sup>

بر این اساس، دقت ما در تهیه‌ی غذای روح باید چندین برابر بیش از غذای جسم باشد. تن آدمی به مثابه لباس برای روح اوست؛ پس چه شده که ما تا به این حد به غذای لباس خود این چنین اهمیت می‌دهیم و از غذای روحمان غافل شده‌ایم؟! نکند که ما قرآن و عترت را زمین نهاده‌ایم و از مکتوبات زمینیان روحمان را غذا داده‌ایم؟! نکند که خالق خود را فراموش کرده و به دنبال مخلوق به راه افتاده‌ایم؟!

امروزه باید خیلی مراقب بود! آبخورهای علمی بسیار زیاد شده:

مجلات، روزنامه‌ها، کتاب‌ها، رادیو، تلویزیون، ماهواره و اینترنت، و هر یک با دستورالعمل و سلیقه‌ای برای تغذیه‌ی روح.

انسان عاقل کسی است که قرآن و عترت را به عنوان تنها چشمه‌ی زلال حقایق و یگانه آبخور هدایت خود برگزیند که اگر چنین نکند، در روز قیامت در مقابل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ پاسخی نخواهد داشت که می‌فرمایند:

﴿ يَا رَبِّ اِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا. ﴾<sup>۲</sup>

۱. بحارالانوار ۲: ۹۶، ح ۳۸.

۲. فرقان (۲۵): ۳۰.

﴿ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ  
 وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ  
 مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴾

### شاید کسی را فراموش کرده ایم!

مادر را دیده‌ای که چه سان از فرزند نوخاسته‌اش چشم بر نمی‌دارد و هر جا که او گام‌های سست و لرزانش را می‌گذارد، بی‌اختیار یک گام از او جلوتر می‌دود؟ کودک را دیده‌ای - کودک تازه متولد شده را - که هنوز هیچ پناهگاهی نمی‌شناسد، چه سخت می‌گرید و بی‌تابی می‌کند و در پس او ماساژ و پدرند که از بی‌قراری کودک بی‌تابند؟ هر روز و هر شب از برای لحظه‌ای به خواب رفتن نوزاد چشم بر روی چشم نمی‌گذارند و سرانجام این خستگی است که پلک‌های سنگینشان را به هم می‌دوزد و دوباره با شنیدن آهنگ گریه - ی نوزاد به جدال با خواب در می‌افتند. به راستی این چه حسی است که این - چنین سختی و دشواری زندگی را بر پدر و مادر شیرین و خوشایند می‌سازد؟ این کدامین حلقه از سلسله جنیان محبت است که این‌گونه بر گرداگرد کودکی می‌پیچد و او را فصل مشترکی می‌کند از عاطفه‌ی زوجی بر نمره‌ی



وجودیشان؟ مگر می‌شود که روزی بگذرد و پدر با دیدن کودکی که دست در دستان والدینش دارد، یاد فرزندش نیفتد یا مادر اگر چیزی برای کام خود خواسته، قبلاً آن را برای کودکش نخواستہ باشد؟!۱

با این مقدمه، شاید کلام امام رضا علیه‌السلام را بهتر درک کنیم که فرمودند:  
 «... امام، پدر دل‌سوز است... امام (هم‌چون) مادر نیکوکار، نسبت به طفل کوچک است.»<sup>۱</sup>

هیچ‌کس در دل‌سوزی و شفقت مادر نسبت به فرزند شیرخوارش تردید نمی‌کند:

اما آیا کسی یاد می‌کند امامی را که دل‌سوزیش به حال ما بیش از آن مادر است؟!۱

چشم به راهی مادر، در هنگام بازگشت فرزند دور از وطن را دیده‌اید؟  
 آیا یاد کرده‌اید از امام زمان خود که بیش از مادر، چشم به راه بازگشت ما به سوی خویشتن است؟

چه شده که تعلقات دنیوی ما را در تله‌ی خود گرفتار کرده‌است؟  
 چه شده که به این و آن دل بسته‌ایم و از دل‌بند حقیقی عالم غافل شده‌ایم؟  
 آیا در قلب خود جایی برای امام عصر علیه‌السلام خالی گذارده‌ایم؟

﴿ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ... ﴾<sup>۱</sup>

﴿ آیا هنگام آن نرسیده که دل‌های مؤمنین برای خدا خاشع گردد و نباشند همانند آنان که قبلاً کتاب بر آنها نازل شد؛ پس دورانی طولانی بر آنها گذشت و دل‌هایشان سخت شد... ﴾

نکند که ما هم مانند گذشتگان، در اثر روزمرگی زندگی چنان محو زرق و برق دنیا شده‌ایم که خاطرمان از یاد مهدی علیه‌السلام تهی شده باشد؟  
نکند که طولانی شدن غیبت، ما را مصداق ﴿ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ ﴾<sup>۲</sup> کرده باشد؛ قساوت قلب در اثر طولانی شدن دوران غیبت را به ما نسبت دهند و شاید ما را با اهل کتابی هم‌سان کنند که قصد جان پیامبرانشان می‌کردند!

بیا امروز من و تویی که هر روز و هر ساعت به هزاران زیبایی دنیا اندیشه می‌کنیم، اکنون و در این ساعات و لحظات پربرکت، بر دل خویش نظر افکنیم.

هیئات که دل ما را زنگار بی‌تفاوتی و غفلت نسبت به امام زمان علیه‌السلام پوشانده باشد؛

بیایید قدری بنشینیم و با خود حدیث نفس کنیم:

۱. حدید (۵۷): ۱۶؛ امام صادق علیه‌السلام فرمودند: « این آیه که در سوره ی حدید است... درباره‌ی مردم زمان غیبت نازل شد و منظور از «آمد» مدت غیبت است. »؛ شیخ علی کورانی، معجم الاحادیث الامام المهدی علیه‌السلام ۵: ۴۴۲.

۲. حدید (۵۷): ۱۶؛ ﴿ مدت ( غیبت ) بر آنها طولانی شد؛ پس قلب‌هاشان سخت گردید. ﴾

آیا قلب ما در طول روز، به یاد حضرت مهدی علیه السلام می تپد؟  
 آیا دل مان می سوزد که جوانی مان گذشت و روی آن ماه طلعت خدایی را  
 ندیدیم؟

آیا دل مان به سان پرنده ای به سوی آن غایب از نظر پر می کشد؟  
 که امام حسن عسکری علیه السلام فرموده اند:

« فرزندم مهدی! بدان که دل های مردمان با اخلاص و طاعت  
 پیشه، به سان پرندگان که به سوی آشیانه پر می کشند، مشتاق  
 تو هستند.»<sup>۱</sup>

اگر نه چنین ایم که دل هایمان با شنیدن نام مهدی علیه السلام کنده شود؛  
 اگر در طول روز و شاید هفته و ماه، دل مان به سوی آن عزیز پر نمی کشد؛  
 باید که در این ایام فکری به حال خود کنیم.

ای که پنجاه رفت و در خوابی

مگر این پنج روزه دریابی

هنوز دیر نشده!

توسلی، توجهی و دعایی بر سلامتی و فرجش

که اوست مهربان تر از مادر...

۱. کمال الدین ۲: ۴۴۸، باب ۴۳، ضمن حدیث ۱۹.

﴿وَإِذِ اعْتَرَّتْهُمُ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوَا  
إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ...﴾

### به کهف پناه برید!

سال‌ها پیش، دقیانوسِ خون‌ریز و مردانی حق‌پرست!  
سالیانی بس دور حکمرانی دقیانوس نام، بر مردمانی ستم‌دیده حکومت می‌کرد  
و خود را خدا می‌دانست. او مردم را وادار می‌کرد تا وی را هم‌چون خدا  
پرستش کنند. در همین زمان تاریک و خفقان‌بار، مردانی با هم یک‌دل شدند  
که تنها باید پروردگار یکتا را پرستید. اینان به غاری پناه بردند تا از گزند  
دقیانوس در امان باشند و رحمت خدا نصیبشان شود.<sup>۱</sup> حال چندین سال است  
که این ماجرا به تاریخ پیوسته، خاک دقیانوس را بلعیده و مردان کهف هم-  
چنان منتظرند.<sup>۲</sup>

۱. حیات القلوب، ج ۲، داستان اصحاب کهف.

۲. بر اساس روایات، اصحاب کهف از یاران حضرت مهدی علیه‌السلام خواهند بود؛ دلایل  
الامامه طبری: ۳۰۷.

دقیانوس مُرد؛ اما اغواکننده‌ی دقیانوس و دقیانوسیان زنده است.

این موجودِ اغواگر، شیطان است؛ رانده شده‌ی درگاهِ الهی؛ همان که مدام در کارِ گمراه نمودن انسان‌هاست.

به راستی شیطان کیست؟ چه می‌کند؟ و چگونه در طول تاریخ، انسان‌ها را به بازی گرفته است؟

او کیست که خداوند در قرآن، این چنین ما را از او می‌ترساند

و بدین گونه دشمنی‌اش را با بشر شرح می‌دهد؟<sup>۱</sup>

شیطان یکی از عجیب‌ترین مخلوقات است. او در اثر هزاران سال انجام اعمال عبادی، به قدرت‌های فراوان دست یافت؛ اما ناگاه با یک نافرمانی از جایگاه خود بیرون شد و عهد کرد تا روز رستاخیز هر چه در توان دارد به کار بندد تا آدم و فرزندان آدم را از راه مستقیم منحرف کند.<sup>۲</sup>

عجب عهدی! شاید پایدارترین پیمان‌ها، همین عهد شیطان باشد که از پس سال‌ها جهان را دگرگون ساخته است!

اما عجیب‌تر این که ما انسان‌ها، نسبت به این دشمنِ قوی غافل‌ایم و این، خود زیرکانه‌ترین فریب و حربه‌ی شیطان است!

او خود را برای بشر ناتوان و ضعیف نشان می‌دهد و با کوچک جلوه دادن خود، به آسانی در انسان نفوذ می‌کند. کار شیطان این است که شهوات پست دنیوی را در دل انسان زینت می‌دهد<sup>۳</sup> و به این ترتیب، بدون آن که انسان

۱. یوسف (۱۲): ۵ ﴿هُمَانَا شَيْطَانٌ لِّبَرِّئِ انِّسَانِ دَشْمَنِى اَشْكَارٌ اَسْت﴾ و نیز آیات دیگر.

۲. اعراف (۷): ۱۱ - ۱۷.

۳. حجر (۱۵): ۳۹ ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا اَغْوَيْتَنِى لَأَزِيَنَّ لَهُمْ فِى الْاَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ اَجْمَعِينَ﴾

متوجه شود، افسارش را به دست می‌گیرد و به جهت دل‌خواه خود می‌کشد.  
شیطان از معدود مخلوقاتی است که قادر است در فکر و ذهن انسان نفوذ کند  
و او را با وعده‌های دروغین فریب دهد.<sup>۱</sup> بدون شک، همین قدرت نفوذ  
اوست که به شدت این دشمن عجیب را خطرناک کرده است.  
قرآن در مورد او می‌فرماید:

﴿ای مردم! شیطان دشمن شماست؛ پس او را به دشمنی  
گیرید.﴾<sup>۲</sup>

درد بی‌درمان ما، بی‌توجهی به همین کلام پروردگار است.  
ای انسان! چرا شیطان را دشمن نمی‌دانی و بدین شکل او را ضعیف می-  
پنداری؟

انسان اگر به خود وانهاده شود، بی‌شک در مقابل شیطان، در جنگی نابرابر  
قرار گرفته و در قبال این موجود قوی، توان مقابله ندارد. انسان بی‌سلاح و  
سپر، همان‌گونه که تا به حال در طول تاریخ گرفتار شده، در برابر شیطان  
مغلوب و درمانده خواهد شد.<sup>۳</sup>

۱. بقره (۲): ۲۶۸؛ ابراهیم (۱۴): ۲۲.

۲. فاطر (۳۵): ۶.

۳. اگر در قدرت وسوسه‌ها و ترغیب شیطان به گناه شک دارید، کافی است به کثرت آیاتی  
که خداوند، ابلیس را دشمن آشکار بشر خوانده، دقت کنید؛ خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿ان  
الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾: یوسف (۱۲): ۵. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «به درستی که  
دام ابلیس، عظیم و حیل و مکرش، بزرگ و زهرش بسیار کشنده است»؛ نهج البلاغه، خطبه‌ی  
۲۳۴. این موجود اغواگر، چنان در کار گمراه نمودن انسان‌ها کوشاست که حتی دست از

اما پروردگار مهربان که واقف بر این عجز بشری است، انسان‌ها را بی‌حفاظ و پناه رها نکرده تا در این پیکار بازنده باشند.

﴿و آن هنگام که از آنان و آن چه جز خدا می‌پرستند کناره گرفتید؛ پس به کهف (غار) پناه برید تا خداوند از رحمتش بر شما فرود ریزد...﴾<sup>۱</sup>

خداوند کریم برای حفاظت انسان از شرّ دقیانوس، کهف (= پناهگاهی) قرار داده، به انسان فرمان می‌دهد که در کهف خداوندی پنهان شو.

اما کهف چیست؟ آیا کهف تنها غاری تنگ و تاریک است؟ آیا سخن قرآن تنها به این معناست؟ مگر می‌شود غار و کهف پناه‌جویان از دست شیطان تنها یک غار در دل کوه باشد؟!

امام رضا علیه‌السلام فرموده‌اند:

«... ما کهفِ شما هستیم؛ همانند غارِ اصحابِ کهف...»<sup>۲</sup>

آری! خاندان پیامبر در همه‌ی زمان‌ها پناهگاه خداوند می‌باشند و برای رهایی از شیطان، بهترین پناهگاه، حجت خداوند است.<sup>۳</sup>

این مژده برای کسانی است که می‌خواهند از آلودگی گناه در امان باشند.

پیامبران الهی نیز بر نداشته است؛ هرچند آن مردان الهی با پناه بردن به خدا و اولیای او از شرّ گناهان مصون و معصوم‌اند.

۱. کهف (۱۸): ۱۶.

۲. «... وَ نَحْنُ كَهْفُكُمْ كَكَهْفِ اصْحَابِ الْكَهْفِ ...»؛ کنزالدقائق ۱۰: ۵۷۱ (به نقل از وجود مقدس امام رضا علیه‌السلام).

۳. در صلوات خاصی ماه شعبان، چهارده معصوم علیهم‌السلام پناهگاه محکم (الکهِفِ الْحَمِینِ) خوانده شده‌اند؛ مفاتیح الجنان، اعمال مشترکه‌ی ماه شعبان.

بشر می خواهد پاک بماند؛ از آلودگی گناه، از زشتی ها، از بدی ها؛  
 اما دشمنی آشکار همواره بر سر راه بشر نشسته است؛ ابلیس.  
 آن قدر در دل او وسوسه می کند تا او را به سوی گناه بکشاند...  
 اما این جا، در همین نزدیکی ها، پناهگاهی است؛ کهفی که قرآن دستور داده به  
 آن پناه برید تا رحمت خدا شامل حالتان شود.  
 پناهگاه محکم، دژ استوار، محلّ امان، سرچشمه‌ی خیرات؛ یعنی امام زمان علیه-  
 السلام ...

پس باید دست برداشت و به امام زمان علیه‌السلام توسل جست و از او مدد  
 گرفت؛ چرا که بر اساس قرآن و روایات، تنها راه مقابله با شیطان همین است.  
 نکند ماه رمضان بگذرد و باز شیطان از غل و زنجیر، رها شود و دوباره نکبت  
 گناه بر وجودمان سایه افکند ...

اما نه! در همه‌ی ماه‌ها و در طول سال، خدا پناهگاهی قرار داده تا به او پناه  
 بریم و از آلودگی‌ها پاک بمانیم. این پناهگاه، حضرت مهدی علیه‌السلام است؛  
 پس بیاید بگوییم:

یا صاحب الزمان! دوری از گناه بر ما سخت است؛ ای پناهگاه خدا! تو ما را  
 از شرّ شیطان و گناهان نجات ده!

---

۱. به نقل از: خطبه‌ی گهربار حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در آستانه‌ی ماه مبارک  
 رمضان؛ مفاتیح الجنان، در فضیلت ماه مبارک رمضان.



﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا  
وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾

## ربط

لغات، کلمات، واژگان!

گاهی وسیله‌ی ارتباط؛ گاهی خطرناک‌تر از سلاح‌های جنگی؛

گاهی ملعبه‌ای بی‌فایده و گاهی جرعه‌ای در خلق ایده‌ای بی‌نظیر؛

دنیایی پر رمز و راز که هر روز دریچه‌ای به دنیای مفاهیمی تازه‌تر می‌گشاید؛

دریایی از معانی که مفاهیم بسیاری در بردارد!

شاید هر روز و هر لحظه از این کلمات، انواع و اقسام استفاده‌ها را بکنیم؛ اما

کم‌تر شده که از دریای معانی‌شان جرعه‌ای آب بنوشیم؛ گاهی ساده از کنارشان

می‌گذریم، غافل از آن‌که در پس این سادگی، دنیایی از معانی نهفته است.

یکی از این کلمات که شاید در همین متن بارها از آن استفاده کرده‌ایم، کلمه-  
ی «ربط» است. از کلمه‌ی ربط معانی بستن، گره زدن، محکم کردن، متصل  
شدن، پیوند زدن، مداومت و مواظبت کردن به دست می‌آید.<sup>۱</sup>  
گویا این کلمه بار سنگینی را به دوش می‌کشد و وظیفه دارد مفاهیم بزرگی را  
منتقل سازد.

بی‌شک، بارها و بارها معنای ظریف این کلمه را چشیده و دیده‌اید:  
در پیوندی قلبی میان شما و مادرتان؛

در نگاه کبوتری که بر دهان جوجه‌هایش غذا می‌گذارد؛

در این دنیای ارتباطات؛

در سکوت پر تلاطم مرگ عزیزی، در میان هیاهوی گریه‌ی بازماندگان؛

و در لابه‌لای کلمات قرآن:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا... ﴾<sup>۲</sup>

﴿ ای اهل ایمان صبر پیشه سازید و یک‌دیگر را به صبر سفارش

کنید و مرابطه نمایید... ﴾

ائمه علیهم‌السلام، چه زیبا معانی ژرف این واژه را صرف می‌کنند! مرابطه یعنی

ایجاد پیوند، پیوند محبت، پیوند اطاعت با امام منتظر. ای اهل ایمان! صبور

باشید و هم‌دیگر را به صبر سفارش کنید و در این غوغای غیبت، در پیوند با

امام‌زمانتان مداومت کنید و معانی ربط را صادق سازید؛ ریسمان ولایت را

گره بزنید؛ محکم کنید؛ بر آن مداومت کنید و مواظبش باشید.

۱. قاموس قرآن (سید علی اکبر قرشی)، ذیل کلمه‌ی ربط.

۲. آل عمران (۳): ۲۰۰.

در این ولوله‌ی آخرالزمان و حرب‌های مختلف دین‌گریزی و شب‌های غفلت از مولا و در این سال‌های سکوت که دین‌داری به مثال نگه داشتن آتش در کف دست است، خداوند برای اهل ایمانش یک رهنمود مهم گذاشته است:

مرابطه با امام منتظر!

و امروز، در عصر آشوب و غوغا که انسان با ایمان، به سرعت یک چشم بر هم زدن، ایمان از گفش می‌رود، یگانه طریق نجات این است:

مواظبت و مداومت در توسل و توجه به امام عصر علیه‌السلام!

مبادا که روزی و شبی بی‌یاد آن حضرت بگذرد!

نکند لحظات عمرمان در فراق آن عزیز، سپری شود که شیطان مدام در صدد است تا رشته‌ی مراتبه با امام زمان علیه‌السلام را بگسلد.

یک چشم زدن غافل از آن شاه نباشید  
شاید که نگاهی کند، آگاه نباشید

﴿الم \* ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ \*  
الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...﴾

### غیب

رمضان، بهار کلام خداوند است؛ قرآن را می‌خوانیم و ختم می‌کنیم؛ اما آیا می‌دانیم چگونه باید از قرآن بهره جست که در تار و پود ظریف آن گم نشویم؟

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از پیش فرموده بودند که امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند ...<sup>۱</sup> اینان همه از قرآن دم می‌زنند؛ اما در فهم قرآن متفاوت-اند.

هر آن کس که قرآن می‌خواند، می‌تواند به گونه‌ای آن را تفسیر کند که خواسته‌ها و تمایلات خودش را تأیید کند؛ لذا می‌توان به تعداد هفتاد و سه

۱. «سَتَفَرَّقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً وَّ أَحَدَةٌ نَاجِيَةٌ وَ الْبَاقُونَ فِي النَّارِ»؛ الصراط المستقیم

فرقه، برای قرآن معانی گوناگون نوشت؛ به طوری که آن معانی خوشایند هر گروه باشد؛ اما آیا می توان هفتاد و سه معنای صحیح متضاد داشت؟ مگر حقیقت تنها یکی نیست؟ هیچ عقلی نمی پذیرد که معانی متضاد، در مقام واحد صحیح باشند؛ پس باید فهمید که کدام برداشت از قرآن صحیح است و چه کسانی با این کلمات مقدس هدایت می شوند؟ قرآن خود پاسخ ما را در همان اوایل سوره بقره می دهد:

﴿این کتاب آسمانی هدایتی است برای متقین.﴾

آن گاه صفات متقین و پرهیزکاران را بر می شمارد:

ایمان به غیب، به پا داشتن نماز، انفاق و ...<sup>۱</sup>

«ایمان به غیب» به عنوان اولین صفت بر تارک متقین می درخشد؛ پیش از نماز و پیش از انفاق؛ از این رو تنها کسانی متقی محسوب می شوند که به غیب ایمان دارند.

به راستی که این آیات، ملاک زیبایی برای شناخت متقین و هدایت شدگان به دست می دهند؛ کافی است نگاهی به دور و بر خود بیندازیم. امروزه و در دوره‌ی مدرنیسم، عده‌ای که خود را متجدد و روشن فکر می نامند، عینک تجربه‌گرایی بر چشم زده‌اند و با چاقوی جراحی، هرآنچه غیب نامیده می شود را از زیر تیغ می گذرانند.

۱. بقره (۲): ۱-۳. ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾

در نزد این گونه افراد، تنها آن مقدار از دین قابل قبول است که در چارچوب تجربیات حسی بشر بگنجد. اینان مقامات و معجزات پیامبران و اولیای الهی را انکار یا توجیه مادی می‌نمایند.

از منظر قرآن این افراد، هدایت نمی‌شوند؛ چون غیب را باور ندارند؛ اینان غافل اند از این که در سرتاسر قرآن، پروردگار درباره‌ی مخلوقاتی سخن می‌گوید که ما نمی‌توانیم آن‌ها را حس کنیم و در این دنیای مادی فانی، معرفتی نسبت به آن پیدا کنیم. گوشه گوشه‌ی قرآن سخن از ملائکه، روح، شیطان، معجزات پیامبران، برزخ، قیامت، بهشت و دوزخ است. اگر نگوییم تمام قرآن؛ اما بسیاری از معانی این کتاب آسمانی درباره‌ی غیب است.

این جاست که به عظمت چهار آیه‌ی نخست سوره‌ی بقره پی می‌بریم؛ گویا این چند آیه‌ی قرآن، در بین مردم فراموش شده است و بر ماست که پیام این آیات را به دیگران برسانیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«هر کس چهار آیه از ابتدای بقره را، به همراه آیه‌ی الکرسی و دو آیه‌ی بعد از آن، و سه آیه‌ی پایانی سوره‌ی بقره تلاوت کند، خودش و اموالش از هر بدی مصون باشد و شیطان نزدیکش نیاید و قرآن را فراموش نکند.»<sup>۱</sup>

حال که دانستیم کلید درک و فهم و هدایت قرآن، ایمان به غیب است، باید دید معنای غیب چیست؟ مراد از غیب در این آیات چه می‌باشد که ایمان به آن این چنین ارزشمند است؟

۱. عین الحیات مجلسی: ۴۶۵ (انتشارات اسلامی).

در آیه بیستم سوره یونس، بار دیگر از غیب سخن به میان آمده که راه را برای فهم حقیقت این کلمه باز می‌کند:

﴿... بگو: غیب، تنها از آن خداست؛ پس انتظارش را بکشید

﴿...﴾<sup>۱</sup>

در این آیه، غیب همان کسی است که باید انتظارش را کشید.

و بر اساس روایات، غیب همان مولای پرده نشینی است که اگر از پرده در آید ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ به یاریش بر می‌خیزند.

و این سخن برگرفته از فرموده‌ی صادق آل محمد علیهم‌السلام است که:

« در این آیات (ابتدای سوره بقره) متقین شیعیان علی علیه‌السلام اند

و غیب همان حجت غایب است. »<sup>۲</sup>

قرآن نور مبین است؛ هدایت آشکار است و روشنگر؛ اما این‌گونه نیست که هر کس قرآن بخواند، هدایت شود؛ زیرا تنها کسانی از نورانیت قرآن کاملاً بهره می‌برند که از جرگه‌ی ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ باشند؛ یعنی به وجود پاک حجت غایب ایمان داشته باشند.

۱. نکته‌ی بسیار مهم آن است که ما نمی‌توانیم برای فهم واژه‌ی «غیب» در آیه‌ی ۳ بقره، از معنای غیب در آیه‌ی ۲۰ سوره یونس استفاده کنیم؛ زیرا ما دلیلی نداریم که معنای غیب در دو آیه یکسان باشد؛ اما آنچه ما را به این مهم فراخوانده، روایتی است از حضرت صادق آل محمد علیهم‌السلام که از ایشان راجع به معنای آیات ابتدایی سوره یونس سؤال کردند. آن حضرت فرمودند: «الْمُتَّقُونَ شِيعَةٌ عَلِيٍّ وَالْغَيْبُ فَهُوَ الْحُجَّةُ الْغَائِبُ» و شاهد آن، فرموده‌ی خدای تعالی است: ﴿... پس بگو: همانا غیب مخصوص خداست؛ پس منتظر باشید که ما نیز از منتظران هستیم.﴾ : یونس (۱۰): ۲۰.

۲. کمال الدین ۲: ۳۴۰.

رمضان، بهار کلام خداست. قرآن می‌خوانیم؛ آن را ختم می‌کنیم و شاید هم کمی در معانی آن تأمل کنیم؛ اما آیا تلاشی کرده‌ایم که قرآن هدایت‌مان کند؟ آیا صفاتی که خداوند در چهار آیه‌ی ابتدایی سوره‌ی بقره بر می‌شمرد، در مورد ما هم صدق می‌کند؟

آیا به وجود حجت غایب ایمان داریم تا در زمره‌ی متقینی قرار گیریم که با خواندن قرآن هدایت می‌شوند؟

آیا ایمان داریم که امام زمان علیه‌السلام در عین غیبت، بر اعمال ما حاضر و ناظرند؟

نکند که حضور آن عزیز را تنها در زمان ظهور منحصر کرده‌ایم و از حضورش در زمان غیبت غافل‌ایم؟

پس بیایید از خدا بخواهیم که ما را از متقین قرار دهد.

بیایید این بار ختم قرآن را به امام‌مان هدیه کنیم و بر فرجشان دعا کنیم تا ایشان خود، ایمان ضعیف و گسسته‌مان را محکم کنند!



﴿ وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ  
فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴾

## لقمان

کلمات و واژگان در گفت و گوهای روزمره صرفاً، ابزاری در جهت انتقال مفاهیم اند و انسان‌ها به کمک کلمات با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند؛ اما از منظر زبان شناسی، واژگان باید مستقلاً مورد مطالعه و بررسی قرار گیرند. یک زبان شناس گاه هفته‌ها و ماه‌ها یک واژه را زیر و رو می‌کند تا ریشه‌ی آن را دریابد؛ بفهمد که این واژه در گذشته چه معانی و کاربردهایی داشته و معنای آن در طول قرن‌ها چگونه تغییر یافته است.

ما اکنون از خیلِ واژگان، کلمه‌ی حکیم را برگزیده‌ایم و تلاش می‌کنیم که معنای این واژه را دریابیم. به راستی حکیم کیست و حکمت یعنی چه؟  
جواب‌ها بسیار است و این واژه در طی قرون توسط بشر زیر و رو شده، معانی مختلفی یافته است؛ اما بهتر است پاسخ را از کلام پروردگار طلب کنیم تا دریابیم خداوند متعال چه کسی را حکیم خوانده است.

در سوره‌ی لقمان چنین آمده است:

﴿ ما به لقمان حکمت بخشیدیم که خدا را شکر گزار باش. ﴾<sup>۱</sup>

لقمان کسی است که همگان او را شخصی حکیم می‌دانند. چنان که در تاریخ آمده، او مردی بسیار دانا و صاحب اخلاق کریمانه بوده است. لقمان بسیار آرام و کم سخن بوده و جز کلمات حکمت آمیز، بر زبان جاری نمی‌ساخته. داستان‌های حکیمانه‌ی او زبان‌زدِ خاص و عام است.<sup>۲</sup>

بی‌تردید لقمان، انتخابِ خوبی برای شرحِ واژه‌ی حکیم می‌باشد؛ چرا که نام او با حکمت گره‌خورده است. بر اساس آیه‌ی فوق، حکمت چیزی است که لقمان را بنده‌ی شکرگزارِ خدا کرده است. در تفسیر این آیه گفته‌اند که منظور از حکمت، عقل و فهم است؛<sup>۳</sup> به عبارت دیگر، لقمان حکیم یعنی لقمانِ عاقل و دارای فهم.

پس در این آیه حکیم یعنی عاقل؛ حکیم یعنی فهیم.

تا به حال زیاد شنیده‌ایم که حکیم را دانشمند معنا می‌کنند؛ یعنی انسانی با دامنه‌ی اطلاعات وسیع و فراوان؛ ولی این ترجمه، ترجمه‌ی صحیح و دقیقی از این واژه نمی‌باشد.

دانشمند یعنی شخصِ صاحبِ دانش؛ یعنی علم آموخته و کسی که اطلاعات علمی فراوان دارد؛

اما حکیم یعنی عاقل یا صاحب بصیرت.

۱. لقمان (۳۱): ۱۲: ﴿ وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ... ﴾

۲. حیات القلوب، ج ۲، قصص جناب لقمان.

۳. کافی، ج ۱، کتاب العقل و الجهل.

به یک دکتر، یک مهندس، یک عالم و فرهیخته که با زحمت فراوان کسب دانش و تجربه کرده، دانشمند گفته می شود؛ اما این افراد هر یک ممکن است حکیم و عاقل باشند یا نباشند؛

پس حکیم مساوی با دانشمند نیست

و عاقل مساوی عالم نیست.

شخص حکیم یا عاقل را با صفات زیر می شناسیم:

حکیم، صاحب بینش و دوراندیشی است.

حکیم یا عاقل کسی است که اگر خطا کند، به خطایش اعتراف و از آن عذر خواهی می کند.

حکیم یا عاقل کسی است که جواب احسان مردم را با نمک نشناسی نمی دهد. شخص حکیم، سخاوتمند است؛ با محبت، جوان مرد، غیرتمند، با حیا و کریم است.

از همه مهم تر، انسان عاقل، بنده ی خداست. شخص حکیم - به سان لقمان - شکرگزار خداوند است.

قصد این مقال، آن است که معنای حکمت لقمان را دریابیم؛ تا راه حکمت روشن و حرکت در آن بر رهروان هموار شود.

اما سؤال این است: حکمت عطا شده به لقمان چه بود که او را به این مرتبه از شکرگزاری خداوند رساند؟

امام صادق علیه السلام پاسخ فرموده اند:

« معرفت امام زمانش به او داده شد. »<sup>۱</sup>

۱. « اوتی معرفة امام زمانه »: « معرفت امام زمانش به او (لقمان) داده شد »: تفسیر کنزالدقائق ۲۳۶: ۱۰.

آرام آرام، سرّ حکمتِ لقمانی مکشوف می شود.  
 اگر می خواهید خداوند دری از حکمت به روی شما بگشاید، در پی شناخت  
 امام زمان خود باشید؛

اما چگونه این حکمت را کشف کنیم؟

قرآن پاسخ می دهد:

﴿(خدا) هر کس را که بخواهد، حکمت عطا کند و هر کس به

او حکمت داده شد، قطعاً به خیر کثیری رسیده است.﴾<sup>۱</sup>

پس باید حکمت را که معرفتِ امام زمان علیه السلام است، از خدا طلب کرد.  
 و در این زمانه‌ی غیبت و حیرت، امامان معصوم علیهم السلام به ما آموخته‌اند که  
 در راه طلب معرفت حجت خدا بگوییم:

اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ؛  
 اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ؛  
 اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي.<sup>۲</sup>

۱. بقره (۲): ۲۶۹؛ ذیل این آیه در تفسیر بیان شده که منظور از حکمت، طاعت خداوند و معرفت امام است؛ تفسیر کنزالدقائق.

۲. پیش از بیان این دعا، امام صادق علیه السلام فرموده اند: «آن جوان (حضرت مهدی علیه السلام) پیش از آن که قیام کند، غیبی دارد... ولی خدای عزوجل دوست دارد که شیعه را امتحان نماید؛ پس در آن هنگام (زمان غیبت) اهل باطل به تردید می افتند.» راوی سؤال می کند: اگر من آن زمان را درک کنم، چه وظیفه‌ای دارم؟ امام صادق علیه السلام در پاسخ، دعای مذکور را تعلیم می فرمایند.

خدایا! معرفت خودت را به من ارزانی دار که اگر خود را به من معرفی نکنی، من پیامبرت را نمی‌شناسم؛

خدایا! معرفت رسولت را به من ببخش که اگر معرفت پیامبرت را به من ندهی، من حجت تو را نمی‌شناسم؛

خدایا! معرفت حجت خود را به من عطا فرما که اگر حجتت را به من معرفی نکنی، از دینم گمراه خواهم شد.

﴿سَلَامٌ عَلٰی اِلْیَاسِیْنَ﴾

## سلام

اگر سکوتِ قلبم را شکستم و نفس‌های درمانده از قفسِ سینه‌ام را آزاد کردم؛  
اگر سبقتِ روزها و شب‌ها امان‌ام داد و من ماندم و یک سکوتِ بلند تنهایی؛  
در این دنیای نَمور و کپک زده‌ی اطراف، بت‌های افکارم به سختی ترک می-  
خورد.

یادم می‌آید، آرام، یاد کسی بوده‌ام؛ کسی که در فطرتم خوب می‌شناسم‌اش.  
و شاید تنها این احساس باقی مانده باشد؛ اما همین یک جرعه کافی است.  
سلام بر آن مولایی که قلبم به تسخیر اوست.  
سلام دادم؛ یعنی برایت از خدا سلامت طلب می‌کنم؛<sup>۱</sup>

۱. سلام یک نوع تحیت است؛ یعنی دعا برای سلامتی شخص؛ قاموس، ج ۳، ذیل کلمه-

ی «سلم» و ج ۱، ذیل کلمه‌ی «حی».

یعنی از خدا می‌خواهم که اسم با برکت او (سلام) بر تو واقع شود.<sup>۱</sup>  
و باز سلام؛ یعنی از این حقیر گزندی به شما نخواهد رسید.<sup>۲</sup>  
نمی‌دانم به تو دیگر چه باید گفت؟

اما می‌دانم که این سلام باید از جنس همان سلامی باشد که خدا به نوح و موسی و هارون و ابراهیم و به اولیایش داده و آخرین سلامش را به آل یاسین.<sup>۳</sup>

۱. کافی ۳: ۴۸۲ و ۴۸۳: «سلام از اسمای خداوند است و از سوی نمازگزار بر دو فرشته که بر او موکل هستند، واقع می‌شود.» «اللَّهُمَّ آتِ السَّلَامَ وَ مِنْكَ السَّلَامُ وَ لَكَ السَّلَامُ وَ إِلَيْكَ يَفُودُ السَّلَامُ ...»؛ مفاتیح الجنان، تعقیبات مشترکه.

۲. در توضیح معنای سلام در نماز از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده که فرمودند: «در گذشته چنین بود که هرگاه شخصی بر مردم وارد می‌شد و سلام می‌کرد از شر و گزند او ایمن می‌شدند و چون سلام او را پاسخ می‌گفتند، او نیز از شر و گزند آنان ایمن می‌شد و اگر شخص وارد شونده سلام نمی‌کرد، از شر او ایمن نبودند و اگر بر سلام کننده جواب سلام نمی‌گفتند، از آنان ایمن نبود و این شیوه در عرب ثابت و برقرار است ...»

۳. آیات ۷۵ تا ۱۳۰ سوره‌ی صافات: «... سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ»؛ نکته‌ی جالب توجه این است که بیشتر مفسران و قراء شیعه و اهل سنت، قرائت نافع و ابن عامر و یعقوب در این آیه را آل-یاسین ذکر کرده‌اند، نه آل یاسین؛ مجمع البیان ۴: ۴۵۷؛ تفسیر طبری ۱۰: ۵۲۴؛ تفسیر ابن کثیر ۴: ۲۱؛ تفسیر الدر المنثور ۵: ۲۸۶؛ نافع گفته است: «قرائت الیاسین غلط است؛ زیرا در مصحف (قرآن مکتوب) به صورت آل یاسین نوشته شده است (در قرآن فعلی نیز این چنین مکتوب است)»؛ میثاق منتظران، دفتر اول، ص ۴۱. خلاصه این که ما پیامبری به نام الیاس داریم؛ اما شخصی به نام آل یاسین نه در قرآن و نه در هیچ کتاب دینی و تاریخی ثبت نگردیده است؛ بنابراین بر طبق احادیث بسیار، قرائت صحیح در این آیه همان آل یاسین و مقصود سلام بر خاندان پیامبر است؛ زیرا یاسین نام شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (در

بدان که همان است. از خدا برای تو سلام و سلامت می خواهم؛  
به مثال همان سلامی که خدا به خاندان یاسین داده؛<sup>۱</sup>

امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند:

« یاسین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و ما آل (خاندان) یاسین  
هستیم. »<sup>۲</sup>

سلام به تو ای آخرین باز مانده‌ی آل یاسین!  
که نیکوترین سلام‌های خداوندی برایت فرستاده شده  
و کلام چرک‌آلود من به کوی تو دیگر سلام نیست.  
با خود می‌اندیشم که (شاید!) سلام و سکوتم یکی است! اما محبت نمی‌گذارد  
که قلبم سلام ندهد؛ نگوید که من تسلیم شمایم.

ابتدای سوره‌ی یاسین) می‌باشد؛ تفسیر قمی ۲: ۲۶۲؛ امالی شیخ صدوق: ۳۸۱؛ معانی الاخبار:  
۱۲۲؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲: ۴۹۹؛ تفسیر فرات کوفی ۳۵۶.

۱. در حدیثی طولانی که امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون، بر دانشمندان اهل سنت  
احتجاج در مورد فضیلت اهل بیت علیهم السلام می فرمودند، ذکر شده که حضرت از آن‌ها  
پرسیدند: «خبر دهید مرا از قول حق تعالی ﴿یس﴾ و القرآن الحکیم ﴿اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ﴾ علی  
صراط مستقیم ﴿منظور از یس (در این آیه) چیست؟» آن‌ها گفتند: محمد است؛ کسی شکی در  
آن ندارد. حضرت فرمودند: «پس خداوند به این سبب به محمد و آل محمد فضیلتی عطا  
فرموده که کسی به کنه وصف آن نمی‌رسد؛ مگر کسی که درست تعقل کند آن را؛ زیرا خدا  
سلام نفرستاده است مگر بر انبیا؛ پس فرموده: ﴿سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِی الْعَالَمِینَ﴾ و فرموده: ﴿سَلَامٌ  
عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ﴾ و فرموده: ﴿سَلَامٌ عَلٰی مُوسٰی وَ هَارُونَ﴾ و نفرموده است: ﴿سَلَامٌ عَلٰی آلِ نُوْحٍ وَ آلِ  
اِبْرَاهِیْمَ وَ آلِ مُوسٰی وَ هَارُونَ﴾؛ اما فرموده: ﴿سَلَامٌ عَلٰی آلِ یاسین﴾؛ یعنی آل محمد علیهم السلام.

۲. امالی شیخ صدوق: ۳۸۱؛ معانی الاخبار: ۱۲۲؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲: ۴۹۹.



و چون بنده‌ای دست به دامان مولا شده‌ام؛ نکند گوشه‌ی چشمت به ما نیفتد.  
نه، این دوستی و محبت سرکش‌تر از آن است که کتمان شود.  
سلام من، طلب لطف و نظر شماست.

ابتدا خود را در محضر شما می‌بینم؛ سپس سلام می‌کنم؛ یعنی گزندم به شما  
نخواهد رسید.

مولای من! سلام پیمان من با شماست که دیگر گناهم اسباب غربت شما  
نباشد.

این دُرّ معانی که گفته شد، همه از بطن « سلام » سُفته شد.

اما پرده‌ی بالاتر معنای سلام بر رسول خدا را بشنویم:

« خداوند پس از این که از معصومین علیهم‌السلام و شیعیان بر  
بندگی و شکیبایی و پروای الاهی پیمان گرفت، ایشان را وعده  
فرمود که زمین مبارک و حرم امن را تسلیم آنان کند... و  
ایشان را از شر دشمنانشان آسوده گرداند و آنچه در زمین  
است برای ایشان بی‌نقص و آرایش شود... و سلام بر رسول  
خدا یاد آور این پیمان (و این وعده‌ی الاهی) است؛ به امید آن  
که خداوند در رسیدن وقت این پیمان تعجیل کند و سلامت و  
فرج را با همه‌ی برکاتی که در آن پیمان بوده، برای شما زودتر  
برساند.»<sup>۱</sup>

آری! این است معنای سلام بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله:

۱. مضمون حدیثی از امام صادق علیه‌السلام: مرآة العقول: ۵، ۲۶۸ - ۲۷۱.

دعا برای سلامت زمین و پاک شدن آن از شر دشمنان پیامبر و اهل بیت علیهم السلام.

سلام یعنی دعا بر تعجیل فرج؛

پس سلام به تو ای آخرین بازمانده از آل یاسین که این سلام، دعا بر تحقق پیمان الاهی است؛ دعا به ظهور عدل و داد توست. سلام حقیرانه‌ی من، ای مولا! دعای من است؛ دعایی که هر روز می‌خوانم:

«سَلَامٌ عَلٰی آلِ یَاسِیْن.»<sup>۱</sup>

... مولای من! سلام مستحب بود؛ اما چه گواراست جواب آن از سوی بزرگواری چون شما!

هر صبح که سلامتتان می‌دهم، به امید روزی هستم که جوابتان را با گوش جان بشنوم. مولای من! تا آن روز سلامت می‌دهم. سلام به تو ای نور خدا در تاریکی‌های زمین!<sup>۲</sup>

۱. زیارت آل یاسین از مشهورترین زیارت‌نامه‌هایی است که در توفیق شریف حضرت ولسی-عصر علیه‌السلام به افتخار جناب محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری (استاد شیخ کلینی، صاحب کتاب شریف کافی) صادر شده. در مقدمه‌ی زیارت، امام عصر علیه‌السلام فرموده‌اند: «... هرگاه خواستید به وسیله‌ی ما به سوی خداوند و به سوی ما توجه کنید؛ پس همان‌گونه که خداوند فرموده، بگویید: «سَلَامٌ عَلٰی آلِ یَاسِیْن...»؛ این زیارت به بیان بعضی علما، جامع و کامل و از بهترین زیارت‌های امام عصر علیه‌السلام است که در همه‌ی اوقات و در هر مکان می‌شود آن را خواند. سندهای این زیارت را صحیح و معتبر دانسته‌اند و در کتب مهم حدیث و دعا نقل کرده‌اند. این زیارت در کتاب شریف مفاتیح الجنان در بخش زیارات حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام آمده است. خداوند به همه‌ی ما توفیق دهد که به خواندن آن مداومت و به معانی ژرف آن دقت کنیم.

۲. مفاتیح الجنان، زیارت حضرت بقیةالله علیه‌السلام در روز جمعه.

﴿ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا  
الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴾

## صلوات

آخرین لحظات نماز را بارها تجربه کرده‌ایم؛

آن هنگام که بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و بندگانش صلوات می‌دهیم و دست‌ها را به نشانه‌ی تکبیر حرکت داده، با سه‌الله‌اکبر از نماز فارغ می‌شویم:

﴿ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴾

﴿ خداوند و ملائکه‌اش بر پیامبر صلوات می‌فرستند. ای ایمان

آورندگان! شما نیز بر او صلوات و سلام بفرستید. ﴾

و این ندایی است که پس از آخرین تکبیر به گوش می‌رسد و پیام‌الاهی را به گوش جان می‌رساند و صدای رسای مؤمنان بلند می‌شود: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.»

و شهد این دعا را هر روز بر کام جانمان می‌ریزیم: خداوندا! بر محمد و آل محمد صلوات فرست.

صلوات دعایی برای پیامبر و خاندان اوست؛ پس چه خوبست به هنگام ذکر صلوات دستان خود را به حالت دعا بلند کنیم!

صلوات دعاست و حقیقت معنای آن را باید در کلمه‌ی «صَلَّ» جست که از همان ریشه‌ی «صلاة» است.

در معنای لغوی، «صلاة» یعنی توجه،<sup>۱</sup> یعنی عنایت.

پس معنای صلوات این است: خدایا! لطف و توجه و عنایت خود را شامل حال محمد و آل محمد علیهم‌السلام بگردان! دعای پاکی است؛ ژرف و پرمعنا.

این دعا نشانه‌ی محبت ما به اولیای خداست؛ آن هم در یک جمله.

و اگر تا هنگام مرگ تنها دعای ما همین صلوات باشد، چه توفیقی نصیبمان شده است!

صبحه‌ی محشر است؛ قیامت؛ آن‌گونه که پروردگار مقدر فرموده، هر روز عمر ما در محشر حضور می‌یابد و بر اعمالمان گواهی می‌دهد؛ شنبه، دوشنبه، پنجشنبه و ...

جمعه پیشاپیش همه‌ی روزها قرار دارد. روز جمعه در این تنگناهای محشر دست‌گیر عده‌ای می‌شود که بر محمد و آل محمد صلوات کثیر فرستاده‌اند. روز جمعه غیر از این گروه، کسی را شفاعت نمی‌کند.

می‌پرسند: صلوات کثیر چه قدر است؟ در کدام وقت بهتر است؟ چگونه صلوات بفرستیم؟

۱. نماز وسیله‌ی قرب و معرفت خدا (محمد بیابانی اسکویی): ۵۱.

فرمودند: صد مرتبه پس از نماز عصر روز جمعه می‌گویی:

«اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ.»<sup>۱</sup>

دعا بر فرج مولا یمان، چه زیبا دعایی است که پس از صلوات بر پیامبر و

خاندانش مهم‌ترین دعای شیعیان است!

و باز هم نمازی دیگر و سلامی دیگر و تکبیری دیگر

و باز هم ندای جان بخش همیشگی...

و از حالا، دست‌ها را به حالت دعا بلند می‌کنیم و صلوات می‌فرستیم؛ چرا که

این دعای ماست؛ دعای ما بر پیامبر و خاندان گرامی‌شان و دعا بر تعجیل فرج

آن بزرگواران.

این کلام پیامبر صلوات‌الله‌علیه‌وآله تا ابد پایدار است:

«کسی که هر روز و هر شب از روی شوق و محبت بر من سه

بار صلوات فرستد، بر خدا لازم می‌شود که او را در آن شب و

در آن روز بیامرزد.»<sup>۲</sup>

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرموده‌اند:

۱. بحارالانوار ۸۹: ۳۵۳، ح ۳۲ (مضمون روایتی از امام صادق علیه‌السلام).

۲. بحارالانوار ۹۴: ۷۰.

« هر که یک بار بر رسول خدا صلی الله علیه و آله صلوات بفرستد، حق -  
تعالی ده بار بر او صلوات می فرستد و در مقابل هر صلوات که  
بر آن حضرت بفرستد، ده حسنه به او عطا می فرماید. »<sup>۱</sup>

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا  
بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ... ﴾

## آینه‌دار غربت

می‌خواهم از غربت بگویم؛ اما...

چگونه می‌توانم از چیزی سخن بگویم که حقیقت آن را به‌درستی نمی‌دانم که چیست؟

تشنگی را باید کسی توصیف کند که عطش سراپای وجودش را فراگرفته و رمقی برای او نگذاشته؛ اوست که قدر آب را می‌داند و به حقیقت تشنگی واقف است.

این‌بار کار گفتن و شنیدن نیست؛

این‌بار باید ایستاد و تماشا کرد تا غربت به‌زبان آید و فریاد برآورد از نامردمان و نامردان؛

این‌بار باید آماج تیر بلا را بر پیکر پاره‌ی تن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌نظاره‌گر بود؛

این‌بار سخن از حسن بن علی علیه‌السلام است؛

سخن از مدینه و بقیع...

بقیع و صحن خلوتش، و سکوتی پرمعنا که یادآور قرن‌ها غریبی و مظلومیت است.

و مدینه...

شهری دردآشنا که غم غربت، نفسش را بریده و رمقش را گرفته است؛ شهری مجروح و خسته از زخم جفای نامردمان نمک‌نشناس.

چه تلخی‌ها که نجشیده و چه صحنه‌ها که به خود ندیده است! کوچه پس کوچه‌های این شهر یادآور روزهای تلخ و شیرین است؛

روزهایی شیرین از حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در کنار اهل بیت علیهم‌السلام که تاریخ به چشم خود دیده و هرگز فراموش نخواهد کرد.

و روزهایی تلخ از فراق پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و سرآغاز فصل غربت.

کاش می‌شد که در و دیوار این شهر زبان گلایه بگشاید و فریاد برآورد از این همه ظلم و ستم که به خود دیده است!

گویی اشرار این امت، تمام قوای خود را جمع کرده بود و منتظر بود تا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از دنیا برود و آن‌ها در ادای مزد رسالتش از هم سبقت بگیرند!<sup>۱</sup> تاختند و تاختند، و در راه مخالفت خدا و رسولش از هیچ کاری دریغ نکردند.

آن‌ها امر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را در حق جانشینان به حق ایشان و هدایت گران از نسل او اطاعت نکردند<sup>۲</sup> ...

نمی‌دانم کدام در غربت را بگشایم و از چه بگویم؟

۱. «وَالْأُمَّةُ مُصِرَّةٌ عَلَىٰ مَقْتِهِ، مُجْتَمِعَةٌ عَلَىٰ قَطِيعَةِ رَحْمِهِ»؛ دعای ندبه.

۲. «لَمْ يُتَّقَلْ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛ دعای ندبه.



کدامین ماجرای غم‌انگیز را زمزمه کنم؟

کوچه‌های این شهر، روزی امام حسن علیه‌السلام را در آغوش پرمهر پیامبر صلی الله‌علیه‌وآله دیده بود، و روزی در کنار مادر و در میان نامردمان طمع‌کار و منافق! نامردمانی که روزی بر سر سفره‌ی احسان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بودند و امروز به پاره‌ی جگر او اهانت می‌کردند.

آخر چگونه می‌توان این دو را با هم جمع کرد یا حتی تصور نمود؟ چگونه می‌توان نظاره کرد که حسن بن علی علیه‌السلام در مسجد بنشیند و بوزینه‌ها<sup>۱</sup> از منبر جدش بالا روند.

به‌راستی که زندگی امام حسن علیه‌السلام گویای غربت بی‌انتهای آل محمد علیهم السلام است.

جهل به مقام ولایت و امامت تا چه حد بود که در مقابل آن حضرت می‌ایستادند و به خاطر بیعت آن حضرت با معاویه بر ایشان اعتراض می‌کردند! و غریبانه‌تر این که این اعتراض‌ها، نه از زبان دشمنان؛ بلکه از زبان مدعیان محبت و معرفت شنیده می‌شد!

گویی این مردمان در راه معرفت امام زمانشان قدمی برنداشتند، و فراموش کردند کلام نورانی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را که فرمودند:

« حسن و حسین علیهما‌السلام هر دو امام‌اند؛ چه قیام کنند و چه قیام نکنند.»<sup>۲</sup>

۱. در این جا مراد از بوزینه‌ها، بنی‌امیه است؛ تفسیر کنزالدقائق، ذیل آیه ۲۶ سوره‌ی ابراهیم.

۲. علل الشرایع ۱: ۲۱۱، ۲.

به راستی که قدرش نشناختند و خود را از فضل و رحمت الاهی محروم ساختند.

گویی نشنیدند کلام خداوند متعال را در قرآن که خطاب به تقوایندگان فرمود:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنَ رَحْمَتِهِ... ﴾<sup>۱</sup>

امام صادق علیه السلام در تبیین این آیه، در ذیل کلمه‌ی «کفلین»<sup>۲</sup> فرموده‌اند:

«منظور از کفلین در این آیه، امام حسن و امام حسین علیهما السلام اند.»

و به راستی که جز تقوایندگان و مؤمنان، رو به سوی امامشان نمی‌کنند، و دیگران همگی در آتش جهل و غفلت خود می‌سوزند.

آری! داستان، همان ماجرای پرغصه‌ی همیشگی است که تکرار آن، دل تاریخ را خون کرده است!

داستان جهل به مقام امامت و نافرمانی از امام معصوم در هر زمان و بی‌نصبی از رحمت و مغفرت و رضای الاهی؛

ماجرای تنهایی امام زمان علیه السلام و مرگ جاهلیت<sup>۳</sup> انسان‌های غافل.

شاید این سخن از امام حسن علیه السلام در خطاب به معاویه، مطلب را واضح‌تر کند:

۱. حدید (۵۷): ۲۸.

۲. ﴿كِفْلَيْنِ مِنَ رَحْمَتِهِ﴾: ﴿دو بهره از رحمت خداوند﴾.

۳. «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.» کمال الدین ۲: ۴۰۹، ح ۹.

آن حضرت فرمودند:

« سو گند به خداوند، اگر یارانی پایدار و آگاه به حقم می‌یافتم که حق مرا انکار نمی‌کردند، تسلیم تو نمی‌شدم و آن‌چه را می‌خواستی به تو نمی‌دادم. »<sup>۱</sup>  
نکند که ما نیز امروز، نام‌مان در زمره‌ی غافلان و فراموش‌کنندگان حجت خدا باشد.

نکند که امروز وجود ما نیز شعله‌ای باشد در میان شعله‌های غربت امام زمان علیه‌السلام!

و اگر چنین است از خدا بخواهیم که ما را از منجلاب جهل و غفلت به امام زمان‌مان نجات دهد و ما را از بهترین و بامحبت‌ترین یاران آن حضرت قرار دهد.

آمین یا رب العالمین!

﴿ وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ﴾ \*

﴿ فَوَرَبَّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ ﴾

### به سان کودک

آفریدگار عالم که هر چه هست از اوست؛ همان که فعال مایشاء است، با تمام جود و کرم و سخاوتش، به مخلوقاتش وعده‌ای داده است.<sup>۱</sup> راستی که این وعده از جانب چنین وعده‌دهنده‌ای چه قدر خواستنی و بزرگ می‌تواند باشد!

اگر من حتی برای لحظه‌ای عظمت خالق زمین و آسمان را می‌یافتم؛ اگر فهم من، گاهی اوج می‌گرفت و غبارهای غفلت از خدا به کناری می‌رفت؛ اگر لامسه و باصره و شامه و سامعه و ذائقه‌ام می‌گذاشت که آنی از این قفس‌ها و

۱. نور (۲۴): ۵۵: ﴿ وَ عَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ... ﴾

تاریکی‌ها رهایی یابم و سر به ملکوت بردارم، آن‌گاه از طلبِ وعده‌ی او لحظه-ای نمی‌نشستم.

دست از طلب ندارم تا کام من برآید

یا تن رسد به جانان یا جان ز تن درآید

اما صد حیف که من نه متذکر خالقم هستم و نه مشتاق وعده‌ی او!

ای کاش چون کودکی بودم که در پی وعده‌ی کم‌تر چیزی از جانب دوست یا دشمن، به راست یا دروغ، تمام وجودم را به خطر می‌انداختم و با تمام قوایم، عمل به وعده را از او طلب می‌کردم!

ای کاش خدایم را صادقانه می‌پرستیدم و کودکانه وعده‌اش را طلب می‌کردم! آن هم وعده‌ای که نه مطلوب من که مطلوبِ انبیاء و اولیاست؛ مطلوبِ فاطمه‌ی زهرا سلام‌الله‌علیها است؛ مطلوبِ علی مرتضی است؛ مطلوبِ عالم است. خدایا! بیماریم را درمان کن؛ آن‌گونه که مطلوبیم، تنها مال و دارایی دنیا نباشد؛ مطلوبیم، مطلوبِ تو یعنی مهدی موعود علیه‌السلام باشد.

خدایا! یاری‌ام ده تا معنای کلامت را بیابم:

﴿ وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ \* فَوَرَبَّ السَّمَاءِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنْكُمْ تُنطِقُونَ ﴾<sup>۱</sup>

﴿ و روزی شما در آسمان است و نیز آن چه که به شما وعده داده‌اند \* پس قسم به پروردگارِ آسمان که آن (وعده) شدنی است، همان‌گونه که شما با یک‌دیگر سخن می‌گویید! ﴾

۱. ذاریات (۵۱): ۲۲ و ۲۳؛ منظور از وعده در این آیات قیام قائم علیه‌السلام است؛ تفسیر

کنزالدقائق، ذیل همین آیات.

وای بر من! که قسم آشکار تو هم برایم اطمینان نیاورده است و در دو مطلب کاهلی کرده‌ام: اول آن که رزق را، از هر کس و ناکسی جسته‌ام؛ جز از آسمان و درگاه تو! دوم آن که در طلب موعودت هیچ‌گاه صادق نبوده‌ام و دستی برای گدایی به سوی آسمان دراز نکرده‌ام!

پنداشته‌ام که این من‌ام که روزی را می‌ستانم و نه تو که از آسمان حق مقسوم مرا می‌رسانی<sup>۱</sup> و گمان کرده‌ام که عملی بهتر از طلب وعده‌ی تو یافته‌ام! ای کاش به سان کودکی بودم که پدرش به او وعده‌ای داده و او هم چون مار در پای پدر می‌پیچد و ملتسانه از پدر، عمل به وعده‌اش را طلب می‌کند! و آیا راهی جز این به سعادت هست؟

ای کاش لااقل به همین دو آیه عمل می‌کردم!! وعده‌ی خدا را جدی می‌گرفتم و تعجیل در ظهور موعود منتظر را از او طلب می‌کردم! خدایا! مرا چنان کن که دست کویری نیازم، به آسمان بارانی رحمت نشانه رود تا هر صبح و شام و پس هر نماز و پیش هر درخواست، «کودکانه» حضرت مهدی علیه‌السلام را از تو بخواهم.

دست از طلب ندارم تا کام من برآید

یا تن رسد به جانان یا جان ز تن درآید!

۱. پرواضح است که درخواست روزی از خدا باید به همراه کار و تلاش باشد.

﴿ وَ تُرِيدُ أَنْ تُمَنَّ عَلَى الدِّينِ اسْتَضَعِفُوا فِي  
الْأَرْضِ وَ نَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴾

### مستضعف

و تو در گوشه گوشه‌ی دنیا، هر روز می‌بینی جنگ و غارت و خون‌ریزی را. و در این گرداب جدال و نابودی، شمای آشنا چند کشور را می‌بینی که از برای تعدی و طمع به آنچه که حق آنان نیست، سایه‌ی ظلم و جورشان را بر روی کشورهای فقیر و دردمند گسترانیده‌اند و گاه می‌شود برای اینان که مستضعف و درمانده و رنجیده می‌خوانیشان، کمکی می‌فرستی و خود را در غم و اندوه آنها شریک می‌کنی و به یادشان و برای رهایی‌شان دعا می‌کنی؛ حتی با فرسنگ‌ها دوری از آنها. گاهی این دردمندی و ناتوانی تو را به تفکر وا می‌دارد که تقدیر و سرنوشت تا چه اندازه تیره‌روزی و سیاه‌بختی را برای اینان رقم می‌زند. و پس از این دل‌سوزیها، ذهن تو بی‌درنگ، واژه‌ی مستضعف را برای این گروه تداعی می‌کند؛ اما آیا به‌راستی این واژه مخصوص تهی‌دستان و بیچارگان است؟ یا این واژه هم، با کاربردهای نابجا

غریب و مستضعف واقع شده؟ چرا اینان را مستضعف می‌گوییم و به راستی مستضعف یعنی چه؟

ریشه‌ی این کلمه «ضعف» است. قاموس در ذیل لغت «مستضعف» چنین نگاشته:

«مستضعف یعنی ضعیف شمرده شده»؛ مظلوم و از حق خود دور شده؛ کسی که ضعیف نیست و شاید بسیار قوی هم باشد؛ اما مردمان می‌پندارند که او ضعیف است و او را تنها گذارده‌اند.

شخص متمکنی را در نظر بگیرید که در میان عده‌ای مستمندان زندگی می‌کند. او در ظاهر، سیمای مستمندان گرفته و از اموال خود به فقرا و مستمندان کمک می‌کند. ناظر خارجی ممکن است این شخص را همانند دیگران پندارد. در این حال باید گفت این فرد مستضعف است و دیگران مستضعف نیستند؛ زیرا قدر این شخص شناخته نمی‌شود.

چه قدر عجیب! کاربرد این کلمه تا به حال نزدمان صحیح نبوده است. از مستضعف می‌گفتیم؛ ولی در واقع از مستضعف نمی‌گفتیم و فقط شمای غریبی از آن را در کلام خود به کار می‌بردیم؛ پس هر انسان ضعیف، فقیر و زبونی را مستضعف نمی‌گویند. مستضعف در معنا به لغاتی چون مظلوم و ضعیف شمرده شده و قدر ناشناخته، نزدیک است.

مستضعف یعنی عالمی که جاهلان قدرش نمی‌شناسند.

امیرمؤمنان علیه‌السلام در وصف روزگار خود می‌فرمایند:

۱. قاموس قرآن (سید علی اکبر قرشی)، ج ۴، ذیل لغت ضعف.



« در آن زمان بر دهان دانشمندان لجام و دهن‌بند زده بودند؛ ولی

نادانان را گرامی داشته، بزرگ می‌شمردند. <sup>۱</sup>»

کمیل بن زیاد می‌گوید:

یک بار علی بن ابی طالب علیه‌السلام دست مرا گرفت و به بیابان برد. چون از شهر

خارج شدیم، آهی غم‌بار کشید و چنین فرمود:

«... آگاه باش ای کمیل! در این جا (با دست اشاره به سینه فرمود)

دانش فراوانی نهفته است. ای کاش کسانی را می‌یافتم که می-

توانستند آن را فراگیرند و به خوبی نگاه دارند...» <sup>۲</sup>

شاید حالا به مفهوم واقعی این کلمه نزدیک شده‌ایم.

مستضعفان حقیقی، همان قدرناشناخته‌ترین انسان‌های عالم‌اند.

و اگر نبود که خدایشان چنین خوانده و خود نیز این واژه را برای خود به کار

برده‌اند، خاک بر دهان ما که این واژه‌ی دگرگون شده را برای آن بزرگواران

به کار بریم!!

اما خود مولا رو به قبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، به آن حضرت همان گفت که هارون

به برادرش موسی:

﴿إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي...﴾ <sup>۳</sup>

ای برادر من! این قوم تو قدر مرا نشناختند و قصد جان مرا

داشتند...

۱. «عَالِمُهَا مُلْجَمٌ، جَاهِلُهَا مُكْرَمٌ»؛ نهج البلاغه، خطبه‌ی دوم.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۳. اعراف (۷): ۱۵۰.

مستضعف، آن کسی است که در پاسخ سلوونی‌اش، از تعداد موهای سر و ریششان پرسیدند.<sup>۱</sup>

... و فرزند او که در خانه‌ی خود غریب بود و قدرش نشناختند و دیگر فرزندش که وعده‌ی یاریش دادند و در عوض به رویش شمشیر و خنجر کشیدند!

تو خود حدیث مفصل بخوان از این غربت!

آری! به راستی ما باید فهم خود را از واژه‌ی مستضعف تصحیح کنیم تا معنای این آیه‌ی قرآن را بفهمیم.<sup>۲</sup>

۱. امیرمؤمنان علیه‌السلام برای مردم خطبه می‌خواندند و می‌فرمودند: «پیش از آن‌که مرا از دست دهید، از من سؤال کنید؛ پس به خدا قسم از آن‌چه در گذشته اتفاق افتاده و در آینده اتفاق خواهد افتاد، شما را خبر خواهم داد.» پس سعد بن ابی وقاص بلند شد و گفت: در سر و ریش من چه تعداد مو وجود دارد؟! امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمودند: «به خدا قسم مسئله‌ای را پرسیدی که خلیل من رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌مرا خبر داده که تو همان را خواهی پرسید؛ (بدان) که هیچ موی در سر و ریش تو نیست؛ مگر این‌که در ریشه‌ی آن شیطانی نشسته است. همانا در خانه‌ی تو بزغاله‌ای است (عمر بن سعد، قاتل امام حسین علیه‌السلام) که او پسر من حسین علیه‌السلام را به قتل می‌رساند.» عمر بن سعد در آن زمان جلوی پدرش بازی می‌کرد (طفل کوچکی بود)؛ جعفر بن محمد قولویه، کامل الزیارات: ۱۵۵ و ۱۵۶ و نیز: امالی شیخ صدوق، مجلس ۲۸، رقم ۱.

۲. هم‌چنان‌که در پاورقی صفحه‌ی ۶۰ توضیح داده‌شد، یک کلمه‌ی واحد ممکن است در قرآن معانی متعددی داشته باشد. کلمه‌ی استضعاف در آیه‌ای یک معنا دارد و در آیه‌ای دیگر معنایی کاملاً متفاوت. کلمه‌ی مستضعف در قرآن گاهی به کسانی اطلاق شده که حجت بر آنها تمام نشده؛ نساء (۴): ۹۷ - ۹۹.

بر اهل دقت پوشیده نیست که به همین دلیل نمی‌توان برای تفسیر و شرح یک واژه که در یک آیه آمده است، از همان واژه که در آیات دیگر به کار رفته استفاده کرد؛ از این رو،

﴿ و ما اراده کرده‌ایم که بر مستضعفان منت نهیم و آنان را امام

قرار دهیم ... ﴾

آیا خدا می‌خواهد نیازمندان و تهی‌دستان را امام قرار دهد؟ آیا می‌شود به راحتی واژه‌ی « ائمة » را به هر کس که ممکن است، اطلاق کرد؟ ...

یا این که مستضعفان، همان قدرناشناختگان تاریخ‌اند؛ امامان معصومی که در همه‌ی زمان‌ها، عالم‌ترین و عامل‌ترین و والاترین بوده‌اند؛ اما در ضمن، مستضعف‌ترین و قدرناشناخته‌ترین نیز بوده‌اند.

مورخین تاریخ اسلام، در تاریخ نگاری، زمان را به دو نیمه تقسیم می‌کنند:

دوران ائمه علیهم‌السلام و دوران بعد از آن‌ها؛

آن‌گاه سخن از امامان معصوم علیهم‌السلام و ارتباط مردم با آن بزرگواران و غربت‌ها و رنج‌ها و محن آنان می‌گویند.

از دوران خانه نشینی امیرالمؤمنین علیه‌السلام، از صفین، از جمل و نهروان، از عاشورا و واقعه‌ی حرّه و...

اما آن چه همواره در تاریخ گم می‌شود، زمان حال است. من و شما، همین حالا، آیا جزء تاریخ نیستیم؟

آیا تاریخ یعنی زمان گذشته؟ پس زمان حال چه می‌شود؟! آیا خود ما جایگاهی در تاریخ نداریم!؟

خواننده‌ی محترم توجه داشته باشد که مؤلف قصد ندارد واژه‌ی مستضعف را به طور کلی از آیات قرآن استخراج و برای آن معنای واحدی بیابد؛ بلکه تنها معنای این واژه در آیاتی که در متن آمده منظور شده است. همین مطلب را در شرح کلمات دیگری هم چون: غیب، ربط، حکیم و ... که در این مجموعه آمده، در نظر داشته باشید.

گاه می‌شود که ما پیش خود فکر می‌کنیم که اگر در صفین بودیم، چه می‌کردیم؟ در جمل و نهروان چه‌طور؟

اگر من در روز عاشورا در صحرای کربلا بودم، در کدام صف قرار داشتم؟ در سپاه امام یا سپاه دشمنان ایشان؟

شاید هم شب عاشورا از تاریکی استفاده می‌کردم و به جایی می‌رفتم که ندای غربت امام را نشنوم!!

اما می‌خواهم بگویم، حتماً لازم نیست در گذشته‌ها سیر کنیم و جایگاه خود را پیدا کنیم. مگر اینک دوران ائمه علیهم‌السلام نیست؟!

مگر همین حالا ندای غربت آخرین بازمانده از آن امامان به گوش نمی‌رسد؟ و کدام غربت از این بالاتر که حتی تاریخ‌نگار مسلمان هم زمان حاضر را دوران بعد از امامان می‌داند!!

مگر زمین هیچ‌گاه از امام هدایت‌گر خالی می‌شود؟<sup>۱</sup>

مگر حضرت مهدی علیهم‌السلام همانند پدرانش شاهد بی‌وفایی مردمان نیست؟

آیا او نیز هم‌چون پدران بزرگوارش مستضعف و قدرناشناخته نیست؟

پس بهتر است در تاریخ دوران ائمه علیهم‌السلام، برای خود نیز جایی باز کنیم و

خود را تافته‌ی جدا بافته از تاریخ ندانیم که قصه‌ی پر غصه‌ی غربت مهدی

علیه‌السلام به سان اجداد بزرگوارش، بس آتشین و شرربار است.

۱. اشاره به آیه‌ی ﴿إِنَّمَا أَلَمْتُ أَهْلًا وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾: ﴿همانا تو بیم‌دهنده‌ای و (خدا) برای همه‌ی

نسل‌ها، شخص هدایت‌گری (قرار داده) است.﴾

﴿ وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَ الْإِنسِ  
 لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا  
 وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ  
 بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴾

از چنگ مرگ برهیم!

بی شک برای تو پیش آمده که بینی طلوع یک زندگی را؛

کودکی را که در میان اشک و لب‌خند؛ همانند غنچه‌ای در بهار زندگی اش  
 می‌شکفت؛

کودکی که تا نه چندی پیش چنین می‌خواندندش؛ اما حالا، نوزادی شده  
 دوست داشتنی؛

کودکی که تا دیروز نبود و امروز در آغوش پر مهر پدر و مادر شورآفرینی  
 می‌کند؛

شیرین است و دوست‌داشتنی؛ حتی با این همه ترانه‌سرایی بی‌وقت گریه-  
 هایش...

و پدر و مادر چون صدفی، گوهر وجودشان را، در میان تلاطم امواج مشکلات روزگار، یاری و مراقبت می کنند.

... زمان می گذرد و تو جوان را می بینی که تا دیروز در دنیای شورانگیز کودکی غرق بود و امروز، شخصیتی است با کمالاتی بی همانند.

روزگار به سرعت یک زندگی می گذرد و خاطرات خوش کودکی و جوانی بیش از پیش زنده می شود؛

اما سرانجام به پایان می رسد: دیگر وقت وداع با دنیا فرا رسیده است؛ لحظه ی پایان یک زندگی.

و تو می بینی که آرام آرام، خورشید زندگی اش رو به غروب می گزارد و کودک چند روز پیش، باید با دنیا وداع کند و خورشید زندگی در افق دیگری سر برآورد؛ افق آخرت و زندگی ابدی.

و گاهی چه دردناک است ورود به این سرای ابدی! اینک در مقابل چشمان تو مرده ای پیش نیست؛ این بار نه کودکی در کار است و نه جوانی و نه انسانی؛ مرده ای است خاموش و بی صدا که نه می بیند؛ نه می شنود؛ نه سخن می گوید و نه قلبی همیشه تپنده در سینه دارد.

مرده ای که اگر چه با مرگ، طلوعی دیگر انتظارش را می کشد؛ اما دنیا دیگر از او دست کشیده و او خواه ناخواه باید زمین را ترک کند.

اما آیا مردگان تنها همینانند؟ آیا مرده فقط آن است که چشم دیدن و گوش شنیدن نداشته باشد؟

آیا مرده آن است که در دنیا توانا بر هیچ عملی نباشد و به آخرت سفر کرده باشد؟

آیا تنها همین است معنای مرگ و زندگی؟!

نه! چنین نیست.

خداوند در قرآن از انسان‌هایی سخن گفته که به ظاهر زنده‌اند؛ اما در واقع مرده. بگذارید از زبان قرآن بشنویم:

﴿... آنان قلب دارند؛ اما ژرف نمی‌نگرند؛ چشم دارند و نمی‌-

بینند؛ گوش دارند و نمی‌شنوند؛ آن‌ها به سان چارپایان، بلکه

پست‌ترند؛ آن‌ها همان غافلان‌اند.﴾<sup>۱</sup>

طبق فرموده‌ی خداوند، مرده‌ی حقیقی آن است که چشم و گوش و قلبش را بر حقایق بسته‌باشد.

مرده آن است که نفس می‌کشد و بر روی زمین راه می‌رود؛ اما به آیات خدا توجه نمی‌کند.

نشانه‌ی این مرده‌ی متحرک، آن است که موعظه در قلب او اثر نمی‌کند و اشک از چشمانش جاری نمی‌شود.

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمودند:

« اشک چشم‌ها نمی‌خشکد؛ مگر به سبب سخت شدن قلب‌ها و

قلب‌ها سخت نمی‌شود؛ جز به علت کثرت گناهان. »<sup>۲</sup>

... قلبی سخت که موعظه نمی‌پذیرد؛

گوشی ناشنوا که نصیحت در آن اثر نمی‌کند؛

از یاد مرگ متذکر نمی‌شود؛

عمرش در محبت غیر خدا می‌گذرد و احساس پشیمانی نمی‌کند!

۱. اعراف (۷): ۱۷۹.

۲. علل الشرایع ۱: ۸۱.

\*\*\*

و چه بسیارند این زندگانِ مرده، در تاریخ:  
 چهل شب! چهل شب امیرمؤمنان و اهل بیت گرامیشان - که سلام خداوند بر آنان باد -  
 به در خانه‌های انصار رفتند و در گوش‌های آنها نجوا کردند و یاری طلبیدند  
 بر حق از دست رفته؛<sup>۱</sup>

اما نه گوش‌ها می‌شنید و نه چشم‌ها می‌دید؛ انگار مرده بودند!

\*\*\*

و دردناک‌تر از همه، در روز عاشورا،  
 چندین و چندبار، حجت‌خدا مردمان را به یاری طلبید:  
 «وای بر شما!... همانا من شما را به راه راست می‌خوانم... شما  
 همه نافرمانی‌ام می‌کنید.  
 و به من گوش فرا نمی‌دهید؛ شکمتان از حرام انباشته و بر دلتان  
 مهر نهاده شده است.

وای بر شما! انصاف ندارید؟ شنوایی ندارید؟<sup>۲</sup>

اینان مردگانِ تاریخ بودند؛ اما حکایت هم چنان باقی است.

\*\*\*

امروز ما با این آخرین بازمانده از امامان چه کرده‌ایم؟...  
 آیا ندای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ» امام زمان علیه‌السلام را پاسخ گفته‌ایم؟  
 آیا روزهایمان را به یاد مولا سپری می‌کنیم؟  
 ... نکند گوش و چشم ما نیز بسته است؟ که این نشانه‌ی مرگ است!

۱. سقیفه (علامه سید مرتضی عسکری): ۸۶.

۲. در کربلا چه گذشت (حاج شیخ عباس قمی): ۳۰۵.



هر کس باید به نفس خویش، نیک نظر کند؛ اگر نشانه‌های مرگ را در خود  
 هویدا می‌بیند، خود را به نحوی از چنگ مرگ برهاند!  
 و تنها راه نجات از این نوع مرگ قلبی (!) پناه بردن به خود امام عصر علیه‌السلام  
 است.

آن کس که روز و شبش را با یاد آن محبوب غایب از نظر پیوند بزند؛  
 آن که در قنوت نمازش، دست به دعا بردارد و نزدیک شدنِ ظهورِ آن عزیز  
 سفر کرده را از خدا طلب کند، از مرگ قلبی می‌رهد ...

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق

ثبت است در جریده‌ی عالم دوام ما

هنوز دیر نشده! تا به تشیعمان نیامده‌اند، بیاید خود به تشیع نفسِ غافلمان  
 برویم!

غفلت از یاد خدا و حجت خدا را همین امروز دفن کنیم و زندگی خود را  
 دگرگون سازیم.

نکند که مدت عمر ما به پایان رسد و قلب ما در شوقِ امام زمان علیه‌السلام؛ حتی  
 به قدر لحظه‌ای نتپیده باشد ...

﴿ وَالْعَصْرِ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ ﴾

## سعادت و شقاوت

و چیست آن حقیقت که پیر در خشت خام می بیند و جوان در آینه‌ی صاف و زلال زندگیش نمی بیند و نمی یابد؛ گویی غفلت و سرمستی چنان گریبان‌اش را گرفته که شهر پرواز درکش را شکسته است.

و گاه زمان می گذرد و شیطان هم چنان به عهد شوم خود وفاداری می کند؛ عهد گمراه کردن و دور کردن از این حقیقت.

و تنها آخرین تلنگر است که چشم حقیقت بین و پر پرواز آدمی را می گشاید؛  
اما...

اما افسوس که دیگر دیر است...

مرگ فرا رسیده است.

سخن از کیمیایی است گران بها که سرنوشت آدمی را رقم می زند و به زندگی او جهت می بخشد.

سعادت، خوشبختی، سربلندی و...

این هاست آرزوهای بشر امروز و دیروز. این هاست همان چیزهایی که بشر را در راه یافتن آن مصرّ می کند.

تاریخ بشریت مجموعه ای است از سرنوشت انسان هایی که به این کیمیای بی-مثال رسیده اند و انسان هایی که آرزوی این گوهر را به گور برده اند و سرنوشت شومشان در تاریخ به ثبت رسیده است.

هدف زیبای همه ی مکتب های بشری رسیدن به این حقیقت است که:

راه سعادت و خوشبختی ابدی آدمی در چیست؟

کدامین منش و روش در رسیدن به این آرزوی دیرینه و شیرین مفید و کاراست؟

و سرنوشت همه ی بافته های بشری یک چیز بیش تر نیست:

شکست!

و گواه زنده و جاوید این سخن قاطعانه سرنوشت شوم انسان هایی است که به اتکای نفس خود در راه رسیدن به کمال و خوشبختی و سعادت شکست خورده اند و در بن بست زندگی سر تسلیم و اعتراف خود را به زیر افکنده اند.

اما به راستی در این وانفسای تحیر،

در این میدان پر ماجرای خوف و رجا،

در این دنیای هزار و یک رنگ

و در زیر سنگ آسیای روزگار که از آن صدای خرد شدن استخوان انسان های

شکست خورده و نا فرجام به گوش می رسد،

کدامین پناهگاه و ملجاء است که می‌توان به آن اعتماد کرد و سرنوشت خود را به دست آن سپرد؟

کدامین راه است که در این هزارراهی زندگی شاه‌راه نجات و سعادت است؟

کدامین باور و عقیده است که به ذهن آشفته و جست‌وجوگر آدمی آرامش می‌بخشد؟

و من بی‌گمان به فتوای عقل و به خواهش خرد، خود را به خالق یکتا خواهم سپرد!

به دور از انصاف است که دست کمک و ناتوانی را جز به درگاه بخشنده‌ی او به سوی دیگری دراز کرد.

بی‌گمان تو نیز این راه را برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت خود بر خواهی گزید.

مگر نه این است که او خالق ما و آگاه به ظاهر و باطن ماست؟

مگر نه این است که او مبدأ و منشأ هر خیر است و خیرخواه آدمی؟

پس چه راهی بهتر از پناه بردن در آغوش مدد‌الاهی؟

آری! کلام‌الاهی است شاه‌راه سعادت و نجات بشریت!

همان شاه‌راهی که خشت خام پیر و آینه‌ی زلال جوانی و حرف‌های نهفته‌ی سا نگفته را در غالب کلمات نورانی‌الاهی بیان می‌کند؛

کلماتی از جانب خدا و بر لسان پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای راهنمایی بندگان! شاید بارها و بارها این آیات را شنیده‌اید:

﴿ وَالْعَصْرُ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

وَتَوَصَّوْا بِالْحَقِّ وَتَوَصَّوْا بِالصَّبْرِ ﴾

﴿ قسم به عصر \* همانا انسان در ضرر و زیان است \* مگر کسانی که به خدا ایمان آورده، عمل صالح انجام دادند و هم‌دیگر را به حق دعوت نمودند و به صبر و پایداری توصیه کردند. ﴾

چه قاطعانه سرنوشت آدمی در این آیات رقم می‌خورد و چه یقین و اطمینانی در میان این کلمات موج می‌زند!

آیا به‌راستی با رعایت همین اصول صریح و روشن، سعادت و نیک‌بختی نصیب انسان می‌شود؟

ایمان و عمل صالح، حق و صبر!

آیا می‌توان با قدم نهادن در این راه به سعادت رسید؟

بی‌گمان باید گفت: آری! می‌توان؛ اما...

اما حقیقتاً، کدامین عمل، صالح است؟

معنای حقیقی ایمان چیست؟

صبر در چه راهی و بر چه امری کلید حل این ماجراست؟

بیا باید پاسخ سؤالات خود را از زبان همتای قرآن بشنویم: همو که سینه‌اش

گنجینه‌ی حقایق و معارف قرآن است و از قرآن جدا نیست؛<sup>۱</sup>

همو که آگاه به حقیقت قرآن است و اراده‌ی خدا بر این قرار گرفته که

حقیقت این کلام آسمانی از او خواسته شود:

امام معصوم ...

۱. اشاره به حدیث ثقلین که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «إِنِّي تَارِكٌ لَكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابِ

اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي...»

در یک کلام باید گفت که امام صادق علیه السلام، حضرت مهدی علیه السلام را راه گشای رسیدن به این سعادت و خوشبختی معرفی نموده‌اند.

در ذیل آیات شریفه‌ی سوره‌ی عصر، حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که منظور از عصر، عصر خروج قائم علیه السلام است و منظور از کسانی که در ضرر و زیان‌اند، دشمنان اهل بیت علیهم السلام می‌باشد. هم‌چنین صبری که در این آیات از آن صحبت شده، مربوط به صبر کردن در دوران فترت است ( زمان غیبت که عقاید در آن سست می‌شود).<sup>۱</sup>

رهایی از خسران ابدی چنگ زدن به دامن محبت آن عزیز و دل سپردن به حضرتش می‌باشد.

آری! این بار هم سخن از امام زمان من و توست.

این همه گفتیم و شنیدیم تا دوباره از شما بگوییم، ای حقیقت سعادت و خوشبختی!

مگر جز این است که به راه شما نیامدن و دل به غیر شما سپردن، حاصلش دربه‌دری و بی‌خبری است؟!<sup>۲</sup>

مگر غیر از این است که شما یید راه خدا؟!<sup>۲</sup>

مگر غیر از این است که اطاعت از شما سعادت، و سرپیچی از شما شقاوت است؟!<sup>۳</sup>

۱. کمال الدین ۲: ۶۵۶.

۲. «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَبِيلَ اللَّهِ الَّذِي مَنْ سَلَكَ غَيْرَهُ هَلَكَ»؛ مفاتیح الجنان، زیارت امام عصر علیه السلام.

۳. «يا مَوْلایِ شَقِيٍّ مَنْ عَاوَفَكُمُ وَ سَعَدَ مَنْ اطَاعَكُمُ»؛ مفاتیح الجنان، زیارت آل یاسین.

مگر حق، چیزی جز لب‌خند رضایت و باطل جز قهر و خشم شماست؟!<sup>۱</sup>  
حقیقتاً که جز این نیست و نخواهد بود.

پس ای مهربان‌تر از پدر و ای دل‌سوزتر از مادر! ای رفیق شفیق و بی‌مثال!<sup>۲</sup>  
کمک‌ام کن تا در راه دل‌دادگی و اطاعت گام بر دارم و سربلند باشم.  
خداوندا! توفیق‌ام ده تا در راه اطاعت حجت پیروز باشم و سعادت دنیا و  
آخرت را با تمام وجود درک کنم و لب‌خند رضایت را بر لبان حجت  
بنشانم!...  
آمین!

۱. «الْحَقُّ مَا رَضِيَتْهُ وَ الْبَاطِلُ مَا سَخِنَتْهُ»؛ زیارت آل یاسین.

۲. کافی ۱: ۲۰۱-۲۰۳: «الْإِمَامُ الْأَيْسُّ الرَّفِيقُ وَ...»

﴿... أَلْيَوْمَ يَنسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ  
فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ، أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ  
وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾

## کمال دین

امروز همان روز است که ابلیس دو دست دریغ بر سر می‌کوبد و از همه چیز مأیوس می‌شود. نه او که یاران او از انس و جن نیز از منحرف کردن دین خدا ناامیدند.

امروز همان روزی است که خداوند دین خود را کامل می‌کند و نعمت خود را تمام می‌نماید و راضی می‌شود که اسلام را به عنوان دین خود برگزیند.<sup>۱</sup>



چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امر الاهی، در این روز بهترین مردم را بر-  
گزیده است؛<sup>۱</sup> همو که حافظ اسرار الاهی است؛<sup>۲</sup> همو که دروازه‌ی علم پیامبر  
صلی الله علیه و آله است؛<sup>۳</sup> همو که قرآن ناطق است<sup>۴</sup> و وارث علم انبیا.<sup>۵</sup>

اسلام به جز یاد علی پایه ندارد

قرآن به جز از مهر علی آیه ندارد

گفتم به بر سایه‌ی لطفش بنشینم

دیدم که علی نور بود، سایه ندارد

مگر جز این است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

« من شهر علم ام و علی علیه السلام دروازه‌ی اوست و هر کس کلامی

از علم و حکمت بخواهد لاجرم باید از در آن وارد شود.»<sup>۶</sup>

اما شیطان صفتان که تاب تحمل دیدن حق را ندارند، در حال کشیدن نقشه-

هایی برای انحراف اسلام‌اند. همان روز مخفیانه از طواف خارج می‌شوند و

گوشه‌ای به دور از چشم مردم جمع شده، با یکدیگر پیمان می‌بندند که:

۱. همه‌ی مفسران شیعه و بسیاری از مفسران اهل سنت، نزول این آیه را مربوط به ولایت

امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر دانسته‌اند؛ رجوع شود به تفسیر کنزالدقائق، ج ۴، ذیل آیه-

ی ۳ از سوره‌ی مائده.

۲. احقاق الحق ۵: ۴۹.

۳. احقاق الحق، ج ۴.

۴. وسائل الشیعه ۱۸: ۲۰، رقم ۱۲.

۵. احقاق الحق، ج ۴.

۶. احقاق الحق ۵: ۴۹۸-۵۰۰.

اگر محمد صلی الله علیه و آله از دنیا رفت یا کشته شد، نگذاریم خلافت و جانشینی او در اهل بیتش مستقر شود.<sup>۱</sup>

از همان روز در زیر آن سایبان شوم، خلافت را غصب و آبشخور دین را لجن آلود می سازند و برای رسیدن به اهداف خود حاضر به انجام هر کاری می شوند.

چرا که خود خوب می دانند که اگر حضرت علی علیه السلام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زمام امور را به دست گیرند، دیگر آنان نمی توانند مال اندوزی کنند و جاه طلبی خود را ارضا کنند و مسیر اسلام را منحرف نمایند.

آنان برای کسی نقشه می کشند که در قرآن گاه مودتش تکلیف شده<sup>۲</sup> و گاه عظمت ذاتش تشریح گردیده؛ گاه مشتری خاص رضای خداست و نسبت به جان خود در این معامله بی اعتنا<sup>۳</sup> و گاه نشان می دهد که خدا مهرش را در دل مؤمنان می نهد.<sup>۴</sup>

علی امام من است و من ام غلام علی هزار جان گرامی فدای نام علی جایی دیگر ولایتش را بر پیغمبران سلف مسلم می دارد.<sup>۵</sup>  
در دیگر آیه او را برای رسول خدا یار می داند.<sup>۶</sup>

۱. اسرار غدیر: ۵۷؛ به نقل از عوالی ۱۵: ۱۶۴.

۲. شوری (۴۲): ۲۳ ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ...﴾

۳. بقره (۲): ۲۰۷.

۴. تفسیر کنزالدقائق، ج ۸، ذیل آیهی ۹۶ از سورهی مریم: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَانُ وُدًّا﴾

۵. زخرف (۴۳): ۴۵.

۶. انفال (۸): ۶۲.

واقعاً چه مقام بلندی را داراست و علو ذات وی را، حد به کجاست؟

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ  
شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾

## علم قرآن نزد کیست؟

می‌دانی هم اینک چه چیز ذهنم را مشغول کرده است؟!

به یاد فرمایش امیرمؤمنان علیه‌السلام افتاده‌ام در محراب شهادت؛ در آن هنگام که شمشیر کین بر فرق عدالتش فرود آمد و صدای غریبانه‌اش در گوش جهانیان پیچید؛ ندایی که فراموش نخواهد شد؛ ندایی از سینه‌ی پرغصه‌ی مظلوم‌ترین مرد عالم؛ قصه‌های پر غصه‌ی غربت علی علیه‌السلام.

«فَزَتْ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ» : « به خدای کعبه رستگار شدم »

به خدای کعبه آسوده شدم از دست این نامردمان مردم‌نما.

به راستی آنان با علی علیه‌السلام چه کردند؟ آخر چه کردند با علی علیه‌السلام که به جای فریاد استغاثه، فریاد راحتی برآورد؟!

دنیا با علی علیه‌السلام چه کرده بود که صبر در آن برایش مانند خار بر چشم و استخوان بر گلو بود؛ صبوری که تاریکی آن، کودکان را پیر و پیران را فرتوت کرده بود!

آسمان هم تاب دردهای علی علیه‌السلام را نمی‌آورد.

چه سخت است غم تنهایی! و چه سخت است بی‌یاری و یآوری!

یار و یاور علی علیه السلام نخل های نخلستان بود و چاه های کنده شده با دستان او!

شب هنگام سر به نخلستان می نهاد و تا کمر در چاه خم می شد و درد دل به چاه می گفت!

آن کس که ظاهر قرآن بود و باطن آن؛

آن کس که تفسیر و علم کتاب<sup>۱</sup> نزد او بود؛

همو که دروازه ی علم رسول خدا بود؛

همو که ندای «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»<sup>۲</sup> اش تمامی خلقت را در برابر عظمت و علمش به زانو درآورده بود!

برای بیست و پنج سال خانه نشین گردید

و کسانی بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله تکیه زدند که حتی از آیات قرآن بسی خبر بودند؛

۱. رعد (۱۳): ۴۳: ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ

الْكِتَابِ﴾: ﴿و کسانی که کافر شدند می گویند: تو فرستاده نیستی، (ای پیامبر!) بگو: کافی

است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد.﴾ روایت شده

مردی از علی بن ابی طالب علیه السلام پرسید: بالاترین منقبت و فضیلت شما چیست؟ امیرمؤمنان

علیه السلام فرمودند: «(بالاترین منقبت من) گفتار خدای تعالی (و آیه ی فوق را خواندند) است،

و منظور از کسی که علم کتاب نزد اوست من هستم.» و این فضیلتی بس عظیم برای

امیرمؤمنان علیه السلام است؛ زیرا در این آیه خداوند متعال، خود و امیر المؤمنین علیه السلام را

شاهد صدق رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله خوانده است.

۱. در یکی از مقاله ها توضیح آن آمده.

نامردمانی که برای رسیدن به اهداف شوم خود، دست بیعت به رسول خدا صلی الله علیه و آله داده بودند و هم اینک مدعیانه به مسند جانشینی اش تکیه زده بودند.

هان، ای زمین و آسمان! دیده را ترکنید از غریبی و مظلومیت علی علیه السلام! آخر اینان چه حقی در جانشینی رسول خدا دارند؟ مگر با پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده اند؟!

بی گمان نبوده اند!!

مگر می شود در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و از علی علیه السلام نشنید؟! مگر می شود با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و علی علیه السلام را در آغوش پسر مهر او ندید؟!

اما اینان بوده اند؛ دیده اند؛ شنیده اند و امروز ...

جای آن است که خون موج زند در دل لعل

زین تغابن که خزف می شکند بازارش

آن هنگام باید شبانه دست کمیل را بگیرد و به بیرون از شهر ببرد و داد سخن سردهد که در سینه ی خود علومی دارم که کسی را پذیرای شنیدن آن نمی-

یابم؛ پس گوش گیر به سخنانم و آن را جز با اهلش در میان مگذار!

ای آسمان و ای زمین! شما را چه شده است؟ چگونه تاب می آورید؟ چگونه آنهایی را که خون به دل مولایمان نمودند را بر روی خود تحمل می کنید؟!

ای تاریخ! تو خوب می دانی غم غربت را؛ تو دیده ای مظلومیت علی علیه السلام را؛

بی شک خوب به خاطر داری آن روز را که خانه‌اش را آتش زدند و در مقابل  
چشمانش ...

آن روز به چشم خود دیده‌ای سند مظلومیت علی علیه‌السلام را.  
و بر مظلومیت علی علیه‌السلام چه سندی محکم‌تر از وصیت پاره‌ی تنش،  
حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها:

علی جان! کسی را برای تشییع خبر مکن!!  
اجازه مده آنان که بر من ظلم روا داشتند و دشمن خدا و  
رسول‌اند بر جنازه‌ام حاضر شوند!  
علی جان! مرا شبانه غسل ده؛  
شبانه کفن کن؛  
شبانه به خاک بسپار<sup>۱</sup> ...

﴿... أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾

## آسایش

عمومی ترین خواسته‌ی انسان‌ها چیست؟

منتهای آرزوها و آمال اکثر بشریت، زندگی بی‌دغدغه است؛ آرامش، آسایش که به سان اکسیری دست نیافتنی شده است. آمار جنگ و خشونت، فقر مادی و فرهنگی، طلاق و گسست و... روز به روز افزون می‌شود

و ما انسان‌ها، باز هم آرامش روح سیری‌ناپذیر خود را، در این اقلیم خاکی می‌طلبیم:

خانه‌ی بزرگ‌تر، اسباب زندگی مجلل‌تر، وسایل رفاهی بیش‌تر، سلاح بیش‌تر، تجهیزات نظامی افزون‌تر.

در پوششی از ماشین آلات، خود را مخفی کرده‌ایم



تا شاید کارها آسان‌تر شود؛

اما «خود» ما آسوده‌خاطر نمی‌شویم.

شاید ما امروز راه را گم کرده‌ایم

و چنان شیفته‌ی دنیای پرزرق و برق شده‌ایم

که خدا را فراموش کرده‌ایم.

بباید آرامش را در کلام خدا بجوییم.

خداوند آسایش را در آن نمی‌بیند که ما دیده‌ایم؛ زیرا

﴿ هر کس از یاد من روی بگرداند، زندگانی سخت و پر مشقتی

خواهد داشت. ﴾<sup>۱</sup>

﴿ آگاه باشید! به ذکرالله دل‌ها آرامش می‌یابد. ﴾<sup>۲</sup>

این نوای قرآن است که در بهترین لحظات به گوش می‌رسد و بر طرف‌کننده-  
ی مشکلات است.

آرامش و آسایشی که روز و شب به دنبال آن هستیم، تنها یک کلید دارد:

« ذِکْرُ اللَّهِ. »

آیا در قلب من جایی دارد؟

زرها و زیورها، سراب‌های زیبای دنیا،

عالمی پر از عیش و دنیایی با تمامی امکانات و خواسته‌ها؛ دروازه‌ی قلبم را

که باز می‌کنم فقط این‌ها را می‌بینم و یک آرزوی همیشگی<sup>۱</sup>: خدایا! چه می-

شود که بیشتر داشته باشم؟

۱. طه (۲۰): ۱۲۴ ﴿ وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً ... ﴾

۲. رعد (۱۳): ۲۸ ﴿ ... أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ﴾

آرامش من همین‌هاست؛ آسایشی که خواب را از چشم‌هایم ربوده؛  
 آسودگی به قیمت ناآسودگی؛ بساطی که بساطی نیست؛ دنیای من همه این  
 است.

برای پیدا کردن آسایش، دست به هر کاری می‌زنم و هر مطلوبی را طلب می‌کنم؛

اما به راستی خدایا! یاد تو در قلبم جایی دارد؟  
 تازه می‌فهمم که ذکر تو چه آثاری دارد و چه آسایشی را برایم به ارمغان می‌آورد!

در روایات آمده است:

« ذکرالله در این آیه حضرت رسول اکرم و ائمه علیهم‌السلام  
 هستند.»<sup>۲</sup>

آری! به واسطه‌ی این انوار مقدس است که دل‌ها آرامش می‌یابد.  
 خداوند! روزها و شب‌ها دیگر از آرزوهای درازم ملول شده‌اند: آسایش  
 بیشتر، رفاه مادی و... اما هیچ‌گاه از تو نخواستند بودم که ذکر تو را در قلبم  
 جای دهی.

مثل دیگران در کوچه پس‌کوچه‌های دنیا گم شده بودم و آرامش و آسایش را  
 در گل و لای مادیات می‌جُستم.

۳. بحارالانوار ۷۳: ۱۶۳: امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده‌اند: «من برای شما در مورد دو چیز

بیشتر از چیزهای دیگر می‌ترسم: پیروی هوای نفس و طولانی بودن آرزو.»

۱. تفسیر کنزالدقائق ۶: ۴۴۷؛ ذیل آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی رعد.

در قنوت‌هایم نخواسته بودم تا معرفت امام زمانم را جرعه جرعه چون غسل بر کامم بریزی<sup>۱</sup>؛

و در سجده‌های شکرم یادم نبوده که به خاطر نعمت ولایت امیرمؤمنان علیه‌السلام تو را شکر کنم<sup>۲</sup>....

خدایا! تا به امروز نمی‌دانستم که آرامش حقیقی، تنها در سایه‌ی توجّه و تذکّر به امام زمان علیه‌السلام ممکن است؛

یادم نبود پدر مهربانی دارم که او پیش از مادر و پدرم به یاد من است؛ نمی‌دانستم که می‌توانم برای این یگانه عزیز از خدا آرامش و آسایش طلب کنم؛

اما پروردگارا! گویا قلبم آرام‌تر شده؛ افکارم آسایش یافته!  
و گویی هم‌اینک به بهانه‌ی همین کلمات و جملات آرام شده‌ام! آرامشی در سایه‌ی یاد تو و یاد عزیز تو،  
به امید آرامش جاودانه، در پرتو یاد تو و یاد حجّت تو ...

۲. «اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي حُجَّتَكَ...»؛ مفاتیح الجنان، دعای در زمان غیبت.

۱. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»؛ مفاتیح الجنان،

﴿تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾

### شب قدر

افسوس که عمری پی اغیار دویدیم

از دوست بماندیم و به منزل نرسیدیم

سرمایه ز کف رفت و تجارت ننمودیم

جز حسرت و اندوه متاعی نخریدیم

مرا چه به تجارت؟! مرا چه به دوست؟! من کجا و بریدن از اغیار و بهه دنبال

تو دویدن؟!!

من کجا و تو؟! من همان‌ام که دینم با ماه رمضان شروع می‌شود و با عید فطر تمام!

و فقط همان چند روز است که معنای غربت را می‌فهمم و بس.

من کجا و تو؟!

من همان‌ام که افسوس همه چیز را می‌خورم؛ جز افسوس عمری که دور از تو گذرانده‌ام.

من همان‌ام که در اوج پافشاری به درگاه خداوند، بالاترین خواسته‌هایم، تنها و تنها حول وجود خودم می‌گردد. سلامتی‌ام! دارایی‌ام! مدرک‌ام! خودم! خودم! و خودم!

اصلاً نیندیشیده‌ام که نگاه تو چه قدر برتر از همه‌ی دارایی‌های دنیا است!

شادمانی تو کجا و شعف مال‌اندوزی؟!

من چه می‌دانم لب‌خند رضایت تو چیست؟!

من چه می‌فهمم شادی مادر تو چه قدر قیمتی است؟!

من کجا تو را شناخته‌ام و کجا دانسته‌ام تو در نزد خدای متعال چه منزلتی داری که خلاق به وجود تو روزی می‌خورند و آسمان به برکت تو فرو نمی‌ریزد.<sup>۱</sup>

من کجا و تو؟!

گفتند: شب قدر، شب نزول قرآن است. گفتند: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾

۱. امام ابوالحسن‌الرضا علیه‌السلام فرمودند: «بِنَا يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَنْزُولَا»؛ تفسیر

کنزالدقائق، ذیل آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی مبارکه‌ی فاطر.

می گویم: قرآن ناطق تویی؛<sup>۱</sup>

ترجمان قرآن تویی؛<sup>۲</sup>

آیات بینات قرآن در سینه‌ی توست؛<sup>۳</sup>

تفسیر قرآن به لسان توست.<sup>۴</sup>

گفتند: شب قدر را هر کسی نمی‌داند چه شبی است؟

می گویم: مگر قدر تو را هر کسی می‌فهمد؟!

مگر کسی به شناخت تو نائل شده است؟!

مگر ادراک من، درک تو نموده است؟!

گفتند: شب قدر از هزار ماه بهتر است؟ ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾

می گویم: مگر ماهی بهتر از روی ماه تو می‌شود؟! تو که از هزار هزار ماه،

برتری!

گفتند: در شب قدر، ملائکه و روح نازل می‌شوند، به امر پروردگارشان. ﴿تَنْزَلُ

الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾

می گویم: ملائکه خادمان درگاه تو اند!<sup>۵</sup>

اینان که حلقه‌ی بندگی تو زینت گوش‌هایشان است؛

۱. امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمودند: «هذا كتاب الله الصامت و أنا كتاب الله الناطق»؛ این (قرآن)،

کتاب خاموش خداست و من کتاب ناطق خدا هستم؛ وسائل‌الشیعه ۱۸: ۲۰، رقم ۱۲.

۲. «سلام بر تو ای تلاوت‌کننده‌ی کتاب خدا و ترجمان آن!»؛ زیارت آل‌یاسین.

۳. عنکبوت (۲۹): ۵۰: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾؛ روایات فراوانی ذکر

شده که این آیه را به ائمه‌علیهم‌السلام اختصاص داده است؛ ر.ک. تفسیر کنزالدقائق ۷: ۵۴۱.

۴. وسائل‌الشیعه ۱۸: ۱۴۵، ح ۵۰.

۵. «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخِدَامُنَا وَ خِدَامُ مَجِيئِنَا»؛ علل الشرایع ۱: ۵، باب هفتم، ح ۱.

اینان که در شب قدر صعود و نزولشان به نزد توست؛<sup>۱</sup>  
 اینان نامه‌ی تقدیر خلائق را امشب به نزد تو می‌آورند تا تو سرنوشت همگان  
 را امضا کنی.

این‌ها را گفتم تا بگویم: هر چه کرده‌ام و هر چه هستم - که خودم می‌دانم  
 پستِ پست‌ام - امشب گدای تو ام و جز تو را گدایی نمی‌کنم.  
 می‌خواهم بگویم: امشب، شب ظهور قدر و منزلت توست.  
 می‌خواهم بگویم: خاکِ دو عالم بر سر من، اگر حاجتِ مادر تو امشب صدر  
 حاجاتم نباشد!

می‌خواهم بگویم: اف بر روی سیاهم، اگر رهایی شما از زندان غیبت به  
 اندازه‌ی گرفتاری‌ها و مشکلات خودم برایم مهم نباشد.

می‌خواهم بگویم: عطشناک، دعایت می‌کنم! دیوانه‌وار ضجعات می‌زنم!  
 و از خدای حسین علیه‌السلام، به حق حسین علیه‌السلام، شفای سینه‌ی سوخته‌ی  
 حسین علیه‌السلام را به ظهور تو می‌طلبم.<sup>۲</sup>

این کم‌ترین کاری است که غلام نان و نمک خورده‌ی تو می‌تواند بکند.  
 این پیش‌پا افتاده‌ترین کاری است که بنده‌ی آبرو از تو یافته، می‌تواند بکند.

این در مقابل سایه‌ی پدری تو هیچ است!

بمیرم برای چشمان اشک بارت! بسوزم برای دل سوخته‌ات!

۱. پیوند معنوی با ساحت قدس مهدوی: ۱۶۴ (ذیل تکلیف ۲۹).

۲. «یا رَبِّ الْحُسَيْنِ، بِحَقِّ الْحُسَيْنِ، اَشْفِ صَدْرَ الْحُسَيْنِ بِظُهُورِ الْحُجَّةِ»؛ در کامل‌الزیارات، ص ۴۱۴ این  
 دعا این‌گونه آمده است: «اللَّهُمَّ رَبَّ الْحُسَيْنِ، اَشْفِ صَدْرَ الْحُسَيْنِ؛ اللَّهُمَّ رَبَّ الْحُسَيْنِ، اَطْلُبْ بِدَمِ  
 الْحُسَيْنِ.»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ  
مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾

## زیرک

- در محاورات عامیانه، گاه دو نفر، شخصی را به زیرکی می ستایند:
- فلانی زرنگ است؛ در حساب و کتاب مو را از ماست می کشد.
  - کسی نمی تواند کلاه سرش بگذارد...
  - هر کاری بخواهد می کند؛ اما دم به تله نمی دهد ...
- از منظر بعضی از انسان ها، زیرک کسی است که خوب فکرش را کار می -  
اندازد تا سود مادی بیشتری کسب کند؛ اما آیا ملاک زیرکی در نزد خدا نیز  
این چنین است؟ ببینیم پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله چه کسی را زیرک می -  
دانند:



« زیرک ترین زیرکان، کسی است که خودش را حسابرسی

کند و اعمالش برای بعد از مرگ باشد ( نه دنیا ). »<sup>۱</sup>

زیرک کسی است که قدر لحظه لحظه‌ی عمرش را بداند و عمر را در جهت  
منفعت اخروی صرف کند.

خداوند می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ ﴾<sup>۲</sup>:

﴿ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای خدا پیشه کنید و هر یک

از شما باید در اعمالش نیک نظر کند که چه توشه‌ای برای

آخرت پیش می‌فرستد. ﴾

قرآن را باید جدی گرفت؛ در آیات آن باید تأمل کرد؛

نباید مثل کتاب‌های دیگر با آن برخورد کرد؛ کتابی هم‌چون همه‌ی کتاب‌ها و

نوشته‌ای مانند همه‌ی نوشته‌ها؛ بلکه آیات این کتاب نورانی باید چراغ زندگی

عملی ما باشد.

اکنون به دقت در کلمات امیرمؤمنان علیه‌السلام بنگریم؛ باشد که نورانیت این

کلمات، تحولی در زندگی ما ایجاد کند و چگونگی محاسبه نفس را بیاموزیم:

«(انسان) آن‌گاه که صبح را به شب رساند، خودش را مورد

خطاب قرار دهد که:

ای نفس! این روز بر تو گذشت و هرگز به تو باز نمی‌گردد

۱. « أَكْبَسُ الْكَبَّيْنِ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَ عَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ »؛ تفسیر امام حسن عسکری علیه‌السلام:

۳۸ و ۳۹، ح ۱۴.

۲. حشر (۵۹): ۱۸.

و خداوند از تو درباره‌ی آن می‌پرسد که چگونه آن را گذراندی  
و چه عملی در آن انجام دادی؟

آیا به خداوند مؤمن بودی؟ آیا حمد او به جا آوردی؟

آیا حق برادر مؤمنی ادا نمودی؟

آیا از او رفع گرفتاری کردی؟ آیا در غیاب او، حقوق وی را در  
مورد خانواده و فرزندانش رعایت نمودی؟

آیا در مورد باز ماندگان او پس از مرگ، احترامش را نگه  
داشتی؟

آیا مسلمانی را یاری رساندی؟ چه کاری برایش انجام دادی؟<sup>۱</sup>

چه عجیب و زیبا، مولایمان لحظه لحظه‌ی عمر را به چالش می‌کشند و افسار  
نفس سرکش را چه ماهرانه به دستمان می‌دهند!

اما افسوس! «چه بسیار است کلمات عبرت آمیز و چه اندک‌اند عبرت  
گیرندگان!»<sup>۲</sup>

آیا ممکن است که نگارنده‌ی این سطور خود، این کلمات امیرمؤمنان علیه‌السلام  
را سرلوحه‌ی زندگی‌اش قرار دهد؟

آیا می‌شود که در پایان روز، پیش از خواب رفتن دیدگان، دیدگان قلبیم را  
بگشاییم و اعمالم را موشکافی کنم و آن‌گاه خود در مورد خودم حکم کنم؟  
در این آشفته بازار که بسیاری در پی عیب‌جویی از یک‌دیگرند، آیا پیش آمده  
سر به گریبان فرو برم و عیوب خود را بیابم؟

۱. تفسیر امام حسن عسکری علیه‌السلام: ۳۸ و ۳۹، ح ۱۴.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۹۷.

می شود که این بار، برقِ کلامِ حضرت امیر علیه السلام چنان بگیرد و تکان ام دهد که یکباره مرا به وادی زیرکان که نه، به سرای زیرکترین زیرکان بیفکنند؟ همانها که از لحظه لحظه‌ی عمرشان، منفعت بسیار می‌برند؟ ... و امشب، شبی دیگر است. مصمم شده‌ام برای لحظاتی هم که شده نفسم را به دادگاه بکشانم:

ای نفس! امروز بر تو گذشت؛ در این پنجاه و چهار هزار ثانیه، چند ثانیه پرنده‌ی دلت به کوی یارِ غایب از نظر پرواز کرد؟  
ای نفس! ای قفسِ دل! تا کی اسیر آب و دانه‌ام کرده‌ای؟  
مگر نشنیده‌ای داستانِ شوق را، داستان مهر را، محبت را، آشفستگی را، دل-دادگی را، دل‌سپردگی را؟! مگر ندیده‌ای دل‌دادگیِ فرزند مهزیار را که نوزده سفر با پای پیاده، روی به کوی موعودِ عالمیان کرد و به شوق دیدار و وصل آن امام جانان در راه کعبه قدم زد و از خار مُغیلان نهراسید که:

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم

سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان، غم مخور

و سرانجام در سفر بیستم به خواسته‌ی خود رسید. او فرستاده‌ی امام زمان علیه السلام را دید که از او پرسید:

دنبال چه می‌گردی؟

- امام محجوب و پنهان از مردم دنیا را می‌خواهم.

فرستاده گفت: نه، او محجوب و در پس پرده از شما نیست؛ بلکه پرده‌های او اعمال بد شماست...

و آن‌گاه که فرزند مهزیار به وصال امام رسید، آن حضرت به او فرمودند:

« ای فرزند مهزیار! شب و روز در انتظار آمدنت بودیم؛ چه چیز آمدنت را این قدر به تأخیر انداخت؟ »

عرض کرد: آقای من! تا این لحظه کسی را نیافته بودم که مرا به محل شما راهنمایی کند.

امام فرمودند: « کسی را نیافته بودی که راهنمایی ات کند؟ (نه چنین نیست؛ بلکه عامل دوری آن بود که) شما به دنبال مال اندوزی رفته بودید و بر مؤمنان ناتوان فخر می فروختید و پیوندهای خویشاوندی میان خودتان را گسسته بودید؛ پس دیگر چه عذری دارید؟ »<sup>۱</sup>

اکنون و در پایان این روز و در این دادگاه حسابرسی،

ای نفس! من تو را محکوم می کنم که بر خود ظلم کردی.

ثانیه ها، دقیقه ها، روزها و سالها را در پی سراب دنیا از کف دادی؛

اما هیچ مایوس نشو که خوب مولایی داری؛

او همین حالا شاهد و نظاره گر توست!

هیچ غم مخور که راه توبه باز است و امام تو از پدر و مسادرت مهربان تر و توبه پذیرتر است.

حتی نیاز به سفر جسمانی نیست! از همین جا و همین حالا مرغ دل را به

سوی امام زمان پرواز ده! از همین جا توبه کن! بگو: باز می گردم؛ بگو: تغییر می کنم؛ بگو: جبران می کنم.

و امیدوار باش به بزرگواری و بخشایندگی آن امام مهربان؛

چنان که در پایان داستان فرزند مهزیار، این بزرگواری بس هویدا است:  
 فرزند مهزیار پس از پشیمانی خطاب به امام زمان علیه السلام عرض  
 کرد:

توبه، توبه، عذر می خواهم؛ بیخشید؛ نادیده بگیرید.

و آن مولای توبه پذیر فرمودند:

« ای پسر مهزیار! اگر این گونه نبود که بعضی از شما برای  
 بعضی دیگر استغفار می کنید، تمام کسانی که بر روی زمین  
 هستند نابود می شدند، به جز خواص شیعه؛ همان‌ها که  
 گفتارشان با کردارشان هماهنگ است.»<sup>۱</sup>

از خدا می خواهیم پرنده‌ی جانمان را به هوای کوی یار؛ هم‌چون مرغ دل  
 فرزند مهزیار به حرکت آورد:

طیران مرغ دیدی؟ تو ز پای بند شهوت

به در آی تابینی، طیران آدمیت

﴿ وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ  
 وَ سَتُرَدُّونَ اِلَى عَالَمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ  
 فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾

### دیدن روی تو چشم دگری می خواهد

باز همان داستان قدیمی را با نگاهی دیگر مرور می کنیم:

مرد عالمی شاگردانی داشت که در میان آنها تنها به یکی دل بسته بود. شاگردان سبب این محبت را از استاد پرسیدند، گفت: فردا هر یک مرغی بستانید و در قربانگاه خلوتی سرش بپیرید که هیچ کس آنجا نباشد؛ آن گاه مرغ را به مکتب خانه آورید. فردا هریک از شاگردان به اطاعت استاد، مرغ کشته ای را با خود آوردند و آن شاگرد تیزهوش مرغی زنده. استاد سبب زنده نگاه

داشتن مرغ را از او پرسید. گفت: به هر خلوتی رفتم که تیغ به  
گلویش بکشم، خدا را حاضر و ناظر دیدم و به ناچار از کشتن  
صرف نظر کردم؛ پس شاگردان علت محبوبیت او دانستند.

اما داستان به همین جا ختم نمی‌شود؛ خدا می‌بیند؛ ولی ...  
چشمان دیگری نیز در میان من و شما مأمور به دیدن‌اند؛  
چشمانی که شاهد اعمال ما هستند.  
به این داستان دقت کنید:

عبدالله، روغن فروشی بود که مدتی در خدمت امام رضا علیه‌السلام  
مجاور بود. او یکبار که به محضر ایشان شرف یاب شد،  
عرض کرد: برای خود و خانواده‌ام از شما التماس دعا دارم.

حضرت فرمودند: «آیا (فکر می‌کنی) من شما را دعا نمی‌کنم؟!  
همانا اعمال شما هر روز و شب بر من نمایانده می‌شود.»

عبدالله گفت: پذیرفتن این مطلب (که امام بر همه‌ی اعمال ما  
آگاه است) بر من سنگین آمد. حضرت فرمودند:

آیا در کتاب خدای عزوجل نمی‌خوانی: ﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ  
عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ و بگو: عمل کنید که خدا و  
رسول او و مؤمنان عمل شما را می‌بینند. ﴿

سپس حضرت فرمودند: «قسم به خدا منظور از مؤمنان (در این  
آیه)، علی بن ابی طالب علیهما السلام است.»<sup>۲</sup>

۱. توبه (۹): ۱۰۵.

۲. وسائل الشیعه ۱۱: ۳۸۷، ح ۵.

بر اساس این آیه، مؤمنان - که همانا امامان معصوم اند - اعمال ما را می نگرند.  
یکی از شیعیان زمان امیرالمؤمنین علیه السلام به نام رمیله می گوید:

سخت بیمار شده بودم. نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم. ایشان به  
من فرمودند:

« ای رمیله! هیچ مؤمنی بیمار نمی شود؛ مگر این که ما هم به  
خاطر بیماری او بیمار می شویم و غمگین نمی شود؛ مگر آن که  
ما هم غمگین می شویم و دعایی نمی کند؛ مگر آن که به دعای او  
آمین می گوئیم و سکوت نمی کند؛ مگر آن که ما برایش دعا می-  
کنیم.»

عرض کردم: ای امیرمؤمنان! فدایت گردم، این مربوط به کسانی  
است که با شما در این مکان هستند. آن کسانی که در اطراف  
زمین اند چه طور؟

فرمودند: « ای رمیله! هیچ مؤمنی در شرق و غرب زمین از ما  
غایب نیست. »<sup>۱</sup>

بر این اساس، امام معصوم اعمال انسان ها را در همه ی نقاط زمین مشاهده  
می کند.

امام زمان علیه السلام در نوشته ای به شیخ مفید رحمه الله فرمودند:

۱. بصائر الدرجات: ۲۵۹، باب ۱۶، ح ۱.



« ما به آنچه بر شما می‌گذرد احاطه علمی داریم و هیچ‌یک از خبرهای شما از ما پوشیده نیست ... ما نسبت به رعایت حال شما کوتاهی نمی‌کنیم و یاد شما را فراموش نمی‌کنیم.»<sup>۱</sup>

با این که امام عصر علیه‌السلام غایب از چشم مردم‌اند، به شرق و غرب عالم آگاهی دارند و نسبت به مؤمنان توجه خاصی می‌کنند.

با این وجود تنها عده‌ی کمی هستند که این حضور فراگیر امام را به گونه‌ای احساس کنند که خود را در حضور امام بیابند و از انجام گناه شرم کنند.

چه بسیار افرادی که از انجام گناه در حضورِ کودکی احساس شرم می‌کنند؛ اما غافل‌اند که خدا و رسول و ائمه‌علیهم‌السلام در همان حال نظاره‌گر عملِ آنها می‌باشند!

چه کنیم که این حال در ما ایجاد شود که حضور امام غایب را بیش از پیش احساس کنیم؟ حدیث زیر، راهی فرا روی ما می‌نهد:

امام سجاد علیه‌السلام به ابو‌خالد کابلی می‌فرمایند:

« ای ابو‌خالد! همانا اهل زمانِ غیبتِ او (حضرت مهدی علیه‌السلام)

که اعتقاد به امامتش دارند و در انتظار ظهورش هستند، از مردم

همه‌ی زمان‌ها بهترند؛ زیرا خدای تبارک و تعالی چنان عقل و

فهم و معرفتی به آنها عنایت فرموده که غیبت برای آنها به

منزله‌ی دیدار حضوری شده است ... »<sup>۲</sup>

۱. احتجاج طبرسی ۲: ۳۲۳.

۲. کمال الدین، باب ۳۱، ح ۲.

آری! تنها باید به خود آن حجت خداوند توسل کرد که چشم عقل و فهم ما را بینا کند تا ایشان را حاضر و ناظر ببینیم.

ابوبصیر از شیعیان امام باقر علیه السلام می گوید:

با حضرت باقر علیه السلام داخل مسجد شدیم و مردم در حال آمدوشد بودند. حضرت فرمودند:

« از مردم سؤال کن آیا مرا می بینند.»

هر کس از آن جا رد می شد از او می پرسیدم: آیا ابوجعفر علیه السلام را ندیدی؟ می گفت: نه، و متوجه حضور امام نمی شد. تا این که ابوهارون نایبنا وارد شد. گفتم: آیا ابوجعفر علیه السلام را ندیدی؟ گفت: مگر نه همین است که این جا ایستاده؟ گفتم: از کجا دانستی؟ گفت: چه طور ندانم در حالی که او نوری درخشنده و تابناک است.<sup>۱</sup>

آری! احساس حضور امام زمان علیه السلام چشم دگری می خواهد:

دیدن روی تو چشم دگری می خواهد      دلم از آتش مهرت شرری می خواهد  
باید از هر دو جهان بی خبرش گردانی      هر که از کوی وصال اثری می خواهد  
تا مگر تیر دعایم به اجابت برسد      ناله از سوز و نوایم اثری می خواهد  
لب خندان تو را دیدن و لبخند زدن      چشم گریان ز گل پاک تری می خواهد  
دلم سخت گرفتار توست؛ می خواهم از این پس در هوای جانفزای حضور تو  
نفسی تازه کنم و با تمام وجود حضور پدرانها را احساس کنم.

ای مولای من! برای رسیدن به شیرینی احساس حضورت کمکام کن!

﴿ قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ ﴾

### برادران یوسف

و آن هنگام که برادران یوسف از کرده‌ی خویش پشیمان شدند، به نزد پدر آمده، طلب بخشش کردند که پدر جان! برای ما استغفار نما؛ ما خطا کاریم؛ اما من پدری را سراغ دارم که پیش از خواست ما برایمان استغفار می‌کند. پدر جان! می‌دانم که چه قدر دلت را شکستم؛ چه قدر تنهایت گذاشتم؛ چه قدر از یادت بردم و چه بی‌وفا فرزندی بودم برایت. به هر کسی فکر کردم جز به تو؛ به یاد هر کسی بودم جز تو و فراموش کردم که:

«الْقَلْبُ حَرَمٌ لِلَّهِ فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ»<sup>۱</sup>؛

«قلب حرم خداست و نباید کسی را جز او در آن راه داد.»

و فراموش کردم که:

﴿ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ... ﴾<sup>۲</sup>

و شنیدم که برای شیعیان استغفار می‌کردی که خداوندا! از تقصیر شیعیان ما بگذر که آنان به اتکاء محبت و ولایت ما گناه می‌کنند. خدایا! اگر گناهانشان در رابطه با توست، تو از آنان چشم پوشی کن که ما (از آنها) راضی شدیم...<sup>۳</sup> و من باز حرمت‌ات نگاه نداشتم؛ اما پدرم! تنها یاورم! تو خود خوب می‌دانی که من جز تو کسی را ندارم؛ اگر هر خطا و اشتباهی نمایم، باز هم فرزند توام! فرزندی که به جرم و خطایش از خانه بیرون کرده باشند، شب هنگام راهی جز بازگشت به منزل پدر ندارد.<sup>۴</sup>

من هم جز خانه‌ی تو پناهگاهی ندارم و با هر خطا و اشتباهی دوباره باید به سوی تو بازآیم؛ اما ...

۱. بحارالانوار ۶۷: ۲۵.

۲. احزاب (۳۳): ۴: ﴿خدا درون کسی دو قلب قرار نداده!﴾

۳. سید بن طاووس فرموده که سحرگاهی در سرداب مقدس سامرا صدای حضرت صاحب الامر علیه‌السلام را شنیدم که آن جناب می‌فرمود: ... (عبارات متن نقل به مضمون است)؛ نقل از کتاب شریف نجم الثاقب، باب هفتم، حکایت نوزدهم.

۴. گاهی انسان به واسطه‌ی کثرت گناهان، قصور می‌کند که من روسیاه اگر رو به امام عصر علیه‌السلام کنم و توبه نمایم، آن حضرت هیچ به من نظر نکند؛ حال آن که این مطلب خود از حیل‌های شیطان است. انسان در هر حالی که باشد، خوبست به خانه‌ی پدرش باز گردد و از او عذر خواهی بکند، و هیچ پدر مهربانی نیست که فرزند پشیمانش را به خانه راه ندهد!

خدایا! از تو می‌خواهم که یاری‌ام کنی تا قدرش بشناسم و حرمت‌اش نگه  
دارم و با نیتی صادقانه به سویش گام بردارم و خود را در آغوش پر مهر و  
پدرانه‌اش بیفکنم ... آمین!

﴿... وَ اَوْفُوا بِعَهْدِي اَوْفِ بِعَهْدِكُمْ﴾

## عهد

اگر با دوستی عهد همراهی ببندی؛ اگر با یاری قرار استواری بگذاری؛  
اگر با صاحبِ حق بر سر پیمان حق‌گزاری باشی؛ از عهده‌ی این عهد،  
چگونه برمی‌آیی؟

تا کنون به این فکر افتاده‌ای که در برابر بزرگ‌ترین صاحب حق و ولی نعمت  
مطلق تو که خدای توست، چه عهد و پیمانی بر گردن توست؟  
همو که راست و رسایت آفریده و چنین زیبا، نقش وجود تو را از عدم بر-  
کشیده است!

او که پیش از برخاستن و پیش از خواستن، به تو می‌بخشد و می‌بخشاید!  
چنین است که به اقرار عقل و خواهش خرد، خود را به تمام، تسلیم و بنده‌ی  
او می‌بینی و راه عبودیت و بندگی او را می‌گزینی. امر و اراده‌ی خدا را بر

خواهش و خواسته‌ی خود مقدم می‌داری. رضا و سخط خدا را بیش و پیش از خشم و خشنودی خود قدر می‌گزاری.

و در یک کلام، خود را به خدا می‌سپاری که او مالک و مولای توست.

- آیا اگر چنین کردم، حق بندگی و تسلیم را به جای آوردم؟

- آری! اما تنها به یک شرط. شرطی بسیار مهم و حیاتی که به رعایت آن بنده خواهی بود و الا نه.

مولا و مالک تو - خدا - بندگانی برگزیده از خلایق خود را، مالک همه‌ی وجود و مولای تمام هستی قرار داده است. او به حکم این مالکیتی که به آنها بخشیده، ایشان را موالی و امرای خلقت خود برگزیده.

اطاعت آنها، اطاعت خدا و خشم و خشنودی آنها رضا و سخط خداست.

آنها خلفاء الله‌اند. ایشان را می‌شناسی؟

دل به آنها و قبول قهر و مهرشان داده‌ای؟ طوق تسلیم و سرسپردگی آنها را به گردن نهاده‌ای؟

بی‌پرده گویم: خود را عبد آنها در طاعت ساخته‌ای یا هنوز آنها را نشناخته - ای؟

- می‌شناسم! من اولیاء خود را می‌شناسم! پس از عمری ریزه خواری و دل - سپاری، آنها را خوب می‌شناسم!

سخن از حبیب خدا و خاندان اوست. رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و عترت پاکش، اهل بیتش، آنها که امینان خدا و حجت‌های او و بندگان برگزیده‌ی اویند.

آنان که دوستی و دشمنی با آنها، دوستی و دشمنی با خدا و خشم و خشنودیشان، خشم و خشنودی خداست: امیرمؤمنان علی، حسن مجتبی،

حسین مصطفی، سید ساجدین، باقر علم نبیین، صادق وصیین، کاظم صابر، رضای مرتضی، جواد الائمه، علی هادی، حسن عسکری و امروز حجة بن الحسن امام عصر و زمان علیهم السلام.

- من موالی و اولیاء خود را می شناسم!

اکنون از پس این شناسایی و معرفت، گاه به جای آوردن عهد بندگی و پیمان طاعت خداست.

عهد خدا، اقرار قلبی به ولایت و سرپرستی و برتری ائمه علیهم السلام و قبول خشم و خشنودی آنهاست. این فراز از آیهی ۴۰ سورهی بقره را خواننده ای که می فرماید:

﴿... وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ﴾

﴿به عهد من (که بر شماست) وفا کنید تا من هم به عهد (خود

با) شما وفا کنم!﴾

مبین قرآن، رسول خدا صلوات الله علیه و آله در بیان این عهد الاهی فرمودند:

« أَيُّهَا النَّاسُ، أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ فِي عَلِيٍّ، يُوفِ لَكُمْ بِالْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ »؛

« مردم! به پیمان خدا در (پذیرش ولایت) علی علیه السلام وفا کنید

تا خدا هم در روز قیامت به وعدهی بهشت خود به شما وفا

کند.»

پیمان طاعت و فرمانبری؛ عهد پذیرش ولایت و سروری؛

پذیرش این که او «مولای» من است و من «عبد» اویم.



می‌دانی عبد، کی وظیفه‌ی بندگی را چنان که باید و شاید، به انجام رسانده است؟!

آن‌گاه که از خود هیچ‌نگوید و جز مولا و رضایت او را نجوید:

آن‌گاه که هر چه دارد، تنها در مسیر رضای او به کار آرد:

آن‌گاه که در بیداری و خواب، در حضور و غیاب، در رنج و راحت، در اشتغال و فراغت، در دمامد زندگی، مولا و رضایت او بر خود و خواسته‌ی خود مقدم کند.

و امروز، پیمان بندگی خدا، پذیرش سرسپردگی به آستان حجة‌بن‌الحسن، امام عصر و زمانه‌ی توست.

اگر دل به او سپرده‌ای، این عهد را به پایان برده‌ای و گرنه خداشناس نیستی؛  
به مرگ جاهلیت مرده‌ای!

اکنون بگذار تا دمی با خود بیندیشم. آیا تاکنون دمی چنین بوده‌ام؟

راحت خود را طلب کرده‌ام یا رضایت او را؟ عافیت خود را جست‌وجو کرده‌ام یا ادای حق و امانت او را؟

می‌دانی که مولای کریم و ذره‌پروری داریم؟!

می‌دانی که او در لطف و عنایتش منتظر خدمت و طاعت ما نمی‌شود؟!

همین آقای او بیش‌تر دل را شرمنده می‌کند! کاش بیشتر به یاد او باشیم!

کاش بیشتر به عهد خود وفا کنیم! کاش بیش از این، پاس آن یاسِ کوچه‌ی یاسین را بداریم!

کاش هر صبحگاه، دست بیعت به سویش آریم و دعای عهد را با خیال رویش نجوا کنیم!

خدایا! این طوق بیعت و عقد اطاعت و عهد ولایت اوست که من بر گردن  
افکنده‌ام!

به ناسپاسی و سرکشی‌هایم، این طوق تعهد و تعلق، از من باز مستان!  
«اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَكَ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَمَا عَشْتُ مِنْ أَيَّامِي عَهْدًا وَ  
عَقْدًا وَبَيْعَةً لَكَ فِي عُنُقِي لَا أَحُولُ عَنْهَا وَلَا أَزُولُ أَبَدًا...»<sup>۱</sup>

خدایا! مرا در طاعت مولایم که همان اطاعت توست، یاری فرما!  
تا آن صبح‌گاه که صبح ظهور تو باشد، صدایت می‌زنم: الْعَجَلِ الْعَجَلِ يَا مَوْلَايَ  
يا صاحبَ الزَّمانِ ...<sup>۲</sup>

۱. مصباح الزائر: ۴۵۵ و نیز: مفاتیح الجنان، دعای عهد.

۲. مفاتیح الجنان، دعای عهد.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ

الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾

### راه خدا

بگو او خدایی است یکتا و اوست که از همه کس و همه چیز بی نیاز است؛ نه فرزند کسی است و نه فرزندی دارد و هموست که کسی چون او نیست. هر فطرت پاکی وجود خداوند را یقین دارد و کم تر مسلکی موجود است که خالق را نفی نماید؛ اما نقطه‌ی تقابل، پیرامون توصیف آن خالق است.

در این مورد کم‌تر دین و مسلکی موجود است که به خطا نرفته باشد؛ چه در فرقه‌های منحرف در دین اسلام خداوند را به گونه‌ای وصف می‌کنند که مخالف عقل و فطرت انسان است.  
خداوندی که دارای فرزند است<sup>۱</sup>

---

۱. از آن جا که اعتقاد به خدای یکتا موافق عقل و فطرت بشری است، مسیحیان کوشیده‌اند که تثلیث (اعتقاد به سه شخصیت برای خدا) را - که جزء اعتقادات آنهاست - با یکتاپرستی سازگار نمایند؛ از این رو آنان خدا را دارای یک ذات با سه اُفَنوم (شخص) می‌دانند؛ یعنی مسیحیت معتقد به تثلیث خدای واحد است! اما پر واضح است که خدای واحد حقیقی همان طور که امیرمؤمنان علیه السلام فرموده اند؛ یعنی خدایی که تک و بی همتاست و هیچ شبیهی ندارد؛ خدایی که نه در وجود خارجی و نه در عقل و وهم انسان قابل انقسام و تفکیک نیست. در حالی که مسیحیت به سه شخصیت کاملاً مجزاً در ذات خداوند معتقد است: شخصیت پدر، پسر و روح القدس. هیچ یک از این شخصیت‌ها به دیگری تقدم و تأخر ندارد و هر سه قدیم و ازلی هستند. جالب این‌جاست که دانشمندان مسیحی، خود به غیر فهم بودن آموزه‌ی تثلیث اعتراف کرده‌اند؛ زیرا از لحاظ عقلی محال است که از یک واحد حقیقی، بتوان سه چیز تصور کرد، همانند اجتماع نفیضین. عباراتی از کتاب عهد جدید، به روشنی بیان می‌کند که مسیح مولود خداست: «خداوند به من گفته: تو پسر من هستی؛ امروز تو را تولید کردم»؛ مزامیر ۲: ۷. «زیرا که برای ما ولدی زاییده شده و پسر به ما بخشیده شد و سلطنت به دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پسر سرمد و سرو سلامتی خواهد شد»؛ اشعیا ۹: ۶؛ برگرفته از کتاب مسیحیت شناسی مقایسه‌ای، بخش ۱۴-تثلیث: ۳۳۴-۳۷۵ (انتشارات سروش). بیان این مطالب نه از جهت آن است که خدای ناکرده به ساحت مقدس حضرت مسیح یا مسیحیت راستین توهین شود؛ بلکه قصد آن است که حق جویان متوجه شوند که بسیاری از آموزه‌های حضرت عیسی علیه‌السلام توسط نااهلان تحریف شده و در کتاب‌های موجود مسیحی راه یافته است. چه خوب است که حق جویان ادیان،

و با پسر خود گشتی می گیرد!!<sup>۱</sup>

خدایی که دارای دست و پا و صورت و چشم بوده، در قیامت مشاهده شود؛  
خدایی که ساق پای او (!!)) نشانه‌ای برای شناخت او در قیامت توسط مؤمنین  
است.<sup>۲</sup>

آیات توحیدی قرآن و کلمات حکمت‌آمیز نهج‌البلاغه را مورد مطالعه قرار دهند تا فطرت  
خداشناس آن‌ها جلا یابد و دوباره متذکر خدای حقیقی فطری شوند!

۱. در باب سی و دوم از سفر پیدایش تورات، چنین آمده است:

« شبی خداوند از اول شب تا طلوع فجر، با یعقوب کشتی گرفت و خداوند بر یعقوب غالب  
نشد! پس خدا به یعقوب گفت: مرا رها کن؛ زیرا فجر می‌شکافد! یعقوب گفت: تا مرا برکت  
(رسالت و پیامبری) ندهی، تو را رها نمی‌کنم! خداوند به یعقوب گفت: از این پس نام تو  
یعقوب خوانده شود، بلکه اسرائیل؛ زیرا با خدا و انسان مجاهدت کردی و نصرت یافتی. و  
یعقوب نام آن مکان را پنوئیل (گود زور خانه) نامید؛ زیرا با خدا روبه‌رو شد.»

۲. در تورات، باب اول اصحاح اول، از سفر پیدایش (تکوین)، شماره‌ی ۲۷ (چاپ لندن  
۱۹۳۲م) چنین آمده است: « پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. آدم را به صورت خدا  
آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید.» و جالب این است که همین روایات که قائل به تجسم خدا  
هستند، به صورت اسرائیلیات از تورات و انجیل به کتب حدیثی مکتب خلفا (سنیان) راه یافته  
است. ابوهریره از پیامبر روایت کرده: « خداوند آدم را به صورت خود، با طول شصت ذراع  
آفرید...»؛ صحیح بخاری ۲: ۵۹ (کتاب استئذان، باب بدء السلام). ابو خزیمه، امام الائمه در  
مکتب خلفا می‌گوید: « در اثبات چشم برای خدا: پیامبر در مقام بیان فرموده که خدا دو چشم  
دارد.» آن گاه او حدیثی از عبدالله بن عمر روایت می‌کند که پیامبر فرموده‌اند: « خدا یک  
چشم نیست و مسیح دجال چشم راستش نابیناست.» باز احادیث دیگری را ابوهریره نقل می-  
کند که در آن‌ها اثبات دست و پا و انگشت برای خدا می‌کند یا در قیامت خدا ساق پای  
خود را می‌نمایاند؛ آن گاه همه‌ی مؤمنان برای او سجده می‌کنند؛ نقل از کتاب نقش ائمه علیهم-  
السلام در احیای دین (علامه عسکری) درس‌های سی و چهار و سی و پنج. در جایی که به

این گونه تعاریف به دور از شأن الاهی بوده، هر عقل سلیمی آن را نفی می-کند.

در میان تمام ادیان الاهی تنها شیعه قائل است که خداوند آن گونه است که: «الله اکبر من آن یوصف»: خداوند بزرگتر از آن است که حتی وصف شود؛ این معنایی است که هر روزه با گفتن آن در نماز، به آن اقرار می کنیم. در مذهب شیعه خدای یکتا خدایی است که ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾؛ خدایی است که هیچ کس و هیچ چیز مانند او نیست. در مکتب تشیع، خداوند از چشم وهم و خیال بشر به دور است؛ چه رسد که با چشم سر دیده شود. روایات اهل بیت علیهم السلام هر توصیفی که خدا را به مخلوقات تشبیه نماید، نفی می کند.<sup>۱</sup>

امیرمؤمنان علیه السلام و صدیقهای کبری سلام الله علیها و سلمان و ابوذر اجازه‌ی نقل حدیث داده نشد و تنها ابوهریره‌ی کذاب و کعب الاحبار یهودی و تمیم‌داری و انس بن مالک و عبدالله بن عمر، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه‌ی نقل حدیث داشتند، نتیجه همین شد که به جای نقل احادیث صحیح از پیامبر، نقل اکاذیب تورات در بین کتاب‌های مکتب خلفا رواج گرفت. در روایات شیعه از اهل بیت علیهم السلام، صورت داشتن و جسمانیت خدا به طور کلی مورد نفی و انکار قرار گرفته؛ راوی می گوید به امام موسی بن جعفر علیهما السلام نامه نوشتم و در مورد جسم و صورت (خدای سبحان) از ایشان پرسش نمودم. حضرتش در پاسخ چنین مرقوم داشتند: «منزه است آن خدایی که هیچ چیز مانند او نیست؛ نه (دارای) جسم است و نه صورت.»

۱. ابوقره (از راویان مکتب خلفا) پس از کسب اجازه، نزد حضرت رضا علیه السلام آمد و از آن بزرگوار سؤالاتی نمود تا به بحث توحید رسید و گفت: ما در روایت داریم که خدا سخن گفتن خود و دیدار خود را میان دو نفر تقسیم نموده؛ به موسی مکالمه‌ی با خود را عنایت فرموده و به محمد دیدار خود را. حضرت فرمود: «پس چه کسی از جانب خداوند عزوجل

و یکی از دلایل حقیقت مذهب شیعه، همین معارف توحیدی مطابق عقل آن است.

تمام کتاب‌های آسمانی را زیر و رو کنید؛ همه‌ی ادیان را بررسی کنید؛ در هیچ مذهب و مسلکی، یک سر سوزن از معارف بلند توحیدی علی بن ابی طالب علیه السلام را نمی‌یابید.

این مطالب عمیق معرفتی که در دعاهای معصومین علیهم السلام آمده است در هیچ مذهبی نیست:

« يا مَنْ لَا يُكَيِّفُ بِكَيْفٍ وَلَا يُؤَيِّنُ بِأَيْنٍ »:

« (ای خدا) ای کسی که او را کیفیت و چگونگی نیست! ای که لامکانی! »

به جن و انس (این حقایق را) تبلیغ فرموده است: ﴿ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ ﴾: «دیدگان او را درک نمی‌کنند، و او دیدگان را درک می‌کند». ﴿ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا ﴾: «مخلوق از درک او عاجز می‌باشد». ﴿ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ﴾: «هیچ چیز مانند او نیست». آیا محمد صلی الله علیه و آله نبوده (که این آیه‌ها را به خلق، تبلیغ فرموده) است؟! ابوقرّه گفت: آری! همو بوده است.

حضرت فرمود: «پس چگونه می‌شود شخصی بیاید و به همه‌ی خلق بگوید: من از جانب خدا فرستاده شده‌ام و شما را به دستور خود او، به سوی او دعوت می‌کنم. و بگوید: ﴿ دیدگان او را نمی‌بینند و او دیدگان را درک می‌کند ﴾ و ﴿ علم خلق، به او احاطه پیدا نمی‌کند ﴾ و ﴿ چیزی مانند او نیست ﴾؛ آن گاه همو بگوید: «من به چشم خود، خدا را دیده‌ام و به او احاطه‌ی علمی یافته‌ام و صورت او مانند صورت انسان است؟! آیا شرم و حیا نمی‌کنید (که این گونه سخنان را به پیامبر نسبت می‌دهید)؟!»

زناده نتوانستند چنین افترا و تهمتی به پیامبر بزنند که بگویند: پیامبر از طرفی از جانب خدا سخنی را تبلیغ کرده و از طرف دیگر خود او، خلاف آن را گفته است!

« یا مُحْتَجِباً عَنِ كُلِّ عَيْنٍ »:

« ای که از هر چشمی در پرده‌ای! »

« یا مَوْصُوفاً بِغَيْرِ كُنْهٍ وَ مَعْرُوفاً بِغَيْرِ شِبْهِ »<sup>۱</sup>:

« ای (خدا) که (در نزد بشر) شناخته شده‌ای، بدون این که شبیه

و نظیری داشته باشی! »

دریایی از معارف توحیدی، در نهج البلاغه و کتب روایی و ادعیه‌ی امامان معصوم علیهم‌السلام موجود است که این خود دلیل حقانیت تشیع است.

اگر دین، وسیله‌ای جهت قرب و بندگی خداست؛ پس باید وسیله‌ای جست که این کار از او برآید و به یقین، این وسیله را تنها در میان معارف توحیدی امامان معصوم علیهم‌السلام باید جست. دینی که خدایش از صبح تا شب با بنده-اش گشتی بگیرد، دین تحریف شده است؛ مذهبی که خدایش، جسم و شکل و صورت داشته باشد، مذهب نیست.

فاعتبروا یا اولی الابصار!

پس باید به سوی خدا وسیله‌ی صحیح جست.

چرا که خداوند می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ ﴾<sup>۲</sup>:

﴿ ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای الهی پیشه کنید و برای

تقرب به سوی او از وسایل الهی استفاده نمایید. ﴾

۱. مفاتیح الجنان، از دعاهای هر روز ماه رجب (فرازهایی از دعای امام عصر علیه‌السلام در ماه رجب).

۲. مانده (۵): ۳۵.



امیرمؤمنان علیه‌السلام در مورد این آیه فرموده‌اند:

« من وسیله‌ی تقرب به خدا هستم. »<sup>۱</sup>

آری! تقرب به درگاه خدا، تنها از راهی که خود او معین فرموده، ممکن است. در میان بنی‌اسرائیل خانواده‌ای بود که اگر هر یک از آن‌ها چهل شب به درگاه خدا دعا می‌کرد، خواسته‌اش اجابت می‌شد. یکی از اعضای آن خانواده چهل شب به درگاه الاهی استغاثه نمود؛ اما دعایش مستجاب نشد؛ به خدمت حضرت عیسی علیه‌السلام رسید و علت را جویا شد؛ حضرت مسیح علیه‌السلام هم به درگاه خدا متوسل شد؛ وحی آمد که:

« ای عیسی! بنده‌ی من از غیر از آن دری که باید، به نزد من آمده. او مرا در حالی خوانده که در دل به تو شک دارد؛ پس همانا اگر آن‌قدر مرا بخواند که گردنش قطع گردد و انگشتانش بیفتد، من پاسخ او را نخواهم داد. »<sup>۲</sup>

و این‌گونه است که توسل به امامان معصوم علیهم‌السلام که در میان شیعیان مرسوم است، دلایلی محکم به استناد قرآن و روایات دارد. در این زمان صراط مستقیم، شاه راه سعادت، کشتی نجات، آیت بزرگ الاهی، جانشین و خلیفه‌ی خداوند بر روی زمین، حق مطلق، مخزن علوم الاهی، وارث علم و کمالات انبیا، حافظ اسرار الاهی و فریادرس و پشت و پناه مؤمنان، وجود مقدس حضرت بقیة‌الله الاعظم ارواحنا فداه است؛ لذا باید دست توسل ما به سوی آن بزرگوار بلند شود. در زیارت آن حضرت می‌خوانیم:

۱. مناقب ابن شهر آشوب ۳: ۷۳.

۲. کافی ۲: ۴۰۰، ح ۹ (کتاب الایمان و الکفر، باب الشک).

« السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَبِيلَ اللَّهِ الَّذِي مَنْ سَلَكَ غَيْرَهُ هَلَكَ »<sup>۱</sup>:

« سلام بر تو ای راه خدا! که هر که راهی جز آن پبوید به راستی

تباه و هلاک می شود.»

---

۱. مفاتیح الجنان، دعای اذن دخول سرداب مقدس حضرت صاحب الامر علیه السلام.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ  
عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى  
اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ... ﴾

### کیست خدا را یاری کند؟

آه و افسوس! این امام حسین علیه السلام است که در میان دشت، با تنی خسته و  
مجروح، بر پیکر خمیده‌ی تیغ جهاد خود تکیه زده، رساترین فریاد تاریخ را  
سرداده و صدایش در آسمان‌ها نیز جگرسوز و غم‌بار گشته که:

«هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي؟»

نکند که مولا بی‌یاور شده؟! اگر چنین است، چه‌طور این خیل ملائک در  
آسمان، گوش دل به فرمان آن بزرگوار سپرده‌اند؟

یاور تو کیست جز خدا که بر گوش این نانجیبان، کلام حق می خوانی؟ مگر عبدالله بن حرّ نبود که یاری شما را رد کرد و تنها خواست اسبی برایتان به کمک بفرستد؟! حال آن که همگی محتاج و فقیرند و این شماید دارندگان همه‌ی ذخائر دارین. و تو ای محبوب خدا! حجت و حیب خدایی که اگر اشارتی از تو باشد، زمین سراسر از ملائکی می شود که جنگ در رکاب تو را آرزو و افتخاری بس عظیم می پندارند.

حال این ملائک که آرزومندند و این عبدالله بن حرّ که بر جان خود ترسیده.<sup>۱</sup> کاش بودیم! کاش بودیم آن زمان که تو تنهای تنها، در میان دشمنانی بودی که به تنهایی ات می خندیدند!

کاش بودیم و در زیر نگاه آسمانی تو، جان یک باره که سهل است، جان هفتاد باره‌ی مان را فدای تو می کردیم!

کاش بودیم و با یاریت می خریدیم آنچه را که دشمنانت فروختند! و آن نبود؛ مگر سعادت و رستگاری<sup>۲</sup>

و در زیر سایه‌ی تو بودن،

به هم راه خشنودی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله.

آری! فروختند و چه ارزان هم فروختند! یکی به بهای ملک ری و دیگری برای کیسه‌ای گندم!!

۱. مسند الامام الحسین علیه السلام: ۱: ۴۶.

۲. «فبالتی کنتم معکم فافوز فوزاً عظیماً»: «پس ای کاش با شما می بودم و با شما به رستگاری

می رسیدم»: مفاتیح الجنان، زیارت مطلقه‌ی امام حسین علیه السلام.

کاش آنان که شمشیر کینه‌ی پدرت<sup>۱</sup> را به روی تو و فرزندان کشیدند، قدر نعمت یاری تو را می‌دانستند!

کاش این تنها آرزو نبود و می‌توانستیم در یاری تو دستانت را به دست گیریم و خدا را خشنود کنیم!

می‌دانم ای حجت خدا! خدا تو را و یاریات را بسیار دوست می‌دارد؛ چرا که یاری برگزیدگان درگاهش را یاری خود دانسته است<sup>۲</sup> و به یاورانشان، بشارت‌های نیک داده.

مولای من! کربلا غمی شد جاودان و آرزوی یاری تو، رؤیایی بی‌کران؛  
لیک ما ناتوانان، مهدی علیه‌السلام را نیز فراموش کرده‌ایم.

مگر امام زمان ما نشانی از غربت جدّ مظلومش ندارد؟! آیا دشمنانش کم‌اند؟!  
آیا کسی هست که هر روز حتی به قدر ساعتی به یاد غربت او آشفته گردد و اشک غم بریزد؟<sup>۳</sup>

غیبت دردناک است. بنشین و ببینی مادرت را چگونه شهید کرده‌اند؛  
پدرت چه‌طور شهید محراب شده؛ نیاکانت چگونه بر دشت‌ها، در خون تپیده-  
اند؛ این‌ها همه سخت است.

چشمانمان را بگشاییم. زمین که هیچ‌گاه از حجت خدا خالی نمی‌شود.  
اگر قصد یاری مولایمان حسین علیه‌السلام را داریم، اکنون فرزند او حضرت  
مهدی علیه‌السلام زنده است؛

۱. شرح احقاق الحق آیت الله مرعشی نجفی ۱۱: ۶۴۷.

۲. برگرفته از آیه‌ی آخر سوره‌ی صف.

۳. در فرازی از دعای ندبه می‌خوانیم: «بر من سنگین است که من بر تو بگیریم، در حالی که دیگران تو را رها کرده‌اند (و اصلاً به یاد تو نیستند).»

فرزند آخرین حسین علیه السلام.

همان که هر روز، اشک به چشم دارد و برای من و تو به درگاه خدا استغفار می کند.<sup>۱</sup>

پس کجایند حواریان<sup>۲</sup> مهدی؟ کجایند یاوران مهدی به سوی خدا؛ همانان که دوست دارند خدا را یاری کنند؟

و خداوند خود آموخته است که چگونه می توان او را یاری کرد:

﴿ای کسانی که ایمان آورده اید! یاوران خدا باشید؛ همان گونه

که عیسی بن مریم حواریان را گفت: کیان اند یاوران من به سوی

خدا؟﴾<sup>۳</sup>

پس اگر کسی می خواهد خدا را یاری کند، باید امروز حجت خدا را یاری کند.

۱. سید بن طاووس، صدای امام عصر علیه السلام را شنیده اند که سحرگاهی در سرداب مقدس در حال استغفار برای شیعیان خود بوده اند؛ بحار الانوار ۵۳: ۳۰۳.

۲. حواریان، دوازده نفر از یاران و مقربین خاص حضرت عیسی علیه السلام بوده اند.

۳. خداوند، بارها در قرآن، ما را خوانده تا او را یاری کنیم: ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ...﴾

محمد (۴۷): ۷. همه می دانیم که خدا بی نیاز است و به خودی خود حاجتی ندارد که ما به او

یاری رسانیم؛ پس معنی یاری خدا چیست؟ آیه ۱۴ سوره ی صف مفهوم یاری خدا را

روشن می سازد: ﴿ای کسانی که ایمان آورده اید! یاوران خدا باشید، همان گونه که عیسی بن

مریم به حواریان گفت: چه کسان اند یاوران من به سوی خدا؟ حواریان گفتند: ما یمیم یاوران

خدا...﴾ این آیه نشان می دهد که حواریان قصد یاری خدا کردند و این کار را از طریق یاری

حجت زمان خود - حضرت عیسی علیه السلام - انجام دادند. خدا در این آیه ما را هم موظف

کرده که همانند حواریان او را یاری کنیم؛ یعنی با یاری امام زمان خود؛ برگرفته از کتاب

بیابید او را یاری کنیم: ۱۳۴.

هر چند عاشورا تنها یک روز بود و هیچ روزی به مانند عاشورا و هیچ زمینی همتای کربلا نیست؛<sup>۱</sup>

اما یاری امام زمان، امروز هم ممکن است و راه بر این توفیق بزرگ بسته نیست.

دشمنان همه صف به صف، کمر به خیانت و ظلم به حضرت مهدی علیه السلام و دین او بسته‌اند و این ماییم که دست یاری خدای بی نیاز و حجت او پیش رویمان قرار گرفته است.

بشتاییم که بهشت را ارزان می‌فروشند.

نکند که آن را ارزان بفروشیم!...

۱. از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده که: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ» «ما اهل بیتی هستیم که هیچ کس با ما قابل قیاس نیست.» بنابراین باید شدیداً پرهیز کنیم از این که خود را با ائمه-ی معصومین علیهم السلام و آن چه منسوب به آن بزرگواران است مقایسه کنیم. این جمله مشهور شده که «كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا وَ كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَا» «هر روزی عاشورا و هر زمینی کربلاست.» بنا بر فرض که این جمله روایت صحیحی از جانب اهل بیت علیهم السلام باشد، نباید از آن این-گونه برداشت کرد که همتای امام حسین علیه السلام و عاشورا و کربلا در طول تاریخ بسیار است! بلکه برداشت صحیح می‌تواند آن باشد که بشر همواره در معرض امتحان الهی است که آیا امام زمانش را یاری می‌کند یا از نصرت حجت خدا سر باز می‌زند. چه طور ما به خود اجازه می‌دهیم که روزی را با عاشورا مقایسه کنیم، در حالی که امام حسن علیه السلام هیچ روزی را همتای عاشورا ندانسته‌اند. در روایت آمده که روزی امام حسین علیه السلام به نزد امام حسن علیه السلام آمدند. هنگامی که آن حضرت نظر به امام حسن علیه السلام نمودند، شروع به گریه کردند. امام حسن علیه السلام فرمودند: چه چیز تو را به گریه واداشت؟ فرمودند: به خاطر رفتاری که با تو می‌کنند، می‌گیریم؛ پس امام حسن علیه السلام فرمودند: «...لَا يَوْمٌ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» «هیچ روزی همانند روز (شهادت) تو نیست.»

﴿ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ﴾

## مودت

هر چه با خود کلنجار می‌رفت، دلش راضی نمی‌شد.  
 آخر چه‌طور راضی شود که نوزاد دل‌بندش را به دل امواج خروشان بسپارد؟  
 حالا به کنار دریا رسیده است؛ نوزاد را به سینه می‌چسباند؛ نگاهی ژرف به  
 دریا و نظری به چپ و راست می‌افکند تا مبادا کسی او را دنبال کرده باشد.  
 کودک را در جعبه‌ای چوبی می‌نهد و انگار، لحظه‌ی مرگش فرا رسیده است!  
 آخر مادر است. چه‌طور راضی شود که پاره‌ی تنش را به میان امواج دریا  
 بسپارد؟

اگر حکومت قصد جان فرزندش نداشت، هرگز چنین نمی‌کرد.  
 و اگر خدا وعده‌ی سلامت و بازگشت‌اش به دامن مادر نداده بود، جدایی  
 یوکابد از فرزند غیر ممکن می‌نمود.



قصد این نوشتار تمرکز بر همین آیهی مودت است. متن آیه را مورد مطالعه قرار دهید. آیا بر هیچ عملی تا این اندازه تأکید شده است؟!

مودت یعنی محبت؛ یعنی ابراز محبت.

خدا امر کرده که شما باید نسبت به امامان، محبت داشته باشید.

می پرسند: مگر محبت اکتسابی است؟

مگر محبت مادر به فرزند، دست خودش است؟

مگر ایجاد محبت اختیاری است؟ جواب داده اند: بلی! انسان در ایجاد محبت نقش دارد.

اگر محبت امری اختیاری نبود، خدا به آن امر نمی کرد.<sup>۱</sup>

گفته اند: محبت امری قلبی است؛ به ادعا و زبان بازی نیست.

گفته اند: محبت صفحه‌ی وجود انسان را عوض می کند؛ انسان را تغییر می دهد.

از محبت نار نوری می شود      وز محبت، دیو حوری می شود

از محبت مرده زنده می شود      وز محبت، شاه بنده می شود

گفته اند: نشانه‌ی صدق محبت کشش و جاذبه است. محب صادق، خواه ناخواه

به سوی محبوب کشیده می شود.

می گویم: راه ایجاد محبت در روایت زیبایی به اختصار آمده است:

«کلید انس گرفتن با کسی، یاد کردن از اوست.»<sup>۲</sup>

۱. در آیهی مودت در واقع خداوند امر به محبت اهل بیت علیهم السلام کرده است.

۲. «الذکر مفتاح الألسن.» امیرمؤمنان علیه السلام در این روایت رمز و راه ایجاد محبت را بیان

فرموده اند. اگر می خواهی محبت نسبت به امام عصر علیه السلام بیشتر شود، سعی کن در طول

روز بیشتر تر به یاد حضرتش باشی؛ معرفت و شناخت خود را نسبت به آن حضرت بالا ببر تا

کم کم محبت آن حضرت در قلبت وارد شود.

یکی از اذکار مؤثر در ایجاد محبت «سلام» است.

سلام واژه‌ای است که بر اثر کثرت استعمال برای ما به صورت عادت درآمده؛

اما همین واژه از بهترین راه‌های ایجاد محبت نسبت به امام‌زمان علیه‌السلام است.

افسوس که این واژه از وطن اصلی خود دور و غریب مانده!

از قلب تبعید و بر سر زبان افتاده!

سلام یک جمله‌ی خبری نیست.

سلام یک دعاست؛ یک تمنای قلبی است؛ دعا برای کسی است که او را واقعاً

دوست داریم.

سلام یعنی من از خدا سلامتی شما را تمنا می‌کنم؛<sup>۱</sup>

پس برای ازدیاد محبت نسبت به امام عصر علیه‌السلام می‌توان به آن حضرت

سلام کرد؛

اما نه سلامی از سنخ سلام‌های بی‌توجه که روزانه لقلقه‌ی زبان ما شده‌است؛

که البته در همین حد هم خوب است؛

بلکه باید ابتدا سلام را از غربت نجات دهیم و به موطن اصلی‌اش بازگردانیم

و تلاشی جدی کنیم تا قلب و فرمان متوجه آن عزیز سفر کرده شود.

آن گاه سلام را از قلب بر زبان جاری کنیم

و با سوز سینه و از صمیم قلب بگوییم:

سلامت همه آفاق در سلامت توست

به هیچ عارضه شخص تو دردمند مباد

در ابتدای سخن، آیات مادر موسی را به تصویر کشیدیم؛ می‌دانید چرا؟

۱. در معانی سلام در یکی از مقاله‌های این مجموعه توضیح لازم داده شده است.

به این دلیل که تصویر یک محب واقعی را در فراقِ محبوبش ترسیم کنیم؛  
تصویری از یک دل مضطرب، قلب پر تپش، دیدگان اشک آلود و دل تنگ از  
فراق.

و آن گاه بنگریم که آیا تا به حال، حتی برای لحظه‌ای هم چون مادر موسی  
بوده‌ایم؟!

آیا تاکنون هم چون مادری در فراق فرزند، دعایی از صمیم جان و از سر  
صدق دل بر سلامتی و فرج مولا و صاحبمان نموده‌ایم؟

اگر چنین نبوده‌ایم، سعی کنیم این حال را به خود تلقین کنیم.

بر لب دریا ایستاده‌ایم، نه! بلکه در درون دریا دست و پا می‌زنیم؛

دریایی مملو از ظلم و از ستم؛ دریای غارت، بی دینی، غفلت از یاد خدا،  
نیرنگ و تزویر، ربا و رشوه.

و برای تسلای قلبِ دردمندِ حجتِ خدا از معصیت مردمان، آن بزرگوار را  
سلام می‌دهیم: سلامی کامل و تمام، شامل و عام و عنایات و الطافی همیشگی  
و برکاتی پاینده و کامل، از سوی خدا بر حجت خدا و ولی او در زمین و  
شهرهایش.<sup>۱</sup>

---

۱. مفاتیح الجنان، دعای استغاثه به حضرت قائم علیه السلام: «سَلَامُ اللَّهِ الْكَامِلُ الْقَائِمُ الشَّامِلُ الْعَسَامُ وَ  
صَلَوَاتُهُ الدَّائِمَةُ، وَبَرَكَاتُهُ الْقَائِمَةُ الْقَائِمَةُ، عَلَى خُجَّةِ اللَّهِ وَوَلِيِّهِ فِي أَرْضِهِ وَبِلَادِهِ...»؛ این زیارت دارای  
معانی بسیار بلند و جامع در زمینه‌ی معرفت امام عصر علیه السلام است.